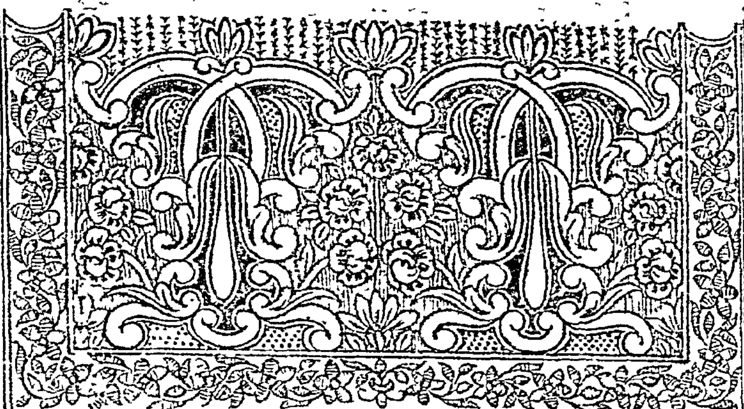
باتمام رسید



بسم الله الرحمن الرحیم

حمله اول از تاریخ پنجاب

الحمد لله الذي جل عن الشبيه والنظير وتعالى عن النصير والوزير ومن شأنه تؤتي الملك
من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء ولا يدرك ذهن البشر حكمته البالغة
ولا يصل فكر بكنه قدرته الكاملة والصلوة والسلام على سيدنا
خاتم النبيين وخير الخلائق اجمعين وعلى آله واصحابه الاتقياء
الابرار والسادة الامجاد الاخيار وبعد بر شائقین اخبار و آثار و طالبین تواریخ
و سوانح اعصار مخفی نماناد که چون وقائع و محاربات سکهان ریاست لاهور با سرکار دولتمدار
انگلشیه بزمان ما بوقوع آمده و مردم هندوستان خصوصا باشندگان شهرها که از شوکت و صولت
سپاه انگریزی واقف و آگاه نیستند که زور پنجه بهادری و شجاعت و قوت دولت و حکمت
قلعه گیری قاف را چون کاه از بیخ و بن بر میکنند و در بحر محیط مراکب رانی آتش میزنند لهذا
اقوال عوام کالانعام را شنیده و بر آن وثوق و اعتماد کرده غلبه سکهان بر افواج انگریزی بیان
می نمودند حالا که اکثری اخبار دهلی اگرچه که از روی اخبار انگریزی و چتهی های افسران فوج
می نوشتند بر عکس آن معلوم میشد و اکثر احباب و اصدقا از راقم آثم عبد الکریم منشی

دعویای حال این جنگ میشدند درین خیال که این راقم برای دریافت حقیقت حال آن مردم دیگر از اخبار مطبوعه چند جا راحی طلبید و نیز زبانی صاحبان عالیشان می شنید و بر وقت ملاحظه اخبارات خلاصه محاربات پنجاب را در فارسی می نوشت و تا مقدور خود هر خبر را تحقیق نموده باختصار بسیار مندرج میساخت و چون اهل هندوستان را فارسی مطبوع مرغوبست لهذا از اخبار اردو درین زبان ترجمه نموده و غرض ازین تسوید در انوقت آن بود تا مردم مذکور را از خواص و عوام بر حقیقت این محاربات اطلاع و آگاهی دست دهد که غلبه و ظفر کراست و شکست و هزیمت کیست و این مختصر مشتمل است بر دو حمله حمله اول در بیان جنگ فوج خالصه لاهور با سرکار انگلشی و حمله دوم در محاربات سرکار مذکور با دیوان مولراج بمقام ملتان و با شیر سنگه و چتر سنگه و دیگر سرداران سکهان در دوآبه چناب و جهیلم و چون این همه جنگها در ملک پنجاب واقع گردید لهذا این مختصر بتاریخ پنجاب تحفة للاحباب موسوم گشت احیاناً اگر در خبری و یا بعبارتی خللی و فتوری واقع شود صاحبان والاهمم عیب پوشی عذر نیوش بنده را معذور دارند زیرا که خبر احتمال صدق و کذب هر دو میدارد و انسان مرکب از خطا و نسیان است و هو الموفق للصواب

در بیان اصل سکهان و طریق و مذهب ایشان

در عهد بابر پادشاه فقیری مشهور به نانک شاه در ملک پنجاب پیدا شد چون که تارک دنیا و مرد عارف بود و در مذهبی تعصب نداشت خلق انبوه معتقد او گشته بعضی مرید و بعضی چیله او شدند و کسانیکه چیله او شده بودند مثل او دنیا را ترک کرده بخدمت او حاضر میماندند و در زبان پنجابی سکه چیله را گویند و پیر را گرو و لهذا آن گروه که چیله او شدند مشهور بسکه گشتند و همچنین کسانیکه از هنود این طریقه و روش اختیار کنند سکه میگویانند و نزد نانک شاه هندو و مسلمان برابر بودند یکی را بر دیگری ترجیح نمیداد و لهذا از هندو و مسلمان هر دو معتقد او بودند و او در نصائح و موعظت بزبان پنجابی

کتابی نوشته است سکهان آن کتاب را گرنت گویند و این کتاب نزد فقرای نانک شاهی
موجود است سکهان تعظیم او بسیار میکنند و بوقت خواندنش بر رحل چوبی می نهند
و بدون طهارت که در طریقهٔ ایشان متعارف است گرنت را مس نمیکنند و غلاف آنرا
از کمخواب و مشجر میسازند و در حروف ناگری بخط واضح مینویسند و آنرا مطلا و مذهب
می کنند و سامعین از فرقهٔ سکه گرد قاری آن حلقه کرده و با ادب نشسته بخضوع
و خشوع سماعت آن میکنند خواندن و شنیدنش را ثواب عظیم میدانند و اکثر معتقدان
ایشان برای فاتحه و نذر نانک شاه کراه پخته کرده هم مذهبان خود را میخورانند و کراه عبارت
از حلوای میده و شکر و روغن گاو مساوی الوزن که در ظرف کلان آهنی کشاده که آنرا
در هندی کراه گویند پخته شود و بجز گوشت گاو لحم همه جانوران را از بهائم و طیور متعارفه
میخورند و طریق ذبیحه در مذهب ایشان نیست جانور را خفه کرده یا بشمشیر کشته میخورند گویند
اکالیان از اولاد پسر نانکشاه که اکال نام داشت هستند لهذا سکهان ایشان را مرشدزاده
خود تصور کرده بسیار تکریم و تعظیم آنها می کنند و اکثر لباس اکالیان و سکهان
نیلگون میباشد و ازار ایشان از بالا بسیار عریض و پهن و از پایین بغایت تنگ
که پای ایشان بدشواری دران میگنجد و ازار بند مثل دو رشته ازار دراز میباشد آنرا حلقه کرده بطرف
پهلوی چپ مثل پالهنگ اسپ می آویزند و دستار شان بلند و بندش آن بوضع عجیب
که از اندرون مجوف باشد و همچنین دستار را در زبان ایشان کهک گویند و از صباح تا شب
بر سر میدارند و بوقت خواب از سر جدا می کنند و بالای دستار دو تا می پیچند و بر رومال حلقهٔ آهنی
عریض مثل نعل اسپ که آنرا چکر گویند میگذارند و این حلقها از قسم حربه است که بوقت جنگ
بران حریف را نیز زنند و تمامی سکهان موی تن را از سر تا پا نمی تراشند و بدنهاد زشت خو مزاج ظلم
دوستند و هر کس از اقوام هنود سکه شدن میتوانند در عهد مهاراجه رنجیت سنگه هزاران هنود سکه شده
داخل فوج خالصه گردیدند فوج خالصه عبارتست از آن لشکر که دران کل سپاه و افسران از فرقهٔ سکه باشند

پس معنی خالصه آن شد که دران فوج سوای سکهان آمیزش فرقهٔ دیگر نیست یعنی خالص از
آمیزش غیر است و فوجیکه در آن غیر فرقهٔ سکه از هنود و مسلمان باشند آنرا فوج آئینی گویند و رئیس لاهور
عزت و توقیر فوج خالصه بسیار میکرد زیرا که همقوم و محل اعتماد او بودند و در بابهٔ شان نسبت
فوج آئینی بسیار مینمود و گویند سبب عداوت سکهان با مسلمانان اینست که در وقت شاهجهان
یا عالمگیر پادشاه دهلی شخصی گرو گوبند نام از خلفای نانک شاه در پنجاب پیدا شد و بر خلاف
رویه و طریق نانک و دیگر قائم مقامانش بسیار زر دوست و جاه طلب و در جمع کردن مال
و دولت خیلی حریص بود اول پیشه قزاقی و قطاع الطریقی میکرد و هرگاه جمعیتی کثیر از مریدان
خود بهم رسانید بر قریات و شهرها تاخته آنرا غارت میکرد و چندبار بر فوج پادشاهی که برای گوشمال
او رفت از وی مغلوب شد و باز آمد و کاری نکرد آخر بسعی و کوشش تمام او را گرفتار
کرده و زنده در قفس آهنی بند ساخته با دیگر رفقای او بحضور پادشاه آوردند و بحکم پادشاه هر روز
یک عضو او را می بریدند تا اینکه او را مثله کرده قتل نمودند و همچنین همراهیان او را بعقوبت تمام
بکشتند و این ظالم سفاک یعنی گرو گوبند بر هر شهر که میتاخت بسبب شدت عداوت با مسلمانان
ذکور و اناث حتی که اطفال صغیر ایشانرا می کشت و زنان حامله را شکم میشگافت الغرض از زمان
مقتول شدن او همه مریدان و پیروانش با مسلمانان عداوت شدید میدارند و علی الصباح در معابد
خود رفته بعد پرستش در حق مسلمانان بد دعا می کنند و بزبان خود میگویند واگرودی فتح و مسلدا
ناس یعنی فتح تابعین گرو گوبند که عین فتح گروست باد و مسلمانان نیست و نابود شوند و چون بسبب
ضعف سلطنت دهلی و وقوع اختلال در حکومت سلاطین درانیان فرقهٔ سکه بر تمام ملک پنجاب
و اطراف مسلط شدند و زور و قوت گرفته بر مسلمانان آنجا انواع ظلم و بدعت کردن آغاز نهادند
و اندک بهانه جسته مال و اسباب را غارت کرده نفوس ایشانرا قتل مینمودند و در مساجد پادشاهی اسپها را
بسته خراب و ویران ساختند و ممانعت اذان بآواز بلند و گاوکشی در تمام ملک پنجاب نمودند و
بیرون شهر امرتسر که آنرا انبرسر نیز گویند و آن مقامگاه تجارت است قلعهٔ محکم احداث نموده

بنام کروکوبند مذکور نام آن کوبندگڈه نهادند رنجیت سنگه تبرکاً و تیمناً خزانه خود را در همین جه
می نهاد در آغاز ریاست رنجیت سنگه اکثر عمائد و معتقدان فرقه سکهان در امرتسر
می ماندند و لاهور فرودگاهِ افواج سنگه بود مگر سردار مذکور آنجا دارالملک خود ساخت چنانچه
اکنون تمام قلمرو او را تعبیر بریاست لاهور میکنند و انچه زبان زد عوام و مردم بازاری
بود که در قلعه گوبندگڈه کرورها روپیه رنجیت سنگه جمع ست بالکل دروغ بر آمد چه
اگر بقدر یکدو کرور روپیه هم در انجا میبود اهلکاران سرکار لاهور را ادای یکجا لکه روپیه نقد
منجمله یک و نیم کرور روپیه تاوان مندرجه عهدنامه که ذکرش خواهد آمد دقت و دشواری
رو نمیداد و بعوض کرور روپیه ملک کشمیر وغیره را تفویض سرکار انگریزی نمی نمودند

دربیان حال مهاراجه رنجیت سنگه و اولاد او و بغاوت و سرکشی سکهان

مخفی مباد که بقای ملک و دولت موقوف و منحصر بر حسن انتظام و تدبیر رئیس و اهلکاران او و پیروی کردن
بر آئین مروجه و بر اتفاق بایکدیگر و هم بر پاسداری عهود و مواثیق با رؤسای جلیل القدر و ضبط و ربط
بر فوج و رعایای آنجاست و هرگاه در یکی از امور مذکوره بسبب غفلت رئیس و یا بجهت ضعف و فتوری راه یابد
انواع مفاسد و بی انتظامیها در آن ریاست پیدا شده باعث تباهی و بربادی ملک و دولت
میگردد مصداق این مقال حال ریاست لاهور است یعنی تا که مهاراجه رنجیت سنگه زنده ماند
رعایت و پاسداری جمیع امور مذکوره نموده ملک خود را با کمال رونق و سرسبزی و تمامی افواج و
افسران ملازم خود را مطیع و منقاد میداشت احدی را از فوج خالصه و آئینی و سرداران ایشان یارا و قدرت
و مجال نبود که از حکم او تجاوز و سرتابی کرده مصدر شر و فساد شوند و هم پاس و رعایت عهدنامه
که فیما بین سرکار او و سرکار انگریزی در سال یکهزار و هشتصد و نه عیسوی تحریر یافته بود بدان مرتبه
مینمود که اهالیان سرکار موصوف از وی بسیار راضی و خوشنود بودند چنانچه مدام رسم مراسلات
و مهادات از طرفین جاری ماند و همیشه کنور کهرک سنگه و شیر سنگه پسران و کنور نونهال سنگه
نبیره و دیگر ارکان دولت خود را بتاکید موعظت و وصیت می کرد که بعد من ابقای

ابقای سررشته دوستی و اتحاد با سرکار انگریزی و هم رعایت عهدنامه موثقه فیمابین هر دو سرکار
را مدام مثل من ملحوظ خاطر داشته باشند و هرگاه کدام افسری از افواج انگریزی برای ملاحظه
حدود و افواج متعینه مقام لدهیانه و فیروزپور بدان طرف میرفت رئیس مذکور با کمال
محبت و اخلاص پیش آمده وکلا را برای احوال پرسی با تحائف و هدایا و لوازم ضیافت
فرستاده محرک سلسله محبت و اتحاد می شد و بذریعه مکاتبات اشتیاق ملاقات فیمابین را
ظاهر مینمود چنانچه لارد ولیم بنتنگ بهادر گورنر سابق بپاس خاطرش عنان توجه بدان سمت
منعطف ساخته در مقام مناسب ملاقات یکدیگر مسرت اندوز شده بودند مگر افسوس
که همچو رئیس دانشمند با اقبال داعی اجل را لبیک گفته سفر آخرت گزید گویند عمرش
پنجاه و هفت سال بود و تا سی و سه سال ریاست کرد و بعد او کهرک سنگه اکبر اولادش بر مسند
حکومت و فرمانروائی ملک موروثی خود متمکن گشت مگر او را اجل فرصت نداد که از این
ریاست متمتع شود از مسندنشینی اش شش ماه گذشته بود که در عمر چهل و پنج سال بیمار شده راهی ملک
عدم گردید و طرفه تر اقبال خاندان مهاراجه رنجیت سنگه این شد که کنور نونهال سنگه پسر
کهرک سنگه متوفا که جوان نوخواسته و بحلیه فهم و فراست آراسته و پیراسته بود دفعتاً ازین جهان
سست بنیان درگذشت گویند بعد از سوختن لاش پدر خود بر کناره دریای راوی چون معاودت
بشهر کرد و سواری او بدروازه شهر رسید بسبب هجوم فیلان سواری امرا چنان چپقلش
و ازدحام در میان آن دروازه شد که فیل سواری نونهال سنگه با تنگی تمام میرفت و در
چنین حال مردم توپخانه برای شلک تهنیت و سلامی بموجب حکم او یکبارگی صد و پنجاه ضرب
توپ که از پیشتر قریب دروازه مذکور جمع کرده بودند سر دادند از قضا و قدر بصدمه صدای توپها
سایبان سنگی آن دروازه بر وی بغلتید و همان ساعت طریق عدم و فنا پیمود افسوس
که آن نونهال که هنوز از ثمر زندگانی برنخورده بود به تندباد اجل از بیخ و بن بیفتاد رنجیت سنگه
جدش مشاهده آثار رشد و دانائی او توقع داشت که بعد من انتظام ملک را بهوا

بتحویل خواهد کرد لهذا او را ولیعهد کرده بود کهرک سنگه گو بظاهر و بنام مسند نشین آنجا
بعد فوت رنجیت سنگه شده بود مگر خود را تاب و بیشدست این چنین فرزند لایق و دانشمند
انگاشته بصلاح و صوابدید او انتظام امور ریاست میکرد بالجمله هنوز عمرش از بیست سال
تجاوز نکرده بود که برفاقت جد و پدر خود ره سپر ملک آخرت شد و آنچه سابق نجومیان
و طالع شناسان برای خوشامد رنجیت سنگه در حق همین نونهال سنگه میگفتند که این پسر سکندر
طالع پیدا شده است در تمام روی زمین عمل خود خواهد کرد محض کذب و دروغ برآمد
ریاست لاهور نصیب این بیچاره نشد چه جای حکومت هفت اقلیم این همه امور وابسته
تقدیرند کسی را اطلاع بر غیب نیست الغرض بعد قضا کردن راجه کهرک سنگه و کنور نونهال سنگه
قسمیکه مذکور شد شیر سنگه خلف دومی مهاراجه رنجیت سنگه که مرد شجاع و صاحب جود و سخا
بود بر مسند حکومت لاهور متمکن گشت و این هر دو پسران رنجیت سنگه که یکی بعد دیگری
فرمانروای ملک موروثی خود شدند مدام مثل پدر خود لوازم محبت و اخلاص نسبت بسرکار
انگریزی مرعی و ملحوظ میداشتند چنانچه در عهد حکومت مهاراجه شیر سنگه افواج انگریزی معه
اخیر بسرکردگی جنرل پالک بهادر درمیان ملک لاهور شده از راه دره خیبر بکابل رفت
و بوقت مراجعت از آنجا تمامی لشکر و سپاه انگریزی و بهیر و بنگاه شان که در قندهار
و جلال آباد بود بسپه سالاری سه کس افسران یعنی جنرل پالک و جنرل اسمث و جنرل ناٹ
در عمل سکهان شده بطرف هندوستان آمد و اهلکاران رئیس مذکور که جابجا معین و مامور بودند
در اوقات عبور و مرور و آمد و رفت عساکر مذکوره لوازم دوستی از رسدرسانی و ضیافت
افسران فوج بموافق رتبه هر کس و از بهم رسانی دیگر مایحتاج سفر قرار واقعی بعمل آورده همه را راضی
و خوشنود داشتند الغرض مهاراجه شیر سنگه لوازم دوستی و اتحاد فیما بین هر دو سرکار را بیش از
پیش بتقدیم میرسانید و هم در نظم و نسق ملک خود مصروف بود که دفعة نکبت و ادبار بر فوج سکهان
نازل شد و مشیت ایزدی خواست که ایشان را بکیفر اعمالی ظلم و تعدی که بر بندگان خدا علی الخصوص

علی الخصوص بر رعایای بیچاره مسلمانان کرده بودند رسانند بنا بران بعض فوج سنگه که حاضر در
شهر لاهور بود و باغوا و تحریک بعض سرداران ریاست بلوا نموده و بغاوت ورزیده مهاراجه
شیر سنگه ولی نعمت خود را مع پسر و وزیر او و دیگر بسیار سرداران کشتند و قیامتی بر پا ساختند
زبانی بعض ثقات معلوم شد که وجه بلوا و سرکشی سکهان این شد که شیر سنگه از بسکه شیامن
و مرد عیاش بود دولت بسیار بدادن زنان فاحشه مغنیه و بهم در لهو و لعب بسیار صرف میکرد
راجه دهیان سنگه برادر راجه گلاب سنگه که خیرخواه آن خاندان و از عهد رنجیت سنگه بعهده وزارت
منصوب بود از راه خیرخواهی بارها بخدمت شیر سنگه عرض کرد که این دولت را مهاراجه رنجیت سنگه
والد شما بابسیار محنت و مشقت جمع کرده بود و شما آنرا رایگان در امور فضول صرف مینمائید و خزینه را
خالی می کنید شیر سنگه را این امر بسیار ناگوار خاطر میشد چنانچه روزی در گفت و گو یکه از همین قسم بود
شیر سنگه کلام سخت و ناسزا از قبیل دشنام نسبت بدهیان سنگه گفت و تهدید نمود دهیان سنگه
آنوقت خاموش ماند مگر کینه آن در دل داشت تا آنکه شیر سنگه اشرفی را بجرمی سنگین
و یا در قصاص خونیکه کرده بود قتل کنانید برادر مقتول که سردار فوجی بود باغوای دهیان سنگه
مخفی بغاوت ورزیده در صدد آن شد که عوض برادر خود از شیر سنگه بگیرد و سپاه را که تابع او
بود باشاره دهیان سنگه درین امر با خود متفق ساخت تا آنکه آن همه بر قتل او مهیا و آماده شده
منتظر وقت و قابو بودند که حسب اتفاق روزی شیر سنگه غافل از غدر سپاه برای ملاحظه قواعد
فوج در میدان قواعدگاه رفت آن افسر باغی قابو یافته تفنگچه را که پر از گلولها بود از جانب پشت به
شیر سنگه سر کرد چنانچه او بهمین یک ضرب تفنگچه همان ساعت مقتول بر زمین افتاد و همراهان آن شقی پسر او را
که غافل از کشته شدن پدر در خانه بود به بهانه بیرون طلبیدند و بمجرد بیرون آمدن او را
گرفتار کرده بر قلعه بردند و مانند گوسفند آن بچه بی گناه را ذبح ساختند و بعد
کشته شدن شیر سنگه حال ورغلانیدن دهیان سنگه را مردم طرفدار شیر سنگه
دریافت کرده بعد سه روز ازین واردات دهیان سنگه را مع راجه هیرا سنگه

پسرش و اوتم سنگه برادرزاده اش که پسر راجه گلاب سنگه بود بعضی بهای شیر
پرزه پرزه کردند و در انروز فیما بین سرداران طرفدار رئیس و جانب داران وزیر
بسیار کشت و خون واقع شد و تا سه روز از طرفین جنگ توپ و تفنگ و شمشیر قائم
ماند و درین بلوا کشت و خون نه سردار جلیل القدر را از طرفداران شیر سنگه و قریب پنجاه
و سه سردار نامی و کارآزموده از مددکاران وزیر و پنج شش هزار مردم فوج از طرفین
کشته و خسته گردیدند و پسر دومی شیر سنگه را که باقی مانده بود مخفی از لاهور برده
است سر داشتند و حافظتش نمودند و همچنین یک پسر گلاب سنگه که نیاسنگه نام دارد زنده مانده است
اکثر اولاد نزار دو بعد این همه خونریزی و کشت و خون دلخواه فوج خالصه در کار آن
شد که کسی را از اولاد مهاراجه رنجیت سنگه رای نام نهاد بر مسند ریاست نشانیده
حکمرانی کنند بنابران دلیپ سنگه صغیر السن را که از اولاد رنجیت سنگه است بر ریاست لاهور
معین ساخته مادرش را بظاهر مختار ساختند و آنچه از زر و اسباب میخواستند بحکومت جبر از وی
میگرفتند چنانچه مشهور است که فوج پیادگان خالصه فی کس دوازده روپیه در ماهه بزور مقرر
کنانیده از رانی میگرفتند و سوای اتلاف نفوس بر بسیاری از خزانه که بدست شان افتاد
متصرف گشتند و بعد ازان که قرار واقعی عمل و دخل خود در دربار لاهور کردند کسی را
از سرداران نگذاشتند که ایشان را فهمایش و باز دارد از امور بیجا و خلاف دستور زیاده
زیاده تر خیره و سرکش شدند و چند سردار باقیمانده که در دربار لاهور حاضر میماندند
بجز تبعیت و رضای شان دم نمیزدند و اگر احدی خلاف مرضی ایشان زبان میکشود
او را از جان میکشتند چنانچه رام سنگه برادر رانی را که وزیر مهاراجه دلیپ سنگه شده بود
قتل کردند و نزد بعضی از درانداز های راجه لال سنگه آن بیچاره کشته شد بهر کیف چون میدان را از غیار
خالی یافتند و دیدند که اکنون هیچ سردار در امور ریاست مداخلت کردن نمیتواند هر یکی از ایشان
خود را رستم و اسفندیار میدانست چنان بخاطر شان گذشت که حالا آنطرف دریای ستلج عبور کرده

در ملکهای آن طرف تاراج و غارتگری نمایند

در بیان شروع فساد سکهان اینطرف دریای ستلج در عمل سرکار انگلشیه و وقوع محاربات

فیمابین چنانچه فوج خالصه بقصد غارتگری در ملک سرکاری دفعهٔ اول قریب
بست هزار سپاه با توپهای کلان جنگی و دیگر سامان و آلات حرب هر قدر که خواستند از راه
خودسری گرفته رنجور سنگه و دیگر سرداران به اطلوعا و کرها همراه خود ساخته در شروع ماه دسمبر در سال
یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی از لاهور کوچ کردند و از دریای ستلج که حد فاصل فیمابین ملک
پنجاب و عمل سرکار انگریزی بود بر پل کشتیها که بسته بودند بلا خوف و اندیشه بدون پاس و لحاظ ملک غیر
عبور کردند و بدین طرف هالیان انگریزی که غافل از اراده و جرات ایشان نبودند صرف بر رعایت
حال شورش و خودسری سکهان و قتل و خونریزی ایشان در میان خود ها در شهر لاهور و ابتری و بی انتظامی
ریاست انجا از راه دوراندیشی و مآل بینی که از لوازم ملکداری و کشورستانی ست خواستند که اینطرف دریای
ستلج در عمل خود در چند مقام و معابر که بسبب پایاب بودن دریا ممکن بود که احتمال عبور سکهان ست فوج خود
را مامور و معین سازند تا فوج مذکور سکهان را که بالکل بی سر و سردار و مانند شتران بی مهار اند اگر قصد آمدن
به اینطرف دریا در عمل سرکاری نمایند مانع و مزاحم شود چنانچه بهمین قصد و اراده لارد هاردنگ گورنر جنرل
فرمانفرمای ملک هندوستان بالنفس النفیس خود و مع سپه سالار کل افواج انگریزی گف صاحب بهادر
وارد کمپ لودهیانه و فیروزپور شدند و هنوز در تجویز بودند که چند فوج در فلان مقام و چند در
فلان معبر مامور و معین باید کرد و اصلا در وهم و گمان لارد صاحب و سپه سالار موصوفین
نبود که سکهان برخلاف عهدنامه که فیمابین سرکار انگریزی و لاهور از عهد مهاراجه
رنجیت سنگه منعقد ست در ملک ما آمده مصدر فتنه و فساد بلا سبب خواهند شد بنابران
توپهای کلان و دیگر سامان حرب همراه نیاورده بودند و بجز فوج متعینهٔ چهاونی
لودهیانه و فیروزپور بعد فوج قلیل که در اردوی لارد صاحب می‌باشد در
آنوقت افواج دیگر در انجا موجود نبود و مرکوز خاطر داشتند که بعد تعیین مقامهای تعیناتی

و دریافت کردن مقدار فوج مطلوبه از عقب طلبیده خواهد شد و معلوم نیست که این یورش
سکهان در عمل انگریزی بایمای رانی صاحبه با در دلیپ سنگه شده بود و یا بدون اشاره او
گلاب سنگه میخواست که سکهان در عمل انگریزی رفته با ایشان بجنگند چرا و از مقام جمو فوج
خالصه را ازین اراده مکرر ممانعت نوشته بود که زنهار از لاهور بقصد عبور دریای ستلج
حرکت نکنند چنانچه ذکرش خواهد آمد مگر آن مغروران بر خود غلط بر گفته و نوشته
او عمل نکردند و این هم بعید نیست که فوج خالصه از گفته رانی و یا باشاره گلاب سنگه
قصد ملک انگریزی کرده باشند زیراکه این هر دو کس حال مغلوبی و تباهی خالصه
را در مقابله با افواج انگریزی بالیقین میدانستند و از بسکه آن هر دو رئیس مذکور از
دست سکهان شب و روز بر جان خود ترسان و لرزان می ماندند بنا بران خواسته باشند
که بکدام صورت اضمحلال زور و طاقت سکهان جفاکار آقاکش و استیصال بیخ و بنیاد
شان گردد و مغلوبی و بربادی ایشان بجز مقابله با افواج انگریزی امکان ندارد
الغرض قلع و قمع این گروه بنحویکه شد عین مقصود و مدعای رانی صاحبه و گلاب سنگه بود
و عجب نیست که این هر دو کسان متفکر مآل کار و دوراندیشی قبل از جنگ چنانکه در عوام مشهور است
با سرکار انگریزی ساز کرده باشند تا بعد هزیمت و مغلوبی فوج خالصه کار شان آمد ریاست خاندان
مهاراجه رنجیت سنگه هم بحال و برقرار ماند و آخر کار همچنان شد یعنی سرکار ممدوح نظر بر عدم شرکت
و شمول رانی صاحبه و گلاب سنگه درین جنگ ریاست لاهور را بر دلیپ سنگه پسرش بحال و برقرار داشت
و نیز دستگیری و حمایت گلاب سنگه فرمود و تا بالکل فوج خالصه مغلوب و مستاصل نشد
از جمو قصد لاهور نکرد و برای حفظ خود وعدهای دروغ ابله فریب از جمو بفوج سکهان و در ابتدا
همراهی ایشان مینوشت که خاطر جمع دارید سر خود را زود رسانیده شریک شما میشوم
و فوج خود را هم برای مدد شما میفرستم تا سکهان از طرف او مطمئن شده بقصد ورود جمو
یورش ننمایند و گلاب سنگه بعد دریافت حال ضعف سکهان که هزیمتهای متواتر خورده

خورده بودند بار سر کوفته شده اند و زور و طاقت در ایشان نمانده و رانی صاحبه هم آنها را
مغلوب دیده از دادن آلات حرب و فرستادن سر بالکل دست کشیده اند و افواج سرکار
انگریزی مقرر قصد لاهور خواهد کرد درینصورت زیاده ازین توقف کردن در جمو مناسب
نه انگاشته بر جناح استعجال در لاهور بحضور رانی صاحبه در رسید و بعد فهمایش همگی مراتب پس از شکست
چهارم سکهان و رسیدن افواج انگریزی قریب بلاهور مع نذر و اسباب پیشکش با دیگر سرداران
در معسکر لارد صاحب بمقام قصور برای معذرت و عفو قصور سکهان از طرف رانی صاحبه حاضر گشته
بعد تقدیم مراتب استعذار و استعفا و اظهار بیقصوری تمیز مقام صلح رسانید الغرض بعرض و گذارش او
صلح فیما بین هر دو سرکار منعقد شد و اگر او درین وقت سیادت و سعی صلح نمیشد فوج انگریزی
یکسر بلا مانع و مزاحم در لاهور رفته عمل و دخل خود در تمام ملک پنجاب میکرد و ریاست در خاندان مهاراجه
رنجیت سنگه نمیماند

در بیان جنگ اول سکهان با فوج انگریزی که در مقام مدکی بتاریخ نوزدهم دسمبر سنه ۱۸۴۵ عیسوی شده بود

گویند سکهان دفعه اول با جمعیت
بیست و یکهزار با توپهای کلان که گوله و چهره آن دور تر میرسید عبور ستلج نموده و چالها
بسته بتاریخ نوزدهم دسمبر سال یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی شروع جنگ کرده
درین جنگ بسیاری از افسران فوج انگریزی و هم اکثر از سپاه ولایتی و هندوستانی بکار
آمد زیراکه نزد سکهان توپهای کلان بسیار بود و گوله و گراب آن در میان فوج انگریزی رسیده
نقصان سپاه نمود و فوج انگریزی با وجود قلت مردم سپاه و توپهای خرد که در پلٹن ها
میباشند با خود داشت و گوله های آن تا بفوج سکهان نمیرسید مگر نصیب بمشاهده اتقال کم
مردم از سپاه و نا از گوله باری توپهای کلان مخالف بسیار ضائع میشوند حکم یورش و حمله کرد
بجرد حکم کردن موافق قاعده مستمره یورش که در میان ایشان معمول است فوج انگریزی
یکبارگی حمله کرد و از فرط تهور و شجاعت با وجود کشته شدن از شلکهای متواتر حریف تا تخت
[illegible] بر چالهای سکهان برزد توپ و تفنگ خود رسیده فوج مخالف را آنچنان برشکست

اشتهار کردند که سکهان باوجود کثرت تاب آن نیاورده فرار بر قرار اختیار کردند و چند هزار
در صف جنگ کشته و خسته گردیدند و باقیماندگان آنچنان سراسیمه و بیحواس شده گریختند
که تمامی توپها و خیمه و خرگاه ایشان بدست سپاه انگریزی افتاد و درین یورش و حمله اکثر افسران
انگریزی خرد و کلان از کپتانان تا کرنیلان و جنرلان و گورههای لایق و سوار و پیادهای هندوستانی
مقتول و مجروح گردیدند الحق که درین جنگ از سپاه انگریزی باوجود قلت سپاه و کمی آلات حرب مقابله
فوج کثیر سکهان که بسبب تعلیم سرداران فرانسیس از قواعد جنگ خوب واقف و مشاق بودند و سامان
حرب دلخواه داشتند کارنمایان بعمل آمده و بپاس عزت و آبروی سرکار خود دست از جان شسته پایداری
نموده دمار از مخالف برآورده و مظفر و منصور گردید اگرچه تفصیل این جنگ زیاده ازین خوب معلوم نبود
و لیکن آنچه از ثقات شنید در مقام ثبت نمود **در بیان جنگ دومی سکهان با فوج انگلسیه**
که قریب بمقام فیروزپور واقع شده گویند بعد جنگ اول که مذکور شد فوج دیگر ابی لوگها
و مرد سکهان که یکجا از لاهور علی الاتصال رسید و بهرطرف خیل خیل از سوار و پیاده فراهم شده سر بشورشها
برداشتند علی الخصوص بطرف لدهیانه بسیاری از فوج شان رسیده قصد هنگامه پردازی نمود و تا این وقت
توپهای کلان و فوج دیگر هم شریک لشکر نواب گورنر جنرل بهادر نرسیده بود لارڈ صاحب ممدوح زیاده
ازین تامل و انتظار رسیدن سپاه انگریزی دیگر مناسب انگاشته فوج فیروزپور را که بمقام هری پتن
افتاده بود حکم کرد که خود را زود بطرف لدهیانه جائیکه سکهان سر بشورش برداشته اند برساند و حفاظت
چهاونی لدهیانه نماید چنانچه اول جرگه دوم برگیڈ پیاده و سی و یکم [31] پلتن پادشاهی و چهل و دوم [42] و چهل و هشتم [48] و نهم [9]
و شانزدهم [16] رساله سواران و سه [3] ترپ اسپی توپخانه و چهار [4] رساله هندوستانی بسرکردگی سر هنری اسمت صاحب جنرل
بطرف لدهیانه روانه گشت و پنجاه و سوم [53] پلتن بزار از دهرم کوت آمده شریک فوج مذکور شد درین روز
این همه فوج تا بیست و پنج [25] میل راه قطع مسافت کرده رفت و از کمپوی لدهیانه کرنیل گودلی با پلتن پنجاه و پنجم [55] و قدری
سوار و توپخانه بطرف فوج سر هنری اسمت مذکور روانه شد و در اثنای راه انبوه کثیر فوج سکهان از مقامی
بلند فوج انگریزی را دیده گوله توپها در آغاز کردند مگر اسمت صاحب یعنی افسر مذکور منصوبه اینکه امروز

امروز سپاه با مسافت بعیده راه طی کرده آمده است مانده شده باشد حکم جنگ نداد مگر تا هم بوقت
روانگی توپ و تفنگ بطرف حریف سرکرده میرفتند تا اینکه قریب دو صد کس از فوج انگریزی
کشته و بعض مجروح گردیدند و علاوه برین سکهان قابو یافته بهیر و بنگاه فوج انگریزی که عقب
مانده بود نیز غارت و بعض گوره ولایتی و قدری سپاهیان پلتن هندوستانی را گرفتار کرده بردند
سر هیری اسمت ازین قتل و نهب که از سکهان بوقوع آمده بود درخشم شد و بتاریخ بیست و هشتم ۲۸ جنوری
عوض آنرا خوب گرفت یعنی سکهان را قریب گریز قریب بفیروزپور برده و در میان فوج خود
گرد و از هر چهار طرف مثل آتشبازی کرده که از هزارها کشته پشته ساخت و جمیع اسباب
متعلقه فوج خود را مع اسباب غنیم انتزاع نمود و پیشتر این جنگ در بیست و یکم ۲۱ ماه
مذکور فوجی دیگر از سکهان بر ملک پتیاله تاخته قلعه آنرا بتصرف خود درآورده و نشان
فتح خود را بر بالای قلعه مذکور نیز سر کردند ولیکن بعد چند روز فوج انگریزی آن حصار را بجنگ
از سکهان باز گرفته حواله راجه پتیاله نمود و در هر جنگ فوج خالصه الیقین کلی بود که راجه گلاب سنگه
با جمعیت بیست و پنج ۲۵ هزار سپاه زود برای مدد و کمک ما رسیده شریک جنگ خواهد شد حال آنکه گلاب سنگه
از سکهان که برادر و فرزندش را کشته و خانه ولی نعمت او را از قتل کردن مهاراجه شیر سنگه
و پسرش بچراغ کرده بودند چندان ناخوش و ناراض بود که از خدا میخواست که این ظالمان
بهر عذابی و عقوبتی که کشته شوند عین صواب و باعث اصلاح و امن و آسایش ملک پنجاب
انجاست بحکمت عملی خبر آمدن خود مشهور و ظاهر کرده بود تا توهم و گمان آمیزش او در سرکار انگریزی
بقصد تخریب و یورش بر جمو که وطن ما وای اوست نکنند و بعض سرداران ایشان از لاهور
تا کناره دریا در ملک خود غارت گری میکردند و بسبب اینکه رانی بعد دریافت حال هزیمت و مغلوبی
سکهان اطمینانی بهم رسانیده از فرستادن آلات حرب و خزانه که بار بار طلب میکردند دست
کشیده بود از رانی بدگمان گشته که با سرکار انگریزی ساخته است با خود قرار داده بودند که اگر کنون
در لاهور رفته رانی و دلیپ سنگه پسرش را کشته بجای او دیگری را بریاست از مردم معتبر خود مقرر کرده اگر ایشان

قابو سپاه رفته همچنین میگویند که ایشانرا باز رفتن در لاهور نصیب نشد گویند بسبب نوشته
راجه گلاب سنگه که قبل از جنگ مکرر در لاهور فرستاده بود که تا من شریک شما نشوم هرگز قصد جنگ
با انگریزان نمائید بعض فوج لاهور خصوصا کل سپاه آئینی و چندی از سرداران شریک فوج
خالصه در جنگ نشده بودند و کسانیکه برگفته و نوشته گلاب سنگه عمل نکردند از کل کالیان فوج
فوج خالصه از خود سری عبور ستلج کرده با انگریزان جنگیدند و تباه شدند و هرگاه نزد ایشان
برای طلب تنخواه نزد رانی صاحبه میرفتند او در جواب می گفت که من اکنون بحساب ده از
روپیه در ماهه فی کس بیادگان را دادن میتوانم و شما که اظهار تباهی و پریشانی خود میکنید این همه
سزای سرکشی و خود سری شماست چرا بحکم سرکار خود با سرکار انگریزی جنگ کردید و آخر کار نتیجه
آن دیدید و زیاده ازین خواهید دید و قبل از یافتن شکستهای فاحش بعضی سکهان از فوج خالصه
بلاف و گزاف مشهور کرده بودند که انگریزان وکیل خود را فرستاده پیغام صلح کرده اند ما جواب
داده ایم که صلح آنوقت خواهد شد که فیروزپور و لدهیانه و انباله در عمل فوج خالصه در آید و کرنال
در میان ما و شما حد فاصل باشد و بعضی از ایشان چنین شهرت داده بودند که انگریزان بفوج خالصه
پیغام داده اند که دریای ستلج فیما بین ما و شما حد فاصل باشد ما در جوابش گفتیم که بعد یک جنگ
جواب پیغام شما خواهیم داد الغرض قبل از جنگ دود نخوت و غرور در دماغ شان چنان پیچیده
بود که کسی را همسر خود نمی دانستند در میان جنگ سوم که بتاریخ بیست و هشتم
جنوری ۱۸۴۶ عیسوی در مقام الیوال شده بود گویند بیست هزار سکه
با پنجاه و شش ضرب توپ برای کمک آن گروه که از سابق در مقابله افواج انگریزی بود
به بیست و ششم جنوری سال مذکور اینطرف دریای ستلج عبور کردند و منجمله آن هفت چهار هزار سوار
با دوازده ضرب توپ که همراه داشت شریک فوج خالصه که در مقابله فوج انگریزی بود شد و
فوج انگلشی در انوقت از نصف فوج غنیم هم کم بود و فقط سی و دو ضرب توپ با خود داشت مگر
با وجود قلت سپاه درین جنگ هم حریف را هزیمت داده غالب گردید شصت پنجاه ضرب توپ سکهان

بدست ایشان افتاد و پنج ضرب توپ که سکهان همراه خود گرفته گریخته بودند منجمله آن سه ضرب
در دریا بوقت عبور بحالت اضطراب غرق شدند و دو توپ که بجد و کد بدان طرف دریا
برده بودند کپتانی از فوج انگریزی آن طرف دریا مخفی رفته بوقت شب از کمال جرأت و چالاکی
در میخکدان و پیاله آن هر دو ضرب میخهای آهنی زده بیکار ساخت و بالتحقیق معلوم گردید که
قبل این جنگ راجه لال سنگه با بیست هزار سوار و چند ضرب توپ برای کمک فوج خالصه در پشت
آن ایستاده بود و چون نائره قتال گرم شد راجه مذکور غلبه فوج انگریزی را دیده بدون شریک
شدن و دست و پا جنبانیدن لگام اسپ را برتافته مع سواران همراهی خود دیگر بطرف لاهور
بشتافت و در اثنای راه بعد از عبور دریای ستلج پلی را که بران آمد و رفت فوج سکهان بود بشکست
و چون فوج خالصه که اکثر پیاده بودند درین جنگ سومی مغلوب گشته رو بفرار نهاده
خواست که از راه پل مذکور عبور دریا کرده بطرف لاهور رود و فوج انگریزی غالب و مظفر
گشته شلک زنان در تعاقب شان شد چند هزار از سکهان فراری باراده عبور بر کناره دریا
رسیده نشانی از پل در انجا نیافتند مضطر شده اندیشیدند که اگر درینجا توقف میکنیم از فوج حریف
که شلک زنان در عقب می آید کشته میشویم و اگر خود را در دریا می اندازیم بسبب بسیاری آب
غرق میگردیم بالجمله ازان گروه هر که بخوف غرق شدن بر کناره دریا توقف کرد از دست
فوج انگریزی کشته و هر که خود را در دریا انداخت لقمه نهنگ اجل گردید شاید معدودی
بقوت شناوری ازین تهلکه بر ساحل نجات رسیده باشند و سردار لال سنگه که پل را شکسته
رفته بود غرضش همین خواهد بود که بوقت فرار سکهان خود هر متنفسی زنده نماند یا زیر شلک
حریف مقتول و یا در دریا غرق گردد و ازین معامله که لال سنگه نسبت بفوج خالصه کرد ثابت
شد که کسی از سرداران و افسران که داخل فوج مذکور بودند از ایشان بدل راضی و خوش نبود
زیرا که هر یکی از دست شان بر جان خود می ترسید و بسبب همین نفاق و خلاف فوج سکهان
با وجود کثرت و داشتن آلات حرب و سامان جنگ حسب دلخواه بدین زودی در هر مقابله هزیمت

یافته مغلوب گشت والا در جنگ کردن و حملهای متواتر نمودن بر فوج انگریزی کوتاهی نمی کردند
و مردانه وار جنگیدند و علاوه نا اتفاقی خون ناحق مهاراجه شیر سنگه و دیگر بسیار کسان در منگیرشان
بود و ناوراي اینهمه نقض عهد نموده بلا سبب در عمل غیر یورش و تاخت نمودند لهذا مبتلای قهر
الهی گشته مستاصل و برباد گردیدند و قبل این جنگها کسی از سرداران نامی اطمینانی بر جان و مال خود از
ظلم سکهان نداشت چنانچه لهنا سنگه که از سرداران جلیل القدر مهاراجه رنجیت سنگه بود در بلوایه
شیر سنگه و دهیان سنگه وغیره کشته شدند از لاهور بدر رفته در بنارس بود و باش خود اختیار کرده
لیکن از شامت اعمال آنها در انجا هم بخوشدلی نه نشست زیراکه بعد از چند روز برای سیر و تفریح بلاد
شرقیه احمال و اثقال خود را در بنارس گذاشته بدار الاماره کلکته رفت و در ایام جنگ فیما بین سکهان
و سرکار انگریزی بنا بر حزم و هوشیاری بحکم کونسل سردار مذکور با مردم همراهی در شهر مذکور نظر بند شد
و تمامی مال و اسباب وکه در بنارس و کلکته بود در سرکار انگریزی قرق گردید و سبب نظر بند شدن
سردار لهنا سنگه آن بود که مبادا بپاس همقومی و هم مذهبی سکهان لاهور در دار الاماره مذکور
فسادی برپا کند و همچنین املاک و اموال سکهان که در مقام هردوار و دیگر بلاد و امصار عمل انگریزی
بود نیز بقرقی در آمده و بعد از انعقاد صلح فیما بین آنهمه اموال و اسباب وغیره واگذاشت کرده شد
دادند و سوم فروری [؟] صاحب بزرگ نیز از معبر رو پر تا معبر پهلور برای بند ساختن معابر
دریای ستلج که پایاب بودند مامور شد تا سکهان به منظر ف عبور کردن نتوانند و بیست و هشتم
جنوری جنرل اسمت با معسکر خود از کمپ لدهیانه در لشکر کمند چیف ملحق گردید زیراکه
تا آن زمان فوج سکهان در مقابله لشکر مذکور بسیار بود و سوم فروری توپخانه که انتظار آن بود
از مقام دهلی در لشکر لارد صاحب رسید و بعد رسیدن توپخانه بمجرد رسیدن سر چارلس نیپر صاحب
گورنر سند و در معسکر لارد صاحب برای عبور کردن افواج انگریزی بدان طرف دریای ستلج
از حالت منتظره دیگر باقی نمانده بود بلکه تاریخ عبور رو معبر هم قرار یافته بود و لیکن اعلان
آن نمی نمودند نقل عجیب دوم فروری ۱۸۴۶ عیسوی یک سکه بقصد قتل کردن [؟]

مستر ونین ستارت که در انباله بود رفت و در باغ پادشاهی مسکن صاحب موصوف داخل
شده سپاهی پهره را بضرب شمشیر قتل و سردار پهره را بدو سه ضرب مجروح ساخته در مکان آن صاحب
داخل گردید هر گاه صاحب را در انجا نیافت بکر بخت مردم تعاقب کرده او را گرفتار کردند و او
وقت شب در قید خود را قتل کرد و در بیست و دوم جنوری لاله جنی لال از طرف فوج خالصه بحضور
لارڈ صاحب پیغام صلح برد و معذرت بسیار نمود او را جواب شد که ما سرکار خالصه و سردار تیج سنگه
و راجه لال سنگه که سر دفتر خالصه اند نمیدانیم که کیستند اگر وکیلی از طرف رانی صاحبه یا از راجه
گلاب سنگه و یا دیوان دینانا ته می آمد سماعت کلام او میشد و به بیست و چهارم جنوری افواج
کثیر انگریزی رسیده داخل لشکر لارڈ صاحب شد و بیست و ششم این ماه راجه گلاب سنگه با دوازده
هزار فوج جنگی و بیست هزار مردم کوهی بلوائی بر فاصله ده کروه از لاهور رسیده فرود شد
و روز دیگر بر معبر کرلویل که بر سه کروهی از لاهور بسمت رسیده خبر ورود خود بحضور رانی صاحبه
عرض کرده فرستاد حکم شد که فوج خود را بطرف پهلور فرستاده خود تنها در لاهور حاضر گردد و گویند
در جنگ الیوال که جنگ سوم بود از فوج انگریزی پانصد و هشتاد و نه مردم از سپاه و ششصد و نجاه
و سه اسپ مقتول و مفقود گردیدند و رانی صاحبه باتفاق تمام سرداران سکه و سپاه راجه گلاب سنگه
را وزیر کرد و جمیع امور ملکی و اختیار جنگ و صلح را بدو تفویض نمود و فوج خالصه هم رجوع بگلاب سنگه
نموده گفته فرستادند که اکنون بدون شریک شدن شما در جنگ ازما مقابله کردن با افواج انگریزی
دشوار است و بعض سکهان که از فوج خالصه در لاهور آمده بودند حال تباهی و هلاکت فوج و از
دست رفتن قریب یکصد ضرب توپ و صرف شدن خزانه و اسباب رسد و نماندن گوله و بارود
و کشته شدن جماعتی کثیر از اکالیان و سپاه خالصه و افسران آن در سه جنگ و غرق شدن هزارها در
دریا بسبب شکستن پل و دیگر مصائب شدائد اظهار ساختند گلاب سنگه آنهمه حال را شنیده بظاهر
تشفی ایشان کرد و کلمات تاسف بر زبان آورده گفت شما را یاد خواهد بود که بکید و ماه پیشتر
ازین و اعتنا ساختن بفوج خالصه که سر بخود سری برداشته بارادهٔ جنگ بقصد رفتن بطرف فیروزپور

کرده بودند چه قدر ممانعت نوشتم که زنهار بدون اجازت من قدم بدان طرف نخواهید برداشت
مگر افسوس که فوج خالصه انهم را بهم مثل هوای لاهور تصور ساخته سخن مرا نشنیدند و آنچه در خاطر ایشان
آمد کردند و همچنین بار دوم و سوم برای رفتن بطرف لدهیانه و آنطرف ستلج ممانعت نوشتم و زبانی مردم
هم گفته فرستادم لیکن آنها اصلا بران عمل نکردند بعض سرداران فوج خالصه که از جنگ گاه در لاهور
گریخته آمده بودند از بار ندامت سرنگون شده بجز این کلام گلاب سنگه را جوابی ندادند که چون انگلیسان
زیر حکم کسی نبودند و بتوهم و گمان فاسد یعنی که لارد صاحب سپه سالار فوج انگریزی در چهاونی
لدهیانه مجتمع شده اند اراده تسخیر و انتزاع ملک پنجاب از سکهان میدارند یکبارگی عبور دریای
ستلج نموده شروع بجنگ کردند و بسبب هم مذهبی و پاس قومیت فوج خالصه هم شریک فرقه اکالی
شد ما را هم باصرار و مبالغه فوج مذکور بمجبوری شریک شدن با ایشان در جنگ افتاد و همه کس را
معلوم است که از ابتدای ریاست مهاراجه رنجیت سنگه بر فوج خالصه اینچنین شکست هزیمت نیفتاده بود
بلکه همیشه در هر جا و مقام مظفر و فتحیاب میشد مگر اکنون از نامساعدت بخت سه بار علی الاتصال
شکست بر شکست خوردیم و تمامی توپها که در جنگ برده بودیم بدست فوج حریف افتاد
اکنون نه زر داریم و نه آلات حرب که باز مقابله با افواج انگریزی کنیم مگر باقیماندگان از فوج
خالصه میخواهند که یکبار دیگر با فوج انگریزی بجنگند و در صف جنگ پایداری کرده یا بالکل مقتول و فنا
شوند و یا بر فوج مخالف غالب آیند تا ننگ و ناموس و آبروی خالصه حسب قرار ماند و این امر بدون رفتن
شما در حربگاه ممکن نیست خیر آنچه سابق شد شد اکنون دستگیری شما ضرور است تا در هر جنگ از سر نو
کرده شود شاید آب رفته در جو باز آید و داغ بی آبروئی که در این شکستها بر دامن شجاعت سکهان رسیده است
شسته گردد و بالفعل ما همه تابع حکم و فرمان شما هستیم سر موی از آن تجاوز نخواهیم کرد زیرا که از نااتفاقی
و خودسری اکنون نوبت بجان و کار باستخوان رسیده و شما شنیده باشید که [illegible] خالصه
بنا اتفاقی در جنگ سومی چه قدر فوج برباد گشته یعنی سردار رنجودهه سنگه و راجه لاڈوا و راجه لال سنگه
و سردار مراریا و سردار ارجن سنگه وغیره افسران از انگریزان شکست خورده و در آنجا پناه نیافته

این طرف ستلج بحال تباه برگشته آمدند و باوجودیکه فوج خالصه اینطرف دریا در عمل خود آمده بود لشکر بر یک سردار سابق الذکر بخوف شبخون انگریزان متوهم شده جابجا متفرق شد فقط مردم معدود در فوج خالصه باقیمانده بود و منجمله شصت ضرب توپ که در جنگ همراه برده بودند پنجاه توپ حواله حریف کرده ده ضرب را همراه خود واپس آوردند و بعد چند روز که بسیار دو هزار مردم در لشکر رنجور سنگه فراهم آمدند مگر گلوله و باروت ندارند و رانی صاحبه هم اکنون سامان جنگ نمیدهند و میگویند آلات که سابق برده بودید بدان چه کار کردید که اکنون خواهید کرد الغرض باقیماندگان از فوج خالصه این طرف دریای ستلج در عمل خود با ده دوازده ضرب توپ افتاده انتظار آمدن و شریک شدن شما دارند هنوز این گفتگو تمام نشده بود که هرکاره‌ها خبر آوردند که نایب گرو ساد هو سنگه که در جنگ بزخم کاری مجروح شده بود مرد و گرو نگور از مردن او دلتنگ شده و مضطر گشته بطرف کرتاپور کوچ کرده برفت و نیز مردم از تلوان آمده ظاهر کردند که فوج انگریزی بر معبر تلوان مجتمع گشته پل آهنی را برای عبور فوج بسته اند و باشندگان منڈی تلوان از هیبت و خوف فوج انگریزی اسباب جنگی و خانه داری را گذاشته رفتند انگریزان گلوله و باروت ایشانرا در دریا انداخته باقی اسباب را تاراج کردند گلاب سنگه بعد از استماع این همه ماجرا همان کلام سابق را اعاده کرد که من در بیان صورت مختاری شما میکنم که تمامی فوج خالصه اقرار فرمانبری من کنند و آنچه من تجویز کنم آنرا قبول نمایند و غرض گلاب سنگه ازین کلام آن بود که بعد نویسانیدن مختارنامه از تمامی سکهان و افسران خالصه تدبیر صلح بهر نوعیکه مقصود شود نماید تا باز جنگ واقع نشود و دانست که کار فوج مذکور در همین جنگها تمام شده است بهر کیف صلح واجب است پس در امر صلح مشوره با دیگر سرداران هم نمود همه بالاتفاق راضی بصلح شده تجویز کردند که در فوج انگریزی بذریعه گلاب سنگه نوشته شود که فوج خالصه از افعال و حرکات خود بسیار نادم و پشیمان شد اکنون امیدوار است که فیمابین هر دو سرکار صلح واقع شود هنوز این امر از قوت بفعل نیامده بود که جنگ چهارم که آخر جنگهاست شد

در بیان کیفیت جنگ چهارم که در مقام سوبراؤن

در دهم فبروری سنه [illegible] عیسوی [illegible]

گویند فوج خالصه باز ساز و سامان حرب فراهم کرده مورچالها بسته آماده جنگ شده‌اند و رای نواب گورنر جنرل بهادر و کمندر انچیف چنان قرار یافت که اکنون افواج انگریزی آنطرف دریای ستلج عبور کرده یورش بر ملک لاهور نماید و جمعیت سکها را که مورچال کنده پیش سو افتاده (داده اند) گریزانیده شود زیرا که لارد صاحب و کمندر انچیف را بتحقیق معلوم شده بود که سوای این فوج سکهان که بالفعل نزدیک دریا بنظر می آید فوجی دیگر نیست که برای جنگ با فوج انگریزی مقابل گردد اولی آنست که این فوج را بالجمله و یورش متفرق ساخته یکبارگی عبور دریا نماید پس سپه سالار مذکور بتاریخ دهم فبروری سال یکهزار و هشتصد و چهل و شش عیسوی که پاس روز برآمد حکم بفوج خود کرد که جنگ توپ شروع شود چنانچه در مدت نیم ساعت گلهای متواتر گلوله توپهای ایشان بسیار دور تر میرفت مورچالهای سکهان را که آنطرف ستلج بود متزلزل ساختند و بمجرد شکسته شدن مورچال بفوج پیاده حکم شد که بر سپاه حریف یورش کنند چنانچه پلتن گورکه و غیره از راه تیزی (چستی) که همان ساعت از تخته های ثمین در دو سه جا نصب کرده بودند برق وار تاخته در فوج سکهان درآمدند و داد مردانگی داده خوب جنگیدند فوج سکهان تاب اقامت در خود ندیده رو بهزیمت نهاد و جمیع اسباب ایشان مع شصت ضرب توپ که بیشتر (قدر) در لشکر عظیم بود بدست فوج انگریزی افتاد و در جنگ لارد صاحب بذات خود تشریف میداشتند و افواج انگریزی بعد گریزانیدن جمعیت مخالف را مع توپخانه (تمام) و دکلان هر قسم عبور دریا نموده داخل در عمل لاهور گردید و لارد صاحب بهادر در مقام قصور این اشتهار دادند

خلاصه اشتهار نواب گورنر جنرل بهادر مرقومه چهاردهم فبروری سنه ۱۸۴۶ عیسوی

بشرح آنکه افواج سرکار انگلشیه در هر یک مقابله و جنگ فوج سکهان را هزیمت پی در پی داده از عمل خود بدانطرف دریای ستلج بدر کرده و از زیاده از دو صد ضرب توپ سکهان بضبط سرکار مذکور درآمد و اکنون افواج انگریزی داخل ملک پنجاب گردیدند

ودر اشتهاریکه بتاریخ سیزدهم دسمبر سال یکهزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی قبل از جنگها اجرا یافته
بود مندرج است که نواب گورنر جنرل بنابر اشتهاریکه جهت محافظت ملک انگلشیه ارقام نمودند برای
اظهار شوکت و اقتدار سرکار ممدوح و نیز برای سزادهی سکهان عهدشکن که موجب ستایش کارنامه‌ها
است اینهمه تدابیر جنگ را بر روی کار آوردند و اکنون تا انعام کامل از شکستن عهدنامه که
فیمابین سرکار موصوف و سرکار لاهور در سنه ۱۸۰۹ عیسوی انعقاد یافته بود و بسبب تاخت و یورش
آوردن افواج لاهور بر ملک سرکار انگریزی که بدان سبب سبکی و توهین سرکار معظم الیه عاید گردید
از سرکار لاهور نگیرند فوج انگریزی از قبضه ملک پنجاب دست بردار نخواهد شد و نیز تاوان کل اخراجات
این مهم از سرکار لاهور خواهد گرفت و نیز آنچنان بندوبست در سرکار لاهور خواهد فرمود که باز
طاقت غدر و فریب در فوج لاهور نماند و از این بندوبست در سرکار لاهور مقصود افزایش ملک
انگریزی نیست چنانکه در اشتهار سابق الذکر مفصل و مشروح است که فقط مقصود و خواهش نواب صاحب
ممدوح قبل از جنگ آن بود که در ریاست لاهور باز آنچنان انتظام و بندوبست بظهور رسد که
افواج آنجا زیر حکم رئیس و رعایای آنجا در امن و امان باشند چنانچه مصداق و شاهد این قول این است
که از این طرف هیچ یک تدبیر برای جنگ و جدال با فوج لاهور از پیشتر بعمل نیامده بود و لیکن
هرگاه از سرکار لاهور یکایک دفعةً بلا ظهور هیچ یک وجه تاخت و یورش بر ملک انگریزی گردید
در آن صورت سرکار ممدوح بعمل آوری تدبیر جهت جنگ و حمله آوردن بر ملک لاهور مجبور شد اکنون
آنچه که حرج و نقصان بر ریاست لاهور خواهد افتاد محض بسبب حرکات ناهموار و اطوار ناهنجار
سرکار لاهور و فوجش متصور خواهد بود که خواهش اینمعنی نیست که زیادتی و افزایش ملک
سرکار انگریزی گردد تاهم بجهت تلافی و تدارک مافات و برای اطمینان آینده ضرور و لازم
گردید اضلاعیکه در میان دریای ستلج و بیاس واقع‌اند مع کوهستان واقع آن شامل و مضاف
ملک انگریزی گردد و با اینهمه عهدشکنی و جنگ و جدال بلاسبب که از طرف سرکار لاهور بعمل
آمده تاهم منظور نواب گورنر جنرل بهادر نیست که کل ملک پنجاب را در قبض و تصرف خود در آرند

بشرطیکه رئیس آنجا در سرکار انگلشیه رجوع آرد و نیز مرکوز خاطر عالیان سرکار انگریزیست که در صورت رجوع آوردن و همیشه تابع و مطیع بودن سرکار لاهور ریاست آنجا را بر یکی از اولاد مهاراجه رنجیت سنگه بگذارند باشی که بانی مبانی این ریاست و متعهد و معتبر سرکار انگلشیه بود بحال و برقرار دارند و کدام دلیل فائق تر بر تحمل و بردباری لارد صاحب و اغماض فرمودن شان از جرائم و گستاخی فوج لاهور تواند شد که با وجود فتح کامل و غلبه تام باظهار این چنین مرکوزات باطنی خود پرداختند و بخیرخواهان خاندان مهاراجه رنجیت سنگه مرکباشی علی الخصوص کسانیکه شریک جنگ و جدال با سرکار انگلشیه نبودند خبر داده میشود که اکنون باتفاق نواب گورنر جنرل بهادر آنچنان بندوبست بظهور آرند که از روی آن ریاست اولاد مهاراجه رنجیت سنگه بنهجی قائم و برقرار باشد که فوج خود را محکوم و تابع و رعایا را بحفاظت و امن و امان داشتن توانند و اگر احیاناً باز این چنین عهدشکنی از طرف سرکار لاهور نسبت بسرکار انگلشیه بوقوع خواهد آمد در آنصورت ایفای کل حقوق حسب اطمینان سرکار موصوف بعمل خواهد آمد فقط و بعد اجرای این اشتهار سرکار لاهور کل شرائط مندرجه آن را بدل قبول و منظور کرد و متعاقب تشریف آوری لارد صاحب در ملک پنجاب از تاریخ دهم فبروری تا هفدهم آن تمامی عساکر انگریزی که در قرب و جوار فیروزپور قیام داشت مع توپخانهٔ کلان نیز داخل پنجاب شد و راجه گلاب سنگه در مقام قصور آمده بتاریخ شانزدهم ماه مذکور بشرف ملازمت لارد صاحب بهادر فائز شد و اسباب پیشکش که بسیار آورده بود معاف کردید و بموجب حکم والا راجه مذکور در خدمت میجر لارنس صاحب و مستر کاری صاحب سکرتر لارد صاحب ممدوح حاضر شد تا دو از نیم شب درمیان هر دو صاحبان معصوف و راجه گلاب سنگه و دیوان دینا ناته و فقیر عزیزالدین گفت و شنود ماند و شرائط صلح همان قرار یافتند که در اشتهار مذکور مندرج بودند یعنی تمام ملک دوآبه که درمیان ستلج و بیاس واقعست در قبضه سرکار انگریزی باشد و علاوه برین یک و نیم کرور روپیه نقد که درین جنگها صرف شده است سرکار لاهور در سرکار انگریزی بدهد و منجملهٔ آن پنجاه لک روپیه نقد بالفعل و یک کرور روپیه بطریق قسط بندی درمیان مدت دو سال ادا سازد و بتاریخ

وبتاریخ هفدهم ماه حال بموجب شرائط مذکوره عهدنامه فیما بین هر دو سرکار مرتب شده
مهر مهاراجه دلیپ سنگه را دیوان دینانات بران ثبت کرد و در هیجدهم ماه مذکور مهاراجه
دلیپ سنگه بقصد ملاقات نواب گورنر جنرل بهادر از لاهور در لشکر انگریزی بمقام قصور
رسیده بملاقات نواب صاحب ممدوح فائز المرام گشت و نوزدهم ماه مذکور لشکر نواب صاحب
معظم الیه در مقام للیانه که مابین قصور و لاهور است وارد گردیده در آنجا خبر رسید که کل
فوج سکهان باغی بتعداد شانزده هزار که باقیمانده است نصف آن مسلح و نصف آن بی سلاح و در
نهایت خائف و هراسان در مقام رهانه افتاده است و از رهانه راه بطرف لدهیانه
و امرتسر میرود و لارد صاحب از اثنای راه برای صاحب برای تسلی گفته فرستادند که حفاظت
شهر لاهور نیز خواهیم کرد از سکهان بغاوت کیش وغیره هیچ اندیشه و هراس نکنند و در همان زمان
قلعه پهولور که از قلاع نامی سرکار لاهور و قریب به لدهیانه بود در قبضه فوج انگریزی در آمد
از اهل قلعه کسی بمزاحمت پیش نیامد بلکه نیم شب قلعه را خالی کرده گریخته رفتند و بیستم فبروری [illegible]
بلند رنجیت بهادر حکم دادند که دو رجمنت سواران ولایتی گوره و دو رساله سواران هندوستانی
و سواران باڈی گارڈ حضوری و یک رساله سواران بیقاعده و دو ضرب از توپخانه اسپی و یک
توپخانه گوره و یک توپخانه سواران هندوستانی تیار کرده برای رفتن همراه سواری مهاراجه صاحب
موصوف مقرر نمایند تا بوقت سپردن شان از حفاظت تا محل سرای شان برسانند و لارڈ صاحب
در بیستم فبروری داخل لاهور شدند و در بیست و یکم آن مهاراجه دلیپ سنگه مع سرداران افسران
خود باز برای ملاقات جناب لارڈ صاحب آمده عفو از قصورات خواست جناب ممدوح [illegible]
مهاراجه دلیپ سنگه پسر مهاراجه رنجیت سنگه که دوست وفادار سرکار انگریزی بود و از همه قصورات
فوج او درگذشته حاکم تمام ملک پنجاب فرمودند بشرطیکه بر شرائط مندرجه اشتهارنامه و عهدنامها
قائم باشند و بوقت آمد و رفت مهاراجه موصوف شلک سلامی بر حسب رتبه ایشان از لشکر
انگریزی بعمل آمده اگرچه غرض مهاراجه دلیپ سنگه این بود که تا قیام [illegible] دولت لارڈ صاحب

در شهر لاهور در لشکر انگریزی باشد لیکن لارڈ صاحب بتصور اینکه در لشکر مهاراج را تکلیف
خواهد شد ایشان را با عزت و احترام از لشکر در محلسرای سابنده داد ند و حکم شد که کسی لشکر انگریزی در
شهر لاهور نرود و مردم رسد را که در لشکر می آرند حفاظت کنند **نقل اشتهار دیگر نواب**
گورنر جنرل بهادر مصدره هیژدهم فبروری سنه الیه بمقام لاهور برای
تشفی مردم شهر وغیره بر جمیع سرداران و سوداگران و کوٹهی والان رعایای از ریاست
لاهور و امرتسر واضح باد که چون مهاراجه دلیپ سنگه بروز ملاقات با نواب گورنر جنرل بهادر
شکایت نافرمانی و بغاوت و گرفتاری فوج خود ظاهر ساختند و تمامی شروط و احکام نواب صاحب
ممدوح را قبول کردند تا اکنون یقین ست که باز درمیان هر دو سرکار رابطه دوستی و اتحاد بطور
سابق جاری ماند و نواب صاحب موصوف بعد انجام و اتمام شرائط مقرره بشرط مقابله و مجادله
نکردن سپاه خالصه بار دیگر با فوج انگریزی در حفاظت و پاسبانی رعایا و خلائق ملک پنجاب
و خود مهاراجه صاحب موصوف و هم در ترقی و بهتری سرکار ایشان سعی و کوشش بخوبی خواهند کرد
پس باید که باشندگان ملک پنجاب بیخوف و خطر در کار و بار خود مصروف شوند کسی هیچ چیز
پامال ظلم و تاراج نخواهند شد انتهی عبارت اشتهار و در بست دوم ماه مذکور لشکر انگریزی
برای حفاظت محاذی دروازه پادشاهی باغ و حضوری باغ افتاد و باقی جوانب قلعه که بدان
سمت محلسرای مهاراجه دلیپ سنگه و اقربای شان سکونت میدارند از محاصره خالی ست
و اراده نواب صاحب معظم الیه آنست که فوج سرکار لاهور فقط آنقدر باشد که بدان حراست
و بند و بست سرحدات ملک خود بکنند و زیاده ازین داشتن ضرورتی نیست و لارڈ صاحب بهادر
از راه مزید قدردانی بجلدوی حسن خدمت و جانفشانیهای سپاه انگریزیه که سکهان را جابجا
شکست داده عمل و دخل خود در ملک لاهور کردند بعطای تنخواه یکساله بطریق انعام فرمادن حکم فرمودند
و علانیه تعریف شجاعت و دلاوری و فرمانبرداری فوج مذکور در مجمع عام از زبان مبارک خود بیان
ساختند **فهرست نذر و پیشکش که راجه گلاب سنگه برای جناب لارڈ صاحب**

آورده بود تفصیل اسامی سرداران که همراه او آمده بودند

اسامی سرداران همراهی گلاب سنگه		تفصیل نذر و پیشکش مذکور	
۲ فقیر چراغ الدین	۱ فقیر نورالدین	روپیه نقد [illegible]	هندوی نقد لکه روپیه
۴ دیوان دینانانه	۳ فقیر تاج الدین	پارچه ابریشمی [illegible] تهان	دوشاله عمده بسیار قیمتی [illegible] جوره
۶ لاله رای کشن چند	۵ لاله انت رام	کمخواب بیش قیمت [illegible] تهان	جامه وار شال [illegible] تهان
۸ بیرای سنگه تلوا	۷ مارتین صاحب	کرسی نقره [illegible] عدد	تکلی طلای خالص [illegible] عدد
۱۰ لاله هرسرن داس	۹ سردار سلطان محمد جان	سپر [illegible] گرده	شمشیر ولایتی قیمتی [illegible] قبضه
+	سپاهی گورکه [illegible] پلتن	تفنگچه [illegible] نال	کمان [illegible] حلقه

و در همین ایام مستر لارنس برادر میجر لارنس که مجسترت و کلکتر دهلی بود بعهده کمشنری کار فیروزپور و ملک دوآبه مابین ستلج و بیاس مامور شد گویند بعد از انعقاد صلح فیمابین دو سرکار راجه گلاب سنگه بحضور لارد صاحب عرض کرد که اکنون فوج انگریزی ازینجا کوچ کرده بطرف هندوستان برود زیرا که زیاده ازین داشتن آن درینجا ضرور نیست رئیس و دیگر عمله و فعله سرکار لاهور تابع و فرمانبردار حکم حضور اند و در صورت قیام فوج مذکور درینملک موجب گرانی غله و وحشت و هراس رعایای لاهور است لارد صاحب فرمودند که مهاراجه دلیپ سنگه یک نوشته متضمن این شروط چهارگانه [illegible] نگاشته و برآن مهر خود کرده بخواهند فوج انگریزی ازینجا برگرفته رفت

بیان شروط اربعه

۱ شرط اول آنکه اگر مردم اینجا یکبار در ملک انگریزی غوغا و فساد کنند جوابدهی آن در ذمه مهاراجه صاحب خواهد بود

۲ شرط دوم هر قدر توپها که در جنگ با فوج خالصه گرفته بودند و هنوز بالکل بدست فوج انگریزی نیامده حواله سرکار کمپنی نمایند

شرط سوم آنکه کل توپهایکه در لاهور هستند هر قدر که افسر فوج انگریزی طلب نمایند حواله کنند و قیمت آنها در زر تاوان محسوب نمایند

شرط چهارم آنکه مهاراجه صاحب پنجاه لک روپیه که بعوض نیم کرور روپیه تاوان الفعل فی الحال داخل خزانه سرکار کمپنی سازد

و چون در خزانه لاهور زر نبود لهذا در دادن تنخواه برطرفی سکهان یاغی دقتی رو داده و سکهان
بحساب دوازده روپیه در ماهه که از زمانی صاحب برده و جیره مقرر کنانیده بودند مطالبه میکردند و رنجیده
بموجب در ماهه سابق ایشان میداد لهذا گلاب سنگه حکم شده چنان تجویز کرد که هر قدر تنخواه فوج قدیم
در وقت مهاراجه رنجیت سنگه مییافت اکنون هم همان قدر یابد و فوجیکه در عهد مهاراجه شیر سنگه ملازم
شده بود سرانجام شش و نیم روپیه باید داد و کسانی را که راجه هیرا سنگه خلف راجه دهیان سنگه
در عهد وزارت خود ملازم داشته بود تنخواه مقرر کرده آنوقت که چندان زیاده نیست داده بکلی
موقوف نمایند و کنتهی طلائی و تنکی ها از سکهان واپس گیرند باید دانست که کنتهی مثل تسبیح کلان
از طلا مدور خیاره دار مجوف میباشد فوج را برای زینت داده بودند و تنکی مشتق از تنکه است و آن
از قسم اشرفی طلا میباشد یکطرف آن بتصویر کدام بت خواهد بود مثل روپیه چهره شاهی [illegible]
حال قوم هنود آنرا تیمنا و هم برای زینت در رشته کشیده در گلوی می اندازند گویند [illegible] راجه هیرا سنگه
که بعد کشته شدن پدر خود وزیر مهاراجه دلیپ سنگه شده بود نوکر داشته کنتهی و تنکی ها داده بود
مردم همین فوج او [illegible] داد [illegible] آقا [illegible] الغرض راجه گلاب سنگه بر اینها صلاح
داد که چون اکنون از همه امور مقدم ادای پنجاه لک روپیه نقد در سرکار انگریزیست این قدر زر در خزانه
لاهور موجود نیست باید که بعد ادای تنخواه برطرفی فوج خالصه رود و دیگر بر آن قرار نمایند برای که
بجا آوری شرائط اربعه بر او واجب و لازم است گویند گلاب سنگه برای ادای زر مذکور چنان تجویز
کرد که بیست و دو لک روپیه از خزانه مندر [illegible] ده لک روپیه از [illegible] روپیه ملتان و هشت لک روپیه از
آمدنی ملک کشمیر و برای سه لک روپیه باقی جواهرات و ظروف طلائی و نقرئی داده شود و بعد موقوفی
کل فوج سابق لاهور چنان قرار یافت که چهار پلتن توپخانه و بیست و چهار هزار پیاده و شش هزار
سواران جدید را ملازم داشته این مجموع فوج را نام خالصه بدهند و چون در ادای پنجاه لک
روپیه مذکور توقفی رو داد لهذا منشی رجب علی از طرف لارد صاحب نزد گلاب سنگه رفته تقاضای
زر مذکور و طلب [illegible] نمود گلاب سنگه در جواب گفت که جلد روپیه [illegible]

خدمت لارڈ صاحب میکلیم و نیز منشی پیغام داد که تنخواه برطرفی کل فوج را بدهند تا نوبت بجواب
فساد در فوج نرسد و فوجیکه در برابر افتاده است تنخواه آنرا بهمانجا فرستاده موقوف سازند
گلاب سنگه گفت این همه ارشادات حضور را در مدت دو سه روز بعمل می آرم و دهم مارچ سنه الیه
مهاراجه دلیپ سنگه باز برای ملاقات لارڈ صاحب در لشکر انگریزی آمد و یازدهم لارڈ صاحب
بازدید مهاراجه صاحب در مثمن برج تشریف بردند و دوازدهم عزیمت رفتن بکوه شمله
فرمودند و چون رانیصاحبه بنابر مصلحت برای چند روز راجه گلاب سنگه را وزیر خود کرده بود
و بسبب دراندازی سرداران مفسد خصوصاً باغوای راجه لال سنگه از پنجمین بتعیس باتدبیر خیرخواه
سرکار لاهور که واسطه عفو قصورات و باعث صلح و بقای ریاست مذکور شده اند دل اضحی نمود
لهذا بعد طی شدن جمیع امور اهم و حصول دلجمعی تمام او را از منصب وزارت موقوف کرده
باز راجه لال سنگه را وزیر مهاراجه دلیپ سنگه که او بسبب صغر سن از نیک و بد اطلاع ندارد ساخت
اگرچه این چنین تلون مزاجی رانی ناگوار خاطر اهالیان سرکار انگریزی شده باشد مگر بموجب
دفعه پانزدهم عهدنامه اول که سرکار انگریزی را در امور خانگی لاهور مداخلت نخواهد بود
درین مقدمه اغماض فرموده طرح دادند و چون گلاب سنگه با وجود بجا آوری حسن خدمات در
هر دو سرکار بلا هیچ قصور بسبب معزول شدن از عهده جلیله وزارت مایوس و افسرده خاطر
شد لارڈ صاحب از راه قدردانی و هم بمقتضای خیرخواهی و وفاشعاری راجه مذکور را از اطاعت
و علاقه سرکار لاهور خارج ساخته راجه ملک جمو و کشمیر و غیره ملک کوهستانی ساخت نیز قرار یافته
که برای چندی تا حصول اطمینان کلی از طرف سکهان باغی برای حفاظت مهاراجه صاحب و
خاص شهر لاهور بقدر ده هزار فوج انگریزی منجمله آن دو پلتن گوره و باقی ترکسواران و پلتن های
هندوستانی در لاهور بمانند و یک رزیدنت از طرف سرکار انگریزی باشد و در ملک دوآبه
در دو جا چهاونی کمپ انگریزی مقرر کرده یکی در مقام جالندهر و دوم در فرید پور و کوت کانگرا
مع بعض کوه کردند و نواح آن در قبضه سرکار انگریزی در آمده و هشتم ماه مذکور راجه لال سنگه وزیر

از رزیدنت بهادر حال جاگیرهای سرداران ملک دوآبه و دیگر علاقجات که در عمل انگریزی درآمده اند
پرسید صاحب موصوف جواب داد سردارانیکه سند معافی مهاراجه رنجیت سنگه نزد خود میدارند
جاگیرهای ایشان بدستور معاف خواهد شد و کسانیکه سند مهاراجه مذکور نمیدارند جاگیر آنها بضبط سرکار
انگریزی خواهد درآمد و نیز رزیدنت گفت که مال و املاک جمیع سرداران سکهان که در وقت جنگ در میان
ملک انگریزی ضبط شده بود اکنون بالکل مسترد کرده شد مگر ملک و مال جمعدار خوشحال سنگه تا بلوغ
رسیدن پسر نابالغش در سرکار انگریزی امانت خواهد ماند و درهمین جلسه سردار رنجور سنگه سند جاگیر خود
بملاحظه صاحب رزیدنت درآورد صاحب موصوف جواب داد چونکه شما از بطن کثیر هستید لهذا
در جاگیر لدهیانه که بحیثیت حق شما نیست و علاوه ازین شما بسیار نقصان صاحبان انگریز را بسوختن
چهاونی لدهیانه و غارت کردن آن نموده اید رنجور سنگه گفت حاشا که من چهاونی آنجا را آتش
داده باشم و نه اسباب صاحبان را غارت کردم راجه لادوا بوقت گریختن چهاونی آنجا را آتش سوخت
صاحب جواب داد راجه لادوا در حقیقت بی ایمان بود البته او مرتکب این امر قبیح شده باشد و شما
شریک و مددکار او بودید و دلیل قوی بر شریک بودن شما با او همینست که هرگاه من در ایام
خطی بشما بدین مضمون نوشته بودم که هر کار را فهمیده و مآل کار را اندیشیده باید کرد تا آخر الامر
موجب ندامت شما نگردد شما بعد اطلاع بر مضمون خط را از دست انداخته گفتید هرچه باداباد
من بمقتضای همقومی مدد راجه لادوا خواهم کرد رنجور سنگه از رسیدن خط صاحب انکار کرد وکیل
سردار بهال سنگه آلووالیه حاضر شده گفت من آن خط را از دست [illegible] شما رسانیده ام رنجور سنگه باز
انکار کرده وکیل را که مسلمان بود بقسم خوردن قرآن باعث شد صاحب رزیدنت گفت حاجت
بقسم خوردن نیست مرا حال شما خوب معلوم ست رنجور سنگه از حضور صاحب رزیدنت ملزم و نادم
شده نزد رانی صاحبه رفته عرض کرد که بسبب غلطی من در جنگ صاحب رزیدنت از من بسیار
ناخوش ست بدون سعی سرکار قصور مرا معاف و جاگیر من واگذاشت نخواهند کرد روز دیگر
کنور رنجیت مع میجر لارنس رزیدنت در شهر رفته کلید مکان راجه دهیان سنگه وزیر سابق را که در

که در بلوای سکهان گشته شده بود طلبیده تمامی اسباب راجه مذکور را براجه گلاب سنگه برادر حقیقی راجه
متوفا حواله فرمود بعده راجه لعل سنگه وزیر و دیگر معتمدان سرکار لاهور برای عمل نشانیده دادن
فوج انگریزی را در ملک و قلاع دوآبه مذکور همراه صاحبان فوج شدند گویند نایب شابو که از قوم
افغان در قلعه کوت کانگرا بود عمل نداده علم بغاوت و تمرد برافراشت فوج انگریزی از هر چهار
طرف قلعه را محاصره کرده بگلولهای توپهای کلان کار بر قلعگیان تنگ کرد و سنگهای کلان و برج
قلعه را پرانیدند و تا سه روز از آتشباری و گلوله اندازی در قلعه قیامتی برپا ساختند تا اینکه نایب
مذکور مع همراهیان پناه خواسته و سلاح نهاده از قلعه بیرون رفت و بعضی گویند ایشان را بسزای تمرد
قید کردند اکنون در جمیع قلعجات دوآبه مذکور و کوهستانی عمل سرکار انگریزیست و در نهم مارچ لارڈ صاحب
در لاهور دربار عام فرموده اجازت حاضر شدن بهر یک شخص که قابل مجرای حضور بود داده
و بعد این دربار راجه گلاب سنگه برای رفتن بطرف ملک جمو تیاری کرد و افواج انگریزی در
یازدهم و دوازدهم از ملک پنجاب کوچ کرده رفت و مهاراجه دلیپ سنگه برای ملاقات رخصت حضور
لارڈ صاحب آمد و بعد حصول ملاقات با عزت و تکریم تمام از سر شدن شلک سلامی و استقبال
معاودت بمکان خود نمود و موجب بند گذرانیده راجه لعل سنگه سرداران دربار لاهور بیافتن خلاع
فاخره از پیشگاه لارڈ صاحب معزز و سرافراز گردیدند گویند بوقت رخصت مهاراجه دلیپ سنگه
لارڈ صاحب بهادر در انگریزی چیزی ارشاد فرمودند سکرتری صاحب ترجمه آنرا بآواز بلند
بدین مضمون بیان کردند که سکهان بدون مرضی و اجازت سرکار خود بر فوج انگریزی حمله
کرده جنگیدند کما حقه بسزای خود رسید اکنون رئیس لاهور را باید که از بجا آوری اموری که موجب بهبودی
و سرسبزی ملک و ریاست شان متصور است سعی و کوشش نماید و آنچنان کاری کند که در هر دو سرکار
سررشته اتحاد و وفاق ثابت و برقرار ماند و قبل از آنکه لارڈ صاحب از لاهور نهضت فرموده
متوجه ستلج شوند اهلکاران سرکار لاهور از طرف مهاراجه دلیپ سنگه بواسطه صاحب رزیڈنٹ
آنجا بحضور لارڈ صاحب برای تعیناتی بعض فوج انگریزی در شهر لاهور درخواست نمودند در

عند الاستفسار سبب ماندن فوج در انجا عرض کردند که مهاراجه صاحب و هم تمامی اهلکاران لاهور
از شر و فساد سکهان باغی مطمئن نیستند بل احتمال است که بعد کوچ کردن کل افواج انگریزی
جمیعی ازان فتنه پردازان که هنوز اخراج کلی شان از ملک پنجاب نشده است در اکثر مقامات
شر و فساد بعضی مخفی و بعضی ظاهر کرده گروه افتاده اند فراهم شده مثل سابق ضرری بسرکار رسانند
و فوج آئینی که در پنجاب است بران اعتماد نیست که ایشان دفع سکهان کنند و چونکه فوج خالصه را بحکم سرکار
انگریزی یک قلم ازین سرکار جواب شده است ملک و هم شهر لاهور از فوج خالی است الغرض انا
ماندن فوج انگریزی در پنجاب آن جماعت باغیان را جرأت هیچگونه شر و فساد کردن درین سرکار نخواهد شد
برگاه جناب لارد صاحب بدین مرتبه اعانت و حمایت رئیس لاهور فرموده اند اگر این درخواست را
هم پذیرا سازند موجب مزید عنایات و الطاف خواهد شد و بعد ازان که مهاراجه صاحب نظم و
نسق سرکار خود بداشتن فوج جدید معتبر خواهند کرد آنوقت فوج انگریزی را از ملک و علاقه تا
سرکار لاهور برخاست فرمایند اگرچه لارد صاحب اهرگز منظور نبود که فوج انگریزی در انجا بماند
تا کل اختیار در ملک پنجاب بمهاراجه دلیپ سنگه باشد مگر بپاس خاطر و اصرار ایشان این درخواست را
مشروط بشرائط چند که در عهدنامه دومی مندرج است قبول و منظور ساختند اکنون نقل عهدنامه
اول و دوم را که در اردو بود و برای مناسبت کتاب که در فارسی نوشته ام نیز در فارسی
ترجمه نموده درج کردم تا بملاحظه این عهدنامها کل حال بند و بست ریاست لاهور که بعد از صلح
فیمابین هر دو سرکار از طرف اهالیان سرکار انگریزی بعمل آمد بخوبی معلوم گردد نقل عهدنامه

اول که فیمابین سرکار انگریزی و سرکار لاهور بتاریخ نهم مارچ رقم گشته

مشتمل بر شانزده دفعه چون بسبب عهدشکنی سکهان که با فوج سرکار انگریزی بوجه و سبب
جنگیدند و یورش بر ملک سرکاری نمودند عهد سابق که فیمابین سرکار مهاراجه رنجیت سنگه و سرکار کمپنی
در سال یکهزار و هشتصد و نه عیسوی منعقد شده بود منتقض گردید اکنون ضرور شد که عهد جدید
درمیان هر دو سرکار موصوف منعقد گردد تا بعد ازین نوعی فتنه و فساد بسبب این عهدنامه بر سرکار

در سرکار لاهور واقع نشود چنانچه بواسطهٔ اهلکاران معتبر هر دو سرکار این عهدنامه تیار و مرتب
شد از طرف سرکار انگریزی ایف کاری صاحب سکرتر گورنمنت هندوستان و میجر لارنس
صاحب اجنت نواب گورنر جنرل بهادر و از طرف سرکار لاهور بهائی رام سنگه و سردار
چتر سنگه اتاری واله و سردار رنجور سنگه و راجه لال سنگه و سردار تیج سنگه و دیوان دینا ناته
فقیر نورالدین برای انعقاد عهد جدید مقرر و معین شدند **تفصیل شروط شانزده گانه**
مندرجه عهدنامه اول شرط اول درمیان مهاراجه دلیپ سنگه رئیس لاهور و سرکار
انگریزی همیشه دوستی و اتحاد خواهد ماند و گاهی جنگ نخواهد شد **شرط دوم** مهاراجه موصوف
ملک دوآبه را که درمیان ستلج و بیاس واقعست بسرکار انگریزی دادند آینده کسی از وارثان
ایشان دران دعوی نخواهد کرد **شرط سوم** تمامی قلعه ها را که درمیان این دوآبه واقعند بسرکار
انگریزی تفویض کنند **شرط چهارم** آنکه مهاراجه یک و نیم کرور روپیه بعوض اخراجات این
مهم که بسبب عهدشکنی فوج لاهور در سرکار انگریزی افتاده بود دادن قبول کرد چنانچه پنجاه
لک روپیه نقد سردست خواهند داد و عوض دیگر روپیه که بالفعل دادن نمیتوانند تمامی ملک
کوهستان و حصونیکه درمیان رود سنده و بیاس واقعند مع ملک کشمیر و هزاره برای دوام
بسرکار کمپنی دادم **شرط پنجم** آنکه بعد مرتب شدن این عهدنامه پنجاه لک روپیه منجمله یک و نیم کرور
روپیه مذکور بزودی نقد خواهند داد **شرط ششم** آنکه مهاراجه صاحب اقرار میکنند که تمام
فوج سرکش ملازم خود را تنخواه برطرفی داده یکقلم موقوف خواهند کرد و فوج آئینی موافق
مهاراجه رنجیت سنگه صاحب تنخواه خواهند یافت **شرط هفتم** سرکار لاهور فقط بیست و پنج
پلتن پیاده فی پلتن هشتصد سپاهی و دوازده هزار سوار نوکر خواهند داشت و سوای
ازین بدون اجازت سرکار انگریزی نگه ندارند و اگر عندالضرورة قدری زائد از مقدار
مذکور فوجی را باجازت سرکار نگهدارند باید که بعد رفع آن ضرورت آنرا موقوف سازند
شرط هشتم سی و شش ضرب توپ که در جنگ رفته بودند و آلات توپها بدست سرکار انگریزی

نیامده اند باید که آن همه توپ را حواله سرکار موصوف نمایند شرط نهم[9] آنکه جمیع وجوهات
محصول از دریای ستلج وبیاس تا سرحد متهن کوت وازانجا تا بلوچستان کل تعلق بسرکار
انگریزی خواهد داشت سرکار موصوف آنرا تحصیل کرده نصف آنرا در سرکار لاهور خواهد رسانید
وبرای آمد ورفت تجار ومسافرین ممانعت نخواهد شد شرط دهم[10] آنکه اگر سرکار
انگریزی برای حفاظت سرحدات ملک فوج خود را بجانبی بردن خواهد دربار لاهور رسانیدن
سامان رسد وکشتیها بر ذمه خود خواهد گرفت مگر خرچ آن ذمه سرکار انگریزی خواهد افتاد و
از هرجا که گذر فوج انگریزی خواهد شد پاس مذهب باشندگان آنجا ملحوظ سرکار انگریزی خواهد بود
شرط یازدهم[11] دربار لاهور کسی را از قوم انگریز ومردم امریکا وغیره باشندگان ملک فرنگستان
بدون اجازت سرکار انگریزی ملازم نخواهند داشت شرط دوازدهم[12] راجه گلاب سنگه
را بسبب آن ملک که از وقت مهاراجه کهرک سنگه نزد اوست وهم بسبب آن ملکی که
بعد نوشته شدن این عهدنامه سرکار انگریزی او را بعوض خیرخواهی هردو سرکار در
خصوص مصالحه کنانیدن خواهد داد سرکار لاهور حاکم مستقل بدانند ویک عهدنامه
درمیان راجه گلاب سنگه وسرکار انگریزی نیز خواهد شد شرط سیزدهم[13] اگر درکدام
امر فیمابین والی لاهور وراجه گلاب سنگه تنازع واقع شود باید که طرفین رجوع بسرکار
انگریزی کنند وآنچه اهالیان این سرکار انفصال کنند مهاراجه لاهور را منظور کردن
خواهد شد شرط چهاردهم[14] حدود ملک لاهور بدون صلاح واجازت
سرکار انگریزی تبدیل نخواهند شد شرط پانزدهم[15] آنکه در امور ملکی خانگی
دربار لاهور سرکار انگریزی را مداخلت نخواهد بود ولیکن اگر در کدام امر مهاراجه
صاحب رجوع باین سرکار خواهند کرد نواب گورنر جنرل بهادر از راه
خیرخواهی ومواخواهی شان دست انداز خواهند شد
وبتاریخ بیست وچهارم مارچ سنه حال لارد صاحب بهادر درکمپ لدهیانه تشریف فرما شدند

تشریف فرما شده دربار عام کردند و بعد ملاحظه چهاونی جدید مقام جالندهر بطرف کوه شمله نهضت فرمودند

نقل عهدنامه دوم مرقومه بیست و چهارم مارچ سنه ۱۸۴۶ فیمابین سرکار انگریزی و رئیس لاهور مشتمل بر هشت دفعه

چون دربار لاهور درخواست داشتن فوج انگریزی در شهر لاهور برای حفاظت ذات مهاراجه صاحب و خواهش امرای دربار و شهر تا نوکر و تیار شدن فوج جدید از نواب گورنر جنرل بهادر نمود نواب صاحب درخواست مذکور را قبول فرمودند و درین باب این عهدنامه مشتمل بر هشت دفعه تحریر در آمد و نقل این عهدنامه که در انگریزی بود نیز در فارسی ترجمه نموده درینجا ثبت نمود

تفصیل دفعات هشتگانه که در عهدنامه دوم‌اند

دفعه اول لارڈ صاحب هر قدر فوج انگریزی که برای حفاظت دربار لاهور مناسب خواهند دانست [در] لاهور خواهند فرمود و بعد بآخر دسمبر سنه ۱۸۴۶ عیسوی که درین زمان فوج جدید لاهور تیار خواهد شد حکم برای برخاستگی فوج خود خواهند کرد دفعه دوم چون مهاراجه دلیپ سنگه بر حسب خوشی خود درخواست تعیناتی فوج انگریزی در شهر لاهور کرده بود لهذا اخراجات چهاونی فوج و تیاری مکانات برای افسران آن ذمه مهاراجه صاحب موصوف خواهد شد و سوای ازین هر خرچی که از نگهداشتن فوج مذکور در سرکار انگ[illegible] مهاراجه صاحب آنرا دام بدام خواهند داد دفعه سوم مهاراجه صاحب فوج جدید خود را زود نوکر داشته اطلاع آن بوکیل انگریزی میکرده باشند دفعه چهارم در میعاد مذکور مهاراجه صاحب فوج خود را نوکر دارند یا نگه دارند بعد گذشتن میعاد مذکور فوج سرکار انگریزی برخاسته خواهد رفت دفعه پنجم حقوق جاگیرداران که از خاندان مهاراجه رنجیت سنگه و کهرک سنگه و شیر سنگه تعلق میدارند در سرکار انگریزی ملحوظ خواهند ماند و جاگیرهای کسانیکه در ملک دوآبه مفوضه خواهند بود تا حین حیات او معاف خواهند ماند دفعه ششم سرکار انگریزی تحصیل فصل خریف

که در ملک مفوضه خواهد نمود باید که کارگزاران مهاراجه صاحب دران اعانت
مدد کنند دفعه هفتم سرکار لاهور را هر قدر اسباب از قلعه های مفوضه
سوای ضربهای توپ درکار باشد آنرا طلب نماید اگر سرکار انگریزی را بعض ازان
اسباب مطلوب خواهد بود گرفته قیمت آن در سرکار لاهور خواهد رسانید اگر سرکار لاهور اراده
فروخت آن اسباب بجای دیگر داشته باشد بفروشد ممانعت آن نخواهد شد بلکه سرکار انگریزی
درین امر مددشان خواهد نمود دفعه هشتم از جانب هر دو سرکار امین
و کمشنر مقرر کرده شوند تا فریقین حد و ملک مفوضه را معین کرده دهند نقل

عهدنامه فیما بین سرکار انگریزی و راجه گلاب سنگه مشتمل
بر ده شرط مرقومه دوازدهم مارچ سنه ۱۸۴۶ ع بتاریخ دوازدهم

مارچ سنه مذکور نواب گورنر جنرل بهادر از لاهور بطرف امرتسر تشریف فرما
شدند و در انجا رسیده گلاب سنگه را خطاب مهاراجگی داده رئیس ملک جمو وغیره
بالاستقلال ساختند و همانجا این عهدنامه متضمن ده شرط فیما بین سرکار انگریزی
و مهاراجه گلاب سنگه مرتب کردید شرط اول سرکار ممدوح مهاراجه گلاب سنگه
و اولاد او را که ذکور باشند نسلا بعد نسل تمام ملک کوهستانی که جانب مغرب اوی
و طرف مشرق دریای سنده واقعست تفویض کرد[illegible] ملک نیک حصه است ازان
ملک که مهاراجه دلیپ سنگه در سرکار انگریزی تفویض نموده اند شرط دوم در حد سرقی
این ملک امین و کمشنر برای تعین حد آن از طرف مهاراجه گلاب سنگه و سرکار انگریزی
مقرر شوند شرط سوم آنکه بعوض این ملک مهاراجه گلاب سنگه هفتاد و پنج لک
روپیه نانک شاهی در سرکار انگریزی دادن قبول کردند منجمله آن بست و پنج
لک روپیه قبل از ماه اکتوبر در سرکار انگریزی داخل خواهند کرد فقط
شرط چهارم آنکه حدود ملک مهاراجه گلاب سنگه بدون اطلاع سرکار انگریزی تبدیل نخواهد شد

نخواهند شد شرط پنجم آنکه اگر کدام نزاع درمیان دربار لاهور و مهاراجه
گلاب سنگه واقع شود و مهاراجه مذکور آن مقدمه را در سرکار انگریزی
رجوع نماید درین صورت هرچه صاحبان انگریز تجویز کنند مهاراجه مذکور را قبول و
منظور کردن خواهد شد شرط ششم آنکه مهاراجه گلاب سنگه و اولاد او اقرار
می کنند که اگر فوج سرکار انگریزی برای مقابله کدام دشمن در ملک او شده بکدام
سمت برود تا یان مع فوج خود معین و مددگار فوج مذکور خواهیم شد شرط
هفتم آنکه مهاراجه گلاب سنگه اقرار می کنند که با کدام انگریز و یا باشنده ملک
امریکه وغیره باشندگان فرنگستان را بی اجازت سرکار انگریزی ملازم نخواهیم داشت
شرط هشتم آنکه مهاراجه گلاب سنگه اقرار می کنند که شرائط پنجم و ششم و هفتم
مندرجه عهدنامه اول که فیما بین سرکار انگریزی و دربار لاهور شده است
منظور خواهیم داشت شرط نهم آنکه هرگاه کدام دشمن بر ملک مهاراجه صاحب
حمله و یورش کند سرکار انگریزی مدد او خواهد کرد شرط دهم آنکه مهاراجه گلاب سنگه
برای تعظیم و تکریم سرکار انگریزی بر خود لازم کرده اند که در هر سال یک اسپ و
دوازده عدد بز که از موی آن شال می بافند و سه زوج دوشاله نذر سرکار موصوف
خواهم کرد فقط و بسبب بود قیام فوج انگریزی در لاهور شاهراهی عریض جهت آمد و رفت
گردان سواری صاحبان فوج و توپخانه تیار شد و راجه لال سنگه وزیر از پیش اطفال خرد سال
همشیر مهاراجه دلیپ سنگه کیسنده پنجاه طفل را موقوف کرد و یک اخبار نویس به جمو که وطن و مقام دوگانه
مهاراجه گلاب سنگه است مقرر نمود تا احوال شبانه روزی آنجا بحضور لارنس صاحب نوشته باشد
و بهاک سنگه پسر راجه شیخ چند در ملک دو آبه بصیغه وکالت مقرر گشت و بسبب چهارصد طرح
ضلع الیا بجمله جاگیر چتر سنگه کالیواله که در جنگ اخیر کشته شد در سرکار انگریزی ضبط گردید
و راجه لال سنگه در هر پلتن یک منشی را بحال داشته دیگر منشیان را که در لشکر بعهده بودند موقوف

ساخت و دیوان اجودهیا پرشاد مع دو کمپنی سپاهی برای شد و بست سرحدات جهت صاحب
و جان لارنس برادر میجر لارنس اجنٹ که در دوآبه کمشنر شده اند چهار محرر را معرفت صاحب
مجسٹرٹ دهلی طلب داشت و در بست و چهارم ماه مذکور لارڈ صاحب در لدهیانه تشریف برده
دربار عام نمودند سکهان ذی عزت و جمیع راجهای آن نواح را بملازمت خود مشرف ساختند
و نسبت راجه پٹیاله ارشاد شد که اهالیان سرکار انگریزی از خدمتگزاری و رسد رسانی
شما بسیار راضی و خوشنود هستند و حکم شد که بوقت آمد و رفت راجه مذکور در لشکر انگریزی
پانزده آواز توپ بتقریب سلامی سر شده باشد و قدری ملک هم بجلدوی حسن خدمت
براجه مذکور عطا شد و حضار دربار عرض کردند که راجه لاڈوه که با فوج سکهان شریک شده
با افواج انگریزی بجنگید در حق خود بسیار بد کرد و آخر سزای اعمال خود رسید و راجه
که در جنگ شریک سکهان بود در دربار آمدن نیافت و پسر فرید کوٹ را بزید عنایت
خطاب راجگی عنایت شد و همچنین دیگر سرداران و رئیسان بجلدوی حسن خدماتیکه از
ایشان در مهم نسبت بسرکار انگریزی بعمل آمده بود بیافتن خلعت و خطاب معزز و ممتاز شدند
در بیان رفتن دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ سکهان که در جنگها
بدست افواج انگریزی در آمده بودند بطرف کلکته بموجب حکم لارڈ صاحب
بهادر دو صد و پنجاه و شش ضرب توپ که منجمله آن دو صد و بست ضرب را بهادران فوج
انگریزی از سکهان در هر جنگ انتزاع کرده بودند و سی و شش ضرب را بعد داخل شدن
فوج انگریزی در لاهور عند الطلب مهاراجه دلیپ سنگه دادند باهتمام لفٹنٹ گورنر بنگال
از راه خشکی روانه کلکته شدند در اثنای راه بهر شهر شرقی از دهلی و اگره و اله آباد و کانپور
وغیره که میرسیدند آنهمه توپها را در میدانی وسیع بترتیب صف بصف استاده میکردند
و هر کدام جمیع صاحبان انگریز و مردم آن شهر از وضیع و شریف برای تماشای آن توپها فراهم
میشدند یکی از صاحبان انگریز باواز بلند میگفت که دو صد و بست ضرب توپ از ین توپها

ازین توپها فوج انگریزی در چهار جنگ مقام مدکی و فیروزپور و الیوال و سوبراون در
مدت شصت روز از سکهان گرفته است و سی و شش ضرب را از دربار لاهور بعد از صلح یافتند
و کسی را از دیدن و نزدیک رفتن این توپها بوقت تماشا کردن منع نمیکردند تا بخوبی ملاحظه
میکنانیدند و اکثر مردم کتبهٔ هر توپ را میخواندند و نقل آن میگرفتند و بهمین طریق و وضع این
توپها را بکلکته بردند و از آنجا بار کرده در لندن خواهند برد و غرض از نمایش و تشهیر این توپها
شهر بشهر از لاهور تا بکلکته بلکه تا لندن برین وضع و طریق آن بود تا عوام الناس که از گفتهٔ
مردم بازاری و اهل حرفه مثل کارتیانان که از ملک پنجاب می آمدند و از حقیقت حال ایشان اصلا
آگاه و مطلع نبودند غلبهٔ سکهان را بر فوج انگریزی زبان زد کرده بودند مشاهده این توپها و
دریافت کردن مضامین کتبها که بر هر یک نام مهاراجه رنجیت سنگه و کهرک سنگه و سرکار خالصه
وغیره و سال تیاری در نظم و نثر کنده است دریافت کنند که سراسر غلبه و نصرت فوج انگریزی و هزیمت
و مغلوبی سکهان درین جنگها شد و آنچه در عوام بر عکس آن شهرت یافته بود سراسر دروغ و
بی اصل است و در فرستادن توپهای مذکوره از معین کردن اخیال و الوف نرکاوان و کارتیانان
و خلاصیان وغیره عمله و فعله و سپاه انگریزی و از همراه بودن صاحبان انگریز و سایر جهتها
هزارها روپیه سرکار کمپنی بصرف در آمد و گویند اگر چه در ابتدا از معین شدن فوج انگریزی
در لاهور بسیار امن و امان در لاهور و اطراف حاصل شد مگر زمینداران و مالگزاران بدریافت
حال ضعف سرکار لاهور در اضلاع و اطراف آن سر شورش برداشته بودند باری بالفعل
بحسن تدبیر و نفرستادن افسران مع فوج انگریزی در اطراف ملک پنجاب غدر و فساد در اضلاع
و اطراف دور دست موقوف گردید و جمیع رعایای ملک مهاراجه دلیپ سنگه و مهاراجه گلاب سنگه
در اطاعت و ادای خراج حاضرند و اگر کسی از ایشان آینده تمرد و سرکشی خواهد کرد از دست
فوج انگریزی بسزای اعمال خود خواهد رسید و چون شیخ امام الدین پسر شیخ غلام محی الدین متوفا
عامل سابق معزول کشمیر نایب مهاراجه گلاب سنگه را بعد از صلح و نوشته شدن عهدنامها

سبب اغوای لال سنگه وزیر که خطوط مخفی باو نوشته بود عمل نداده با من بجنگید و تا چند هفته
هنگامه قتال و جدال با مردم راجه مذکور گرم داشتند و از طرفین صدها مردم کشته و زخمی
گردیدند میجر لارنس صاحب اجنت بدریافت حال این شر و فساد بکشمیر رفته بعد اطفای
نائره جنگ و خونریزی شیخ امام الدین را همراه خود در لاهور آورد شیخ مذکور بوقت و بکاری
ظاهر کرد که من بموجب نوشته وزیر دربار لاهور نائبان مهاراجه گلاب سنگه را عمل نداده بودم
و با آنها جنگیدم و خطوط وزیر را بملاحظه صاحب اجنت درآورد چنانچه بعد اثبات حال [illegible]
و فتنه پردازی لال سنگه وزیر که باعث قتل صدها نفوس در کشمیر شد از منصب وزارت معزول
و از شهر لاهور خارج کرده شد و بالفعل او در آگره است گاهی در ریاست لاهور دخل نخواهد یافت
و مشهور است که بعد معزولی لال سنگه از وزارت این منصب جلیل را برای مهاراجه گلاب سنگه
تجویز کرده بودند مگر او که از بس دانشمند و مآل اندیش است آنرا قبول نکرد و بخود اندیشید که اکنون
من بعنایت سرکار انگریزی در ملک جمو و کشمیر و غیره ممالک کوهستانی حاکم بالاستقلال بحثیه مقابل
رئیس لاهور هستم مرا اینقدر ملک و حکومت کافی است زیاده ازین حوصله و هوس ندارم مرا چه ضرور است
که در تبعیت و فرمانبرداری رئیس لاهور بوده مورد الزامهای هر دو سرکار و محسود اهلکاران
ریاست لاهور باشم و چون اهالیان سرکار انگریزی سوای مهاراجه گلاب سنگه در ریاست لاهور
سرداری دیگر را که دانشمند و صاحب تدبیر با دیانت باشد و بی نفسانیت و بدون عداوت
دیگری انجام امور ریاست لاهور را انتظام دهد خصوصاً [illegible] ام که رئیس آنجا صغیر و
نابالغ است نیافتند جناب لارد صاحب بهادر و میجر لارنس اجنت لاهور را تا رسیدن مهاراجه دلیپ سنگه
بحد بلوغ بر منصب وزارت آنجا مقرر و مامور فرمودند اگر این امر واقعی است یقین که اکنون
جمیع امور ریاست لاهور بی شر و فساد بخوبی انجام پذیر شوند و تغلب و تصرف و بی انتظامی
هم در آن سرکار نشود و احدی از سرداران و افسران فوج لاهور سر بشورش و فساد
نخواهند برداشت تفصیل گنتی هشتاد ضرب توپ منجمله توپهای سکهان

توپهای سکهان که از لاهور بکلکته رفته اند و از قلم آهنی بر هر یک توپ کنده بود
وشش توپ ازان خرد بسیار خوبصورت و بر تختهای هر یک اقسام گلکاری طلائی
و رنگ برنگ نقوش بصنعت کاری عجیب منقوش بود و ازانجمله یک توپ خاص مهاراجه
دلیپ سنگه بالکل از نقره خالص بود کتبهٔ توپ اول اکال سهای نظم قوی طالع
شاه رنجیت سنگه همه ملک را زیر کرده چو جنگ کهرک سنگه شهزاده عالی مکان که دانای
کوران بود ما دران فتح جنگ شد در زمانی تیار که هجده صد و بود هشتاد و چار
جمعدار این توپ شد رای سنگه که در جانفشانیست او بید رنگ بموجب صلاح لاله
جیسنگه یار غلام نبی گفت تاریخ وار دستخط گرو تارا گیر بتاریخ پنجم ماه ماگه سنبت ۱۸۸۴
وسوای این عبارت چیزی در شاستر کنده بود کتبهٔ توپ دوم نظم چو اژدرها سحاب
و دل بسی داغ کهن دارم حذر کن ای رقیب از من که آتش در دهن دارم قطعهٔ ای
توپ ز نواب نامدار در راستی و پرسلی خود یگانه اژدر دمی و شیر زادی جنگ جو
باری و مهره دار وصاحب خزانه سرکار نواب محمد شجاع خان بهادر صفدر جنگ ۱۱۸۲ الهجریه
النبوی آتش کوه شکن بوزن یکصد و ده من گوله بمقدار دهن باروت نصف از گوله در
وزن کتبهٔ توپ سوم توپ سی بان برون بابت شتاهولی طول نیم ال اللعه درجه
۱۳۶ دی و بعض عبارت در شاستری بود کتبهٔ توپ چهارم سری اکال سهای
نظم بست این توپ ... ها تفش گفته فتح و نصرت نام ضرب آتش فشان
و برق شرار صبح اعدا زدود و چون شام سنبت ۱۸۹۴ کتبهٔ توپ پنجم بفضل اکال
سهای از حکم بادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ جنگ بجلی باهتمام جواهر مل کارخانه
صوبه سنگه ساخت دار السلطنه لاهور سنبت ۱۸۹۸ در تحت سردار فتح سنگه کتبهٔ توپ
ششم بفضل سری اکال پورکه جی از حکم رنجیت سنگه بادشاه بهادر بلند اقبال نرسنگه مکهی
کارخانه دار السلطنه لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۴ عمل ... کتبهٔ توپ هفتم

بتفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب
ادهیراج هذا ضرب موسوم بفتح بان حسب الامر اقدس در سنه ۱۸۹۴ از سال راجه بکرماجیت باهتمام
صاحب ارسطو فطرت فلاطون فطنت موسیو شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر ریخته شد
کتبه توپ هشتم برین توپ چیزی در شاهنشهری نوشته است کتبه توپ
نهم ۹ بفضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شش بان باهتمام جواهر مل
کارخانه صوبه سنگه دار السلطنه لاهور سنه ۱۸۸۷ در تحت سردار تیج سنگه کتبه توپ
دهم ۱۰ بفضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ بام بان باهتمام جواهر مل کارخانه
صوبه سنگه سابق دار السلطنه لاهور سنه ۱۸۸۷ در تحت سردار تیج سنگه کتبه توپ یازدهم ۱۱
بتفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب ادهیراج
هذا ضرب موسوم بنصرت بان حسب الامر اقدس در سنه ۱۸۸۷ از راجه بکرماجیت باهتمام صاحب
ارسطو فطرت فلاطون فطنت موسیو شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر ریخته شد کتبه توپ
دوازدهم ۱۲ بموجب حکم حضور فیض گنجور سنگه صاحب سری تاج خالصه پادشاه رنجیت سنگه جیو
دام اقباله باهتمام میان قادر بخش در قلعه مبارک لاهور توپ دیوان لاله موتی رام ورام دیال
تیار شد سنه ۱۸۸۵ اسم توپ فتح جنگ عمل محمد حیات کتبه توپ سیزدهم ۱۳ بتفضل سری اکال
پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته سری مهاراجه صاحب ادهیراج در سنه ۱۸۸۷
از راجه بکرماجیت هذا الضرب موسومه لیلان حسب الامر اقدس اعلی حضور انور
در سنه ۱۸۹۰ باهتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون زمان مسیو شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر
در عهده کار بحسن خدمت فضل علی کمیدان شاگرد صاحب ممدوح بهادر ریخته شد کتبه
توپ چهاردهم ۱۴ بتفضل سری اکال پورکه جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه و سلطنته
سری مهاراجه صاحب ادهیراج در سنه ۱۸۸۷ از راجه بکرماجیت هذا الضرب موسومه مجنون
حسب الامر اشرف اقدس اعلی حضور انور در سنه ۱۸۹۰ باهتمام صاحب ارسطو فطرت فلاطون زمان

فلاطون زمان مستر شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر در عهدگاه بحسن خدمت فضل علی کمیدان
شاگرد صاحب ممدوح ریخته شد کتبهٔ توپ پانزدهم ۱۵ از رب سهای توپ سنگه
را توپ سنگ کل تیار شد سنبت ۱۸۹۱ کتبهٔ توپ شانزدهم ۱۶ نظم است این توپ اژدها
دهان از دم خود شرار برق فشان بیک آواز خود کند آگاه بخت دشمن چو دود و خود سیاه
سیاه پی تسخیر قلعه سخت چو جنگ زین سبب نام گشت فتح جنگ در عهد پادشاه رنجیت سنگه
بهادر توپ سردار جوالا سنگه شهزادیه با اهتمام مستری ولیا سنبت ۱۸۸۵ عمل ... سنگه توپ ساز در سال یکهزار
و هشتصد و هشتاد و هشت اتمام یافت کتبهٔ توپ هفدهم ۱۷ بفضل سری اکال ... جی از حکم
پادشاه بهادر بلند اقبال توپ شیو کبهی کارخانه دار السلطنه لاهور با اهتمام ... سنبت ۱۸۹۰ عمل ...
... کتبهٔ توپ هجدهم ۱۸ ضرب رام بان بفضل سری اکال جی بعهد پادشاه جهاد
... زمان کرن دوران مهاراجه دهراج رنجیت سنگه بهادر خلد الله ملکه مقرب بارگاه سلطانی
مصاحب درگاه خاص ... سردار خوشحال سنگه در سنبت یکهزار و هشتصد و نود و هیچ بکرماجیت
مطابق یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجری با اهتمام باکی خان توپ ریز تیار گشته کتبهٔ
توپ نوزدهم ۱۹ اول برین توپ قدری از انگریزی کنده است نظم از فضل اکال ...
و لطف گوبند سنگه از حکم شاهزاده کنور نونهال سنگه شد توپ نو طالع ظفر جنگ ... سپند
منسوب توپخانه جرنیل ... سنگه ... ساخت لاهور سنبت ۱۸۹۰ کتبهٔ
توپ بیستم ۲۰ بفضل اکال ... فضل گرو نانک و لطف گوبند سنگه از حکم پادشاه بهادر
رنجیت سنگه نظم شد توپ تیار ... و دوربان منسوب توپخانه جرنیل
تیج سنگه ساخت دار السلطنه لاهور کارخانه صوبه سنگه سنبت ۱۸۹۰ کتبهٔ توپ
بیست و یکم ۲۱ بفضل سری اکال ... جی مهاراجه رنجیت سنگه بهادر دام ملکه سلطنت
مهاراجه دهراج ... حسب الامر ... در ۱۸۹۴ ... از راجه ...
با اهتمام صاحب ... فلاطون ... مستر شوالیر جنرل کورت صاحب بهادر ریخته شد

کتبهٔ توپ بست و دوم ۲۲ برین توپ که از آهن ست اندک عبارت هندی کنده ست
کتبهٔ توپ بست و سوم ۲۳ برین توپ آهنی چیزی از حروف انگریزی نوشته ست
کتبهٔ توپ بست و چهارم ۲۴ سنبت ۱۸۰۲ انتسخ حضرت مرتب ساخت توپ پادشاهی
مثال برق رعد سای آئین الملک امام الدین بهادر خطابی شاهانه شاهی ۱۲۶۱ سنه هجری
کتبهٔ توپ بست و پنجم ۲۵ اول قدری عبارت شاستری نوشته ست بعد سری رام جی
سهای سری راجه سوچیت سنگه سنبت ۱۸۸۸ کتبهٔ توپ بست و ششم ۲۶ فضل اکال از حکم
پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ راه بان باهتمام جواهر مل کارخانه صوبه سنگه ساخت
لاهور سنبت ۱۸۸۷ کتبهٔ توپ بست و هفتم اول چیزی در شاستری نوشته ست
اسم این توپ از سرکار عالی جنگ جیت تحریر بتاریخ سنبت ۱۸۷۰ کتبهٔ توپ
بست و هشتم برین توپ تمام عبارت انگریزی خوشخط کنده بود کتبهٔ توپ
بست و نهم ۲۹ برین توپ نیز همان عبارت توپ سابق و همان نمبر کنده ست
کتبهٔ توپ سی ام بفضل سری اکال پورکه جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال
توپ جوالا مکهی کارخانهٔ دار السلطنة لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۰ عمل سری ان سید ها سنگه
کتبهٔ توپ سی و یکم ۳۱ بفضل سری اکال پورکه جی از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال
توپ خالصه پسند کارخانهٔ دار السلطنة لاهور باهتمام جواهر مل سنبت ۱۸۹۰ عمل سری ان سید ها سنگه
کتبهٔ توپ سی و دوم ۳۲ فضل اکال از حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ فتح نصرت بان
در کارخانهٔ صوبه سنگه دار السلطنة لاهور سنبت ۱۸۸۶ در تحت تیج سنگه کتبهٔ توپ سی و سوم ۳۳
برین توپ عبارت شاستری کنده بود کتبهٔ توپ سی و چهارم ۳۴ فضل اکال پورکه جی از
حکم پادشاه رنجیت سنگه بهادر بلند اقبال توپ شیو رشن بان کارخانهٔ دار السلطنة لاهور باهتمام
جواهر مل سنبت ۱۸۸۸ عمل سری ان سید ها سنگه در تحت تیج سنگه کتبهٔ توپ سی و پنجم ۳۵
فضل سری اکال باقی عبارت چنان مشکوک بود که خوانده نشد کتبهٔ توپ سی و ششم ۳۶

از فضل گرونانک و لطف گوبند سنگه از حکم بادشاه بهادر رنجیت سنگه شد توپ تیار
عدد و خوار بهرت بان منسوب توپخانه سردار تیج سنگه سنبت ۱۸۹۰ کتبه توپ سی و
هفتم بفضل سری اکال پورکه جی ضرب رام بان بعهد بادشاه جمجاه جلد هشتر زبان گردن
دوران مهاراجه دهراج رنجیت سنگه بهادر دام اقباله حسب الحکم مقرب بارگاه سلطانی مصاحب
درگاه خاص الخاص خاقانی سردار خوشحال سنگه در سنبت یکهزار و هشتصد و نود و پنج بکرماجیتیه مطابق
یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجریه باهتمام باکهی خان توپ ریز تیار کنانید کتبه توپ
سی و هشتم برین توپ چیزی بخط هندی کنده بود مگر چندان مشکوک بود که خوانده نشد
هندسه سال در انگریزی این بود ۱۷۹۸ و بر توپ ۲۸ و ۲۹ عبارت در انگریزی بسیار خوشخط
کنده بود درین عبارت نام بادشاه رنجیت سنگه و سنه انگریزی ۱۸۳۲ عیسوی بود در بیان

باقی احوال ریاست لاهور که زبانی مردم معتبر و ثقات بسماعت رسیده

گویند راجه سوچیت سنگه بوقت قضا کردن زر معتد به بطریق امانت در سرکار انگریزی داشته بود
بالفعل مهاراجه گلاب سنگه برادر راجه متوفا مذکور دعوی آن زر کرده چنانچه دعوی و حقیقت
آن نیز بپایه ثبوت رسید سرکار موصوف آن امانت را در هفتاد و پنج لک روپیه بعوض ملک
کوهستانی از مهاراجه مذکور طلب میداشتند مجرا کرده گرفتند و مشهور است که هرگاه مهاراجه
شیر سنگه در بلوای سکهان کشته شد مهاراجه دلیپ سنگه را بر مسند ریاست لاهور نشانیده
والده صاحبه و شاهزاده محترمه [illegible] زیرا که مهاراجه مذکور صغیر السن است رانی صاحبه بهائی لال سنگه
برادر حقیقی خود را نایب وزیر مهاراجه دلیپ سنگه ساخت راجه لال سنگه را که این امر ناگوار خاطر بود
در پی دفع بهائی لال سنگه گشته آخر او را از غدر و فریب قتل کنانید و بجای وی خود وزیر گردید چنانچه
در وقت جنگ سکهان با فوج انگلشی همین لال سنگه بر منصب وزارت لاهور منصوب بود و مردم که
در کنپ لدهیانه و فیروزپور موجود بود از سبب جنگیدن سکهان با سرکار انگریزی چنان بیان
می کنند که بسبب عبور کردن سکهان از شهر لاهور بابین طرف ستلج در بعض اضلاع دخل و قبضه

که در عمل لاهور بود و قریب چهاونی لدهیانه و فیروزپور واقع مثل علاقه بدهنی و دهرم کوت
و کوت عیسی خان و قلعه کهو که در هری پتن هست فیما بین سکهان و مردم سپاه هر دو چهاونی
انواع فساد و هنگامها برپا گشته نوبت بگشت و خون میرسید بنابران مستر برادفت کمشنر
که حاکم کل علاقه لدهیانه وغیره سرکار انگریزی بود بحضور نواب گورنر جنرال بهادر در کونسل
رپورت نموده رای خود نوشت که اگر این چند علاقه لاهور که قریب چهاونی لدهیانه اینا
طرف ستلج واقعند و جمع آنها زاید از پنج لک روپیه نیست اگر بکدام صورت و تدبیر از دربار لاهور
بطریق معاوضه با ملک دیگر از ان سرکار انگریز خواه بطور تعهد و مستاجری در عمل سرکار کمپنی
بیاید تا آمد و رفت سکهان علاقه لاهور در عمل سرکاری بالکل موقوف و مسدود گردد تا بهیچگونه
قضیه و فساد نشود گویند جناب لارد صاحب استحسان رای کمشنر مذکور نموده بدربار لاهور این
حال را نوشته استمزاج تبدیل علاقجات مذکوره نمودند بدین طور که سرکار لاهور خواه بعوض این
علاقجات ملکی دیگر از سرکار انگریزی بگیرد و یا زر خراج آن سال بسال از سرکار مذکور گرفته باشد
رانیصاحبه والده رئیس لاهور در جواب آن بحضور لارد صاحب نوشت که بنظر یکجهتی و اتحاد
قدیمه که فیما بین هر دو سرکار از عهد مهاراجه رنجیت سنگه بهشت باشی ثابت و متحقق است تا بدادن علاقجات
بنا بر مصلحتی که بدان ایما رفته است بجان و دل راضی ایم بهر صورتیکه سرکار انگریزی خواسته باشد بگیرد
و در عمل و دخل خود دارد بشرطیکه فوج خالصه هم درین امر راضی گردد زیرا که من بالفعل بدون
رضای فوج مذکور اختیار در امری از امور ملکی ندارم حال بیتمیزی و خودسری آن بر آن صاحبهم
ظاهر است و در همان ایام فوج خالصه بدریافت اینحال که رانیصاحبه بدادن آن علاقجات
در سرکار انگریزی راضی است در کمال غیظ و غضب شد بحسب اتفاق در همان قرب لارد هاردنگ بهادر
و کمندر انچیف بهادر برای ملاحظه چهاونی کنپ لدهیانه و فیروزپور و هم بجهت انتظام معابر
دریای ستلج قسمیکه سابق مرقوم گشت جریده تشریف بردند سکهان را یقین واثق شد که هر دو
حاکمان جلیل القدر سرکار انگریزی بحسب اجازت و استرضای رانیصاحبه برای عمل و دخل کردن

و دخل کردن در اضلاع مذکوره آمده اند از راه نادانی و خودسری بی آنکه حقیقت حال را دریافته
یکبارگی زیاده از بیست هزار سوار و پیاده مع توپخانه سنگین و دیگر آلات حرب و عمل سرکار انگریزی
آمده جنگ کردن شروع نمودند و بشومیت فاسد و بشامت عهدشکنی با وجود جنگیدن دلیرانه و جنگ
مردانه در هر جنگ هزیمت یافتند و خواسته بودند که بعد غالب آمدن بر فوج انگلشی در لاهور رفته
رانی را که با انگریزان سازوار دخل کنند و پسرش را برداشته دیگری را بر ریاست لاهور نشانند
لکن بر این امر که اندیشیده بودند قدرت نیافتند و از هر طرف خائب و خاسر گردیدند و نیز گویند که
سکهان از فوج خالصه بعد جنگ دوم یا سوم که مغلوب و منهزم شده بودند خیال کردند که سبب این جنگ
و تباهی مردم در واقع مستر براد فت کمشنر است بهر صورت که ممکن باشد رفته آن صاحب را
باید کشت پس پنج سوار سکهان بدین اراده در مقامی رسیدند که در آنجا صاحب کمشنر در میان حلقه
بسیار صاحبان انگریز بود اول آواز بلند پرسیدند که فلان صاحب کجاست با او کاری داریم
و آخر آن صاحب را شناخته دو سوار برق‌وار بر وی یورش کرده بضرب بهای شمشیر صاحب
کمشنر را کشتند و خود هم از دست دیگر صاحبان مقتول گردیدند اگر این خیال واقعیست از جهالت و
کینه‌کشی این فرقه بعید نیست و سابق ازین اکثر سرداران سکه در مقام امرتسر که جای تیرته و
پرستشگاه سکهان است سکونت میداشتند و لاهور مقام فرودگاه لشکر رنجیت سنگه بود و آخر رفته رفته
رئیس مذکور آنرا دارالریاست خود ساخت و قلعه و عمارات تعمیر کرد و سلاطین تیموریه سکونت میکرد
و در میان امرتسر و لاهور ... بیست و پنج کروه است مردم شب با عده از امرتسر به لاهور
میروند و چهاونی لدهیانه و فیروزپور هر دو بکنار شرقی ستلج واقع اند و دریای مذکور سرحد عمل
سرکار انگریزی و سکهان است و فاصله در میان لدهیانه فیروزپور چهل و پنج کروه است و ملک پنجاب
در میان پنج دریا واقع است و لهذا آنرا پنجاب گویند دریای اول آن که جانب شرقی پنجاب واقع
ستلج است دوم دریای بیاس سوم راوی چهارم چناب پنجم جهلم و در میان این پنج دریا
چهار دوآبه اند در میان دوآبه شرقی که در میان ستلج و بیاس واقع است چهاونی جالندهر

قرار یافته و در دوآبهٔ دوم که درمیان دریای بیاس و راوی است شهر لاهور و چهاونی انگریزی
واقع و از آن زمان که فوج انگریزی در آن ملک رفته است مردم آنجا از اهل سرکار و بازار
بر داشته بودند یکی بسبب اینکه در بیست و یکم مارچ ۱۸۴۶ء عیسوی پهره های گوره و لایتی بر دروازهای
قلعه لاهور برای حفاظت شهر شاهزاده پهره میداد که در آخر روز گاوان از چراگاه برگشته بیکبار
قصد رفتن در شهر کردند یک کس گوره که بر پهرهٔ خود مسلح استاده بود گاوان را از رفتن بهیات
اجتماعی مانع شد تا مردم آیند و روند درمیان دروازه بدان جانوران ضرر نرسد چنانچه یک ماده گاو
بلا قصد و اراده از دست او کشته شد مردم شهر که همه هنود بودند و گاهها را بند کرده آماده بلوا
شدند میجر لارنس اجنت و دو سه صاحبان دیگر پیاده با قصد رفتن در مقام بلوا شدند تا مردم
بازاری را از شر و فساد باز دارند آن ابلهان از هر چهار طرف بر صاحبان سنگ زدند چنانچه صاحب
اجنت و یک کپتان از سنگ زنی شان زخمی خفیف بر چهره و اطراف بر داشته بر مکانهای خود
واپس آمدند و فوراً رجمنت سواران انگریزی برای سزادهی و گرفتار کردن بلوائیان در رسید
صاحب اجنت بمقتضای دانشمندی تحمل و بردباری را کار فرموده سواران را گفته فرستاد که بقالان را
از دور ترسانیده متفرق سازند و قصد گرفتاری از دو خورد شان ننمایند زیرا که سزادهی ایشان
موقوف بر تجویز راجه لال سنگه وزیر است روز دیگر اهلکاران دربار لاهور کسانی را که سبب بلوا
شده بودند بضرب شلاق و سم تنبیه داخل چرخانه قرار واقعی تنبیه و گوشمال ساختند و سبب
بلوای دوم این شد که بعض سپاهیان مسلمان کمپ جالندهر مقرر کردن یک دو دکان
بقر قصاب و فروخته شدن گوشت گاو در بازار چهاونی آنجا از صاحب کمشنر اجازت خواستند
صاحب موصوف اجازت آن داد سکهان باشندهٔ جالندهر ازین امر بسیار ناراض شده جمعیتی
از ایشان نزد صاحب موصوف رفته برای موقوفی دکان بقر قصاب را انجا درخواست نمودند
صاحب فرمود این درخواست شما بیجاست زیرا که در بازار لشکر انگریزی شما راچه سروکار است
و بودن این چنین دکان در فوج انگریزی برای گوره های ولایتی پر ضرورست سکهان که بسبب

بسبب عدم منظوری درخواست افروخته و درخشم شده چوب و سنگ زدن بر مردم آنجا
حتی که بر صاحبان انگریز نیز شروع کردند و ساعت بساعت مردم همقوم شان فراهم شده
بلوای عظیم نمودند و چون چندکس از سنگ و چوب آنها مجروح گشتند سواران رساله انگریزی
در رسیده بموجب ایمای صاحب کمشنر آنجا قریب صد و صد کس را گرفتار کرده قید کردند و
باقی بلوائیان که گریخته رفته بودند بدست نیامدند و اکنون چند دکان بقر قصابان در چهار جای
جالندهر مقرر شدند و گوشت گاو بی تکلف و علانیه در انجا فروخته می شود و نیز گویند هرگاه
لارد صاحب بهادر در امرتسر تشریف بردند کلاب سنگه بمشاهده گوشت گاو در میان
بازار رجمنت سواران گوره ولایتی همرکاب لارد صاحب ممدوح بموجب تعصب مذهب خود
بسیار رنجیده و ملول خاطر گردید و از فرط رنج و ملال بهانه بیماری سوار نشده بخدمت لارد صاحب
حاضر گشت و آخر عند الطلب حاضر شده عرض کرد که در مذهب ما سکهان گاو کشی بسیار
ممنوع است مقتدایان ما درین باب نوشته اند که هر که گاو را کشته و یا گوشت آنرا به بیند او را
واجبست که بشرط داشتن قدرت کشنده گاو را مثل گاو ذبح کند و یا خود را بکشد و امرتسر
از قدیم پرستشگاه سکهان است ما مردم این مقام را بسیار تعظیم و تکریم میکنیم و لهذا امریکه خلاف
مذهب ما باشد در آنجا دیدن نمیتوانیم لارد صاحب فرمود آنچه شما گفتید راست است و ما را حفظ
مراتب خصوصا پاسداری [illegible] دین هر یک قوم مرکوز خاطر و ملحوظ می باشد مگر این امر که
شما شکایت آن کردید [illegible] بمجبوری بعمل آمده زیرا که غذای مردم ولایت گوشت است و از سرکار
کمپنی بسپاه ولایتی هر روز داده میشود کلاب سنگه گزارش کرد اگر بجای گوشت گاو گوشت بز و میش
از سرکار بفوج ولایتی عنایت شود قباحتی ندارد ارشاد شد این قدر بز و میش در سفر و مهم از کجا بهم
میرسد و علاوه چند سه چند صرف در گوشت بز و میش خواهد افتاد سردار مذکور عرض کرد که
بهم رسانیدن آن بقیمت ارزان ذمه بنده است هر قدر که در فوج ولایت متعینه امرتسر میش و بز صرف
خواهد شد همه روزه بنده هر روز خواهد رسانید لارد صاحب فرمودند ازین چه بهتر چنانچه بپاس خاطر

راجه گلاب سنگه بحکم لارد صاحب منادی درباب امتناع گاوکشی در شهر امرتسر شد گویند بعد از دو
یا دو روز از منادی مذکور شخصی کشمیری مسلمان گاوی را در مکان خود ذبح کرد چون این خبر بلارد صاحب
شد حکم بسزا و تشهیر آن کشمیری شد زیرا که او بعد منادی حضور مرتکب این امر شده خلاف حکم
حضور نموده بود باری بسفارش بعض از تاجران عمده کشمیر قصورش معاف و حکم گرفتن زر جرمانه سنگین
از آن کس صادر شد چنانچه کاشمیریان برای حفظ آبروی مظلوم خود زر جرمانه را داخل سرکار ساختند
و از آن سوز مردم راجه گلاب سنگه گله بز و میش را بقدر حاجت در رجمنت سواران و پلتن گوره
ولایتی میرسانیدند و قیمت آن از سرکار انگریزی مییافتند

در بیان کثرت سپاه و آراستگی فوج لاهور در عهد مهاراجه رنجیت سنگه رئیس سابق لاهور

از زبانی کسانیکه سالها سال در لاهور بودند شنیده شد که رنجیت سنگه مذکور فوج سوار و پیاده و
توپخانه را از وردی و سلاح وغیره از آلات حرب و سایر سامان چنان آراسته کرده بود که بوقت
قواعد کردن پلتن های پیاده و رجمنت سواران او در میدان بسبب افتادن شعاع آفتاب بر
سلاح مصقول و شفاف شان نظر تماشائیان خیره میگردید گویند هرگاه مکناتن صاحب باراده
نشانیدن شاه شجاع الملک بر تخت سلطنت کابل و قندهار متوجه افغانستان شد در اثنای راه گذر
ایشان مع افواج انگریزی و توپخانه در لاهور افتاد رنجیت سنگه که در آن زمان بقید حیات بود بپاس
دوستی و اتحادیکه با سرکار انگریزی میداشت مکناتن صاحب با امرای فوج همراهی تا سه روز در
لاهور قیام کنانیده رسم ضیافت صاحبان عالیشان و افسران معظم بر حسب درجه و رتبه هر کس
و هم دعوت کل سپاه با توسع و کشاده دلی نمود و دیگر بهر روز ملاحظه سپاه انگریزی و تماشای
قواعد شان کرد و روز دوم سپاه خود را از رجمنت سواران و پلتن های پیاده و توپخانه
صاحبان انگریز را ملاحظه کنانید ناظرین بر دو فوج میگفتند که زرق و برق وردی سپاه پیاده و
صفائی و شفافی ساز و یراق سواران و چالاکی مردم توپخانه لاهور بوقت شلک زدن و نشانه فگندن
و در دیگر طرق قواعد برابر فوج انگریزی بود بلکه در بعض امور سبقت و پیشی بر فوج انگریزی میبرد

میر بودند چنانچه افسران افواج انگریزی تعریف آراستگی فوج سکهان نمودند و زمین بگور که
از پس دانستند و تآل اندیش بود باعتماد این فوج خود کاهی قصد مقابله با سرکار انگریزی نکرده
زیراکه او خوب میدانست که در اصل و نقل بسیار فرق ست و درین زمانه تدبیر جنگ و پایداری در رزمگاه
بر اهل ولایت ختم ست گو بظاهر کسی از اهل هند بتقلید مردم ولایت فوج خود را از پوشانیدن
وردی و آموختن قواعد و شلک زنی تیار کند ولیکن بوقت جنگ هرگز پایداری مثل فوج
انگریزی نخواهد کرد زیراکه افسران انگریز بوقت جنگ برحسب دستور بعضی اسپ سوار و بعضی
پیاده از صفوف سپاه چند قدم پیشتر استاده میشوند و بذات خود با حریف میجنگند و سپاه را
باید بر میجنگانند و سپاه ایشان بموجب قواعد و مشق دایمی عادی بر امور جنگ و در معیت
افسران خود میباشند وقت جنگ و غیر جنگ ایشانرا یکسان مینماید و بمشاهده حال افسران
فوج خویش از جنرلان و کرنیلان و دیگر عهده داران که در وقت مقابله با حریف پیشتر از صفوف
می ایستند شجاعت و دلیری در مردم سپاه نیز بالضرور پیدا میشود و سبب پایداری و جرأت
صاحبان انگریز در جنگ بچند وجه است اول آنکه میدانند که ما این در ملک غیر مستقیم گریخته کجا
خواهیم رفت اگر در معرکه جنگ کشته گردیم موجب ادای حقوق سرکار که بر گردن ماست
خواهد شد و هم باعث نیکنامی در قوم و ملک ما متصور لهذا کشته شدن خود در رزم هزار مرتبه بر
فرار ترجیح میدهند دیگر هر فرد ایشان حکیم و تجربه کار و دانشمند ست بیقین میداند که مرگ بی اجل
نیست اگر زنده خواهیم ماند بر حریف غالب آمده و بر ملک و دولت او متصرف شده حکمرانی خواهیم
کرد و اگر کشته شویم قوم ما حکومت خواهد کرد و در صورت حین و گریز در میان قوم و همچشمان خود
از اینجا تا بولایت ندامت و شرمساری خواهیم برداشت و معزول شده در مواخذه سرکار
خواهیم افتاد بخلاف سپاه هند و افسران آنها که در جنگ بمقابله حریف اول تصور مرگ و کشته شدن
خود کرده و بجهه اینکه گردیده سررشته تدبیر و جنگانیدن سپاه را از دست میدهند و در اندک
حمله و غلبه حریف موت خود را متیقن دانسته پیشتر از سپاه فرار را بر قرار اختیار میکنند و فوج هم

به تبعیت افسران خود ناگزیر راه گریزی بپایند درین مقام از حال آراستگی فوج نواب قاسم علی خان
بمناسبت مقام مرقوم میگردد یعنی هرگاه نواب مذکور بجای میر محمد جعفر خان خسر خود رئیس
بنگاله و بهار شد بود و باش خود از مرشدآباد ترک نموده در مقام مونگیر سکونت ورزید
و در انجا گرگین خان نامی ارمنی را جنرل فوج خود ساخته سپاه و توپخانه را خوب آراسته کرد
گویند که فوج او نیز مثل فوج انگریزی در قواعد و تفنگ زنی و توپ اندازی و هم از وردی
ساز و یراق خوب تیار شده بود نواب قاسم علی خان مذکور باغوای گرگین خان مذکور چنان
تصور کرد که اکنون فوج ما با فوج انگریزی برابر و پله به پله است بلکه در کثرت زاید پس همین غرور
و پندار با اهالیان سرکار انگریزی در امر سهل نزاع و پرخاش کرد حال آنکه سرکار موصوف محسن او
بود و بعنایت اهالیان آن سرکار این چنین ریاست کلان را یافته بود بالجمله چون عقده طول کشید
اراده جنگ مصمم نمود شمس الدوله لارد ونسترت گورنر جنرل آن زمان که دوست قاسم علیخان بود
بحسب اتفاق از کلکته برای ملاحظه کوتهی تجارت کمپنی در شهر پتنه رفته و بعد معاودت از انجا
در مونگیر برای ملاقات نواب مذکور تشریف برد خان مزبور بعد تقدیم لوازم ضیافت گذرانیدن
تحائف قواعد فوج خود را بگورنر موصوف نمود گورنر بعد دیدن تمامی افواج و توپخانه او و
بمشاهده قواعد و چابکدستی مردم توپخانه در شلک زنی دهرف انگلی بسیار تعریف کرد و
ما فی الضمیر قاسم علیخان از نمودن سپاه خود دریافت کرده [illegible] مناسب دوستانه نواب
مذکور را نصیحت کرد و گفت نواب صاحب فوج شما بهمه وجوه خوب آراسته و تیار است از این
سپاه بر دیگر رئیسان هندوستان که بالفعل هستند غالب میتوان شد مگر باعتماد این فوج زنهار
مقابله با فوج انگریزی نباید کرد که هرگز با آن عهده برآمدن نخواهید شد و اکنون شوکت و اعتبار
ریاست شما نسبت دیگر سرداران هندوستان زیاده است مبادا که از جنگ کردن با انگریزان
آنرا برباد دهید با مردم هر قدر که خواسته باشید در مباحثه و حجت بجنگید نه با فوج مقابله نمایید
قاسم علیخان که در نشاء غرور و پندار باغوای ارمنی مذکور از بس مدهوش بود نصیحت گورنر را

را که محض از راه دوستی او را کرده بود نشنوده یکبارگی شروع بجنگ کرد و از فوج انگریزی
در چند جا شکست فاحش خورده گریزان در صوبه اوده رفت و از نواب شجاع الدوله استمداد
نمود و در انجا هم پناه نیافته و بجای خود نرسیده در حالت اضطرار بطرف بلاد مغربی فرار
کرده رفت و همانجا بی نام و نشان مرد و گرگین خان سپه سالار فوج او در عین جنگ از دست
سپاه خود در راج محل مقتول گردید باز بحال ملک پنجاب رجوع نموده میشود ز زبانی اکثر ثقات
دریافت شد که کل فوج مهاراجه رنجیت سنگه سوای افواجی که در ملتان و پشاور و کاشمیر وغیره
متعین بود قریب هشتاد و پنجهزار سوار و پیاده جرار در لاهور موجود میماند و آمدنی ملک او
قریب دو نیم کرور روپیه بود و آنچه در سال از دادن سپاه و دیگر مصارف پس انداز میشد
داخل خزانه میساخت و در جنگها که سکهان با فوج انگریزی نموده بودند فقط پیاده های فوج
خالصه بودند و سواران آنها در هیچ جنگ مقابله نکردند و مردم تماشابین که بعد از جنگ
اول یا دوم برای دیدن مقتولان طرفین در صف جنگ رفته بودند میگویند که مقتولان سپاه
انگریزی را در مغاکها دفن کرده بودند و لاشهای سکهان را در یک جا قریب ششصد کس را شمار کرده
بودند و سوای آن در جاهای متفرقه که افتاده بودند شمار کردن نتوانستند و همچنین در سه جنگ دیگر
شمار مقتولان ایشان را قیاس باید کرد **در بیان شروع ریاست مهاراجه رنجیت سنگه بزرگ**
از ثقات سکنهٔ دهلی شنیده میشد که در عهد میر منو که از طرف محمد شاه پادشاه دهلی بصوبه داری لاهور
لاهور بود سه برادر حقیقی از [illegible] بودند یکی چرپا سنگه دومی لهنا سنگه و سومی مها سنگه و این
هر سه برادر از زمینداران خورد بی نام و نشان در یک موضع از مواضعات لاهور شریک و پتی دار
بوده با گذاری آن مشغول و دیگر شرکا در سرکار صوبه دار مذکور میکردند چرپا سنگه که برادر کلان آن
هر سه برادر و مرد چالاک و هوشیار بود جرات کرده از سرکار بتعهد آن موضع مشترک بنام خود
نمود و خراج آنرا داخل سرکار میساخت تا مدت سه چهار سال بسبب تردد کردن قرار واقعی
آبادانی ده خوب متمتع شد و فی الجمله تعارفی و راه و رسم با متمردان آن قریه بهم رسانید و از راه بلند حوصلگی

دو سه ده دیگر کچهابسی را اجاره گرفت و بخوبی بند و بست آن نمود و فائده مستد به برداشت
و بعد زمان قلیل قبولیت یک علاقه را که جمعیت یک لک روپیه بود نوشت و زود از کیفیت
و کنه تعلقداری و تحصیل ملک کما حقه واقف گشته از تعلقه داران معتبر و نامی شد آخر کار
بقدر پنج شش لک روپیه را مالگزار سرکار شده و پرگنه خود را درست کرد و صد دو صد پیاده
و چهل پنجاه سوار را نوکر خود داشته مثل زمینداران کلان بسر میکرد تا اینکه میر منو صوبه دار
لاهور قضا کرد و چندی زوجه بیوه او انتظام صوبه لاهور کرده آمدنی ملک را مثل شوهر خود
هر سال در سرکار پادشاهی ارسال میساخت و بعد فوت محمد شاه نوبت سلطنت باحمد شاه رسید
سلطنت دهلی بسبب فتنه پردازی غازی الدین خان وزیر ابتر و ضعیف گشت و علی گوهر
پسر پادشاه از پدر ناخوش شده بقصد تسخیر بلاد شرقیه بطرف بهار رفت و در انجا تا چند ماه
در جنگ میران پسر جعفر علیخان صوبه دار بنگاله و بهار مشغول ماند الغرض بسبب فتور و بی انتظامی
سلطنت صوبه داران و عاملان آمدنی ملک را در سرکار پادشاهی نفرستاده بلا خوف و خطر
بتصرف خود می در آوردند چنانچه چرساسنگه و هر دو برادرش که باخود متفق و شریک
در تعلقداری بودند تا چند سال بغاوت ورزیده یک حبه نه بزوجه میر منو که بنام صوبه دار
لاهور بود دادند و نه در سرکار پادشاهی فرستادند بدین سبب صاحب زر و فوج گردیده
و هرگاه وزیر مذکور بغدر و فریب احمد شاه پادشاه را قتل کنانید و علی گوهر پسرش پادشاه
شده در دهلی آمد و سرداران مغلیه مدار المهام سلطنت او [illegible] مرزا نجف خان که بخشی
و مدار المهام سرکار پادشاهی شد بکل عاملان و زمینداران دور و نزدیک برای فرستادن
خراج ملک تاکید و تهدید نوشت و بعضی را تنبیه و استیصال کرد و برخی را در دار السلطنه دهلی
طلب نمود چنانچه در همان ایام چرساسنگه و هر دو برادرش بشمول دیگر زمینداران و مالگزاران
لاهور در دهلی حاضر شدند مرزا نجف خان زر کثیر از آمدنی ملک که در تصرف ایشان بود
بابت سنین ماضیه از ایشان طلب ساخت و با وجود داخل کردن زر بسیار در سرکار پادشاهی

سرکار پادشاهی ایشان را از محاسبه نجات نشد این هرسه برادر از خوف سیاست مغلیه نهایت
ترسان ولرزان میماندند تا اینکه بخدمت شرف الدوله که یکی از سرداران تورانی و دوست
بخشی الممالک مرزا نجف خان بود تعارفی پیدا نمودند و چندماه در خدمت سردار مذکور
آمد و رفت کرده او را مربی خود ساختند شرف الدوله که از بس جوانمرد و با مروت بود
برحال تباه این هرسه برادر که غریب الوطن و بانواع صعوبت مبتلا بودند ترحم نموده در
خدمت نواب نجف خان سفارش کرد مرزا نجف خان که ممنون احسان شرف الدوله
بود چنانچه شمه ازین حال عنقریب مرقوم خواهد شد بپاس خاطر شان از محاسبه این هرسه برادر
درگذشت بلکه خلعت بحالی علاقه که سابق نامزد ایشان بود داده با عزت و حرمت
رخصت لاهور ساخت و این هرسه برادر در وطن خود رسیده در تردد تحصیل علاقجات
خود که سیر حاصل بود بدستور مشغول گردیدند و بمساعدت بخت در زمان قلیل از آمدنی ملک
چنان متمول هم رسانیدند که صاحب هزار دو هزار سوار و پیاده گردیدند و تا حیات مرزا نجف خان
بارسال خراج و دیگر اسباب پیشکش در خدمتش او را از خود راضی و خوشنود میداشتند تا اینکه
بعد فوت مرزا نجف خان که مرد دانشمند و صاحب تدبیر و شجاع بود فتور عظیم در دهلی رو داد
و کل سرداران مغلیه از اقربا و رفقای خان مرحوم بسبب نا اتفاقی در قتال و جدال از دست
یکدیگر کشته شدند و چون از سرداران مذکور که کسی از خوف و هیبت شان مجال تمرد و سرکشی
نداشت میدان خالی [illegible] اولی العزمی و صاحب شوکتی در سرکار پادشاهی نماند
غلام قادر خان پسر ضابطه خان خلف نجیب خان افغان که از مدت در کمین نشسته جویای
قابو و وقت بود در چنین حین فرصت قرین کمر بنمکحرامی بسته ناگاه از کمینگاه برجست و
با فوج روهیله در شاهجهان آباد رسیده در شهر و قلعه بند و بست خود کرده قلعه را تاراج و
غارت برد و با پادشاه و شهزادگان گستاخی و بی ادبی آنچنان کرد که رعب سلطنت
بالکل پامال و نا هنجاری و بدکرداری افاغنه رونق خاندان تیموریه بعد از خرابیها که از دست

وزیر سابق الذکر شده فی الجمله از سعی و کوشش مرزا نجف خان بهادر و دیگر سرداران مغلیه تیموریه
او آغاز شده بود باز درهم و برهم گشت و کسی را توجه و التفات بحال عمالان و زمینداران دور دست
نماند لهذا مالگزاران سرکار پادشاهی را خصوصا که از پای تخت دور بودند باز نان در روغن افتاد
و هر یکی به خراج ملک متصرف شده امیری و صاحب فوجی شد و درهمان ایام چرسا سنگه و برادرانش
خود را بخطاب راجگی مشهور گردانیده سپاه را بیش از بیش نوکر داشتند و به نسبت دیگر سکهان
لاهور صاحب نام و نشان شدند و بعد فوت چرسا سنگه و لهنا سنگه که لاولد بودند ریاست
کل به مها سنگه برادر سومی رسید و مها سنگه سه پسر داشت یکی رنجیت سنگه دو دیگر و چونکه رنجیت سنگه
اکبر اولاد مها سنگه و صاحب اقبال بود بعد فوت پدر خود بر ریاست پدر و هر دو عموی خود
چرسا سنگه و لهنا سنگه رئیس بالاستقلال شد و چون نیر اقبال و طالع او در ترقی و اوج بود ان
ریاست موروثی ترقی کرده و از هر طرف میدان را خالی یافته فوج معتدبه از سوار و پیاده
سکهان همقوم خود ملازم داشت و بداد و دهش فراوان و سعی و کوشش نمایان رفته رفته بر
تمامی ملک پنجاب بلا مانع و مزاحم متصرف گشت و بعد از تسلط و انتظام در ملک پنجاب و فراهم
نمودن خزانه بسیار و نگهداشت فوجی جرار و آراستگی توپخانه آتشبار طاقت و زور ملک گیری
بهم رسانید و در مدت قلیل صوبه ملتان و پشاور و کاشمیر وغیره ملکهای کوهستانی را از افغانان بزور
شمشیر گرفته بران قابض و متصرف گشت و خطاب او از راجگی بمهاراجگی مشتهر کرد بلکه در آخر پادشاه
می گویانید

در بیان شمه از حال شرف الدوله درانی که ذکرش بالا

گذشته چون ذکر این سردار با وقار بالا گذشته بود ذکر بعض از حال ایشان درین مقام مناسب نمود
باید دانست که نام شرف الدوله قاسم جان باجیسم است و متوطن خاص بخارا و قبیله جلی کوبسر
در عهد شهزادگی و ولی عهدی از احمد شاه پادشاه پدر عالی مقدار خود ناخوش شده بطرف بلاد
شرقیه توجه نمود و بقصد تسخیر صوبه بهار و شهر پتنه سعی و کوشش مبذول نموده درین هنگام نواب خادم حسین خان
حاکم پورنیه نواسه مهابت جنگ هم با فوج خود برای امداد همرکاب شهزاده موصوف بود و بطمع

و بطرف دیگر صادق علیخان عرف میرن پسر میر جعفر علی خان ناظم بنگاله مع فوج انگریزی در
مقابل لشکر شهزاده با سپاه انبوه و توپخانه ذاتی خود افتاده میخواست که شهزاده را از تسخیر صوبه بهار
که در عمل او بود بحمایت فوج انگریزی دخود باز دارد دو سه جنگ هم فیمابین واقع گردید و تا الوقت
غالب از مغلوب متمیز نمیشد درهمان ایام مرزا قاسم جان سردار مذکور با جمعیت پانصد سوار
همقوم خود بقصد رفاقت شهزاده از لاهور آمده قریب بعسکر شهزاده رسید و درین وقت لشکر
شهزاده قریب پتنه مقابل فوج حریف افتاده بود که سید احمد شاه پادشاه دهلی به لارد کلیو
گورنر کلکته نوشته بود که شهزاده علی گوهر فرزند ما را که ناخوش شده بدان طرف رفته است بهر طوریکه
مقدور باشد روانه این صوب نماید لهذا فوج انگریزی که در مقابل شهزاده بود قتال با فوج او میکرد
محض بپاس خاطر ناظم بنگاله همراه میرن مذکور بود و میخواست که شهزاده را خواه ناخواه بجنگ یا
بی آنکه او را صدمه و آسیبی برسد در قابو آورده صحیح و سالم با عزت و احترام روانه شاهجهان آباد
بحضور پادشاه ممدوح نماید هنوز این امر از قوت بفعل نیامده بود که فلک شعبده باز بازی دیگر
بر روی کار آورد که شرحش عنقریب می آید الغرض مرزا قاسم جان بعد رسیدن در انجا قصد کرد
که فردا بملازمت شهزاده فائز گردد و درخواست همرکابی و حاضرباشی حضور او کند و بوقت شب
با همراهیان خود مشوره نمود که بوقت ملازمت چه چیز بنذر شهزاده باید گذرانید درهمین فکر و تردد
بود که زبانی باشندگان آنجا شنید که در فلان موضع که ازینجا بفاصله پنج شش کروه است رسد غله و
چاره جانوران لشکر میرن آمده است مردم همراهی رسد شب در انجا منزل کرده صباح روانه
لشکر خود خواهند شد مرزا قاسم جان بمجرد شنیدن این حال دو صد سوار همراه عالم جان برادر خرد
خود کرده برای انتزاع کرده آوردن رسد فرستاد سواران تورانی برق وار رسیده بر مردم
میرن که غافل در خواب بودند شبخون زده تمامی اسباب رسد را مع دو زنجیر فیل و چهار مهار
اشتر و پنجاه راس گاوان و چهار و پنج سر از مقتولان مخالف تراشیده در لشکر خود آوردند
علی الصباح قاسم جان بملازمت شهزاده رسیده افیال وغیره اسباب رسد حریف را مع سرها

بندر گذرانید شهزاده ازین حسن خدمت مرزا قاسم جان قبل ازین که ملازم سرکار او شده باشد
بسیار خوش گردید خصوصاً از یافتن شتران باربرداری وغیره زیرا که بسبب نبودن باربرداری
خیمه خاص حضور بر جای شان و نرگاوان بار میشد بهر کیف همان روز شهزاده بجلدوی این خدمت
نمایان قاسم جان را بعنایت خطاب شرف الدوله و خلعت سرفراز فرمود و بحسب اتفاق از قضا
و قدر در شب دوم یا سوم از ورود سردار مذکور در اردوی شهزاده در عین ترشح برقی
جان ستان بر میرن افتاد گویند میرن بعد تناول طعام شب برای استراحت بر پلنگ دراز
شده بر حسب معمول افسانه از قصه خوان می شنید و دو خادم پای او را می مالیدند که یکبارگی ناگاه
آتش برق در خرمن هستی او افتاده راهی ملک عدم شد و آن هر دو خدمتگار مع افسانه گو
بمعیت آقای خود نیز راه فنا پیمودند و تا دیر ازین حال کسی را از خدم و حشم او اطلاع نشد و معمول
بود که بعد دو ساعت تبدیل خدمتگاران میرن میشد چون دو خدمتگار در خیمه او رفتند آقا و
خدمتگاران سابق را مع قصه گو بر فراش عدم غنوده یافتند دفعةً شور و اویلا و واحسرتا
برداشته افسران لشکر را خبر کردند هرچند ایشان بنا بر مصلحت حال مردن میرن را مخفی داشتند
و علی الصباح لاش بیجان او را لباس معمولی پوشانیده و بر هودج فیل نشانیده و از انجا بطرف
راجمحل برای کفن و دفن روانه ساختند تا فوج حریف شادان و لشکر او هراسان نشود و باوجود
این همه تکلف که کردند همان ساعت در لشکر او این خبر شایع شد و رفته رفته در لشکر شهزاده هم رسید
علی الصباح شرف الدوله این خبر را شنیده بحضور شهزاده حاضر [illegible] آنکه شهزاده ازین خبر آگاه
گردد عرض کرد که حضرت را مبارک باشد شهزاده پرسید این چه مبارکبادیست عرض کرد شب
بر میرن دشمن حضور برق افتاد و او تصدق سر مبارک شد و همین وقت لاش او را بدین تکلف
روانه راجمحل ساخته اند گویند بعد سنوح این واقعه افسران فوج انگریزی پیغام صلح و آشتی بخدمت
شاهزاده فرستادند و آنچه مناسب وقت بود از تعظیم و تواضع نسبت بشهزاده بعمل آوردند و جنگ
را موقوف نمودند و از آن وقت بپاسداری شهزاده می کوشیدند چنانچه شهزاده را شرفی لارڈ کلائو

از شر خود بحضور شهزاده فرستاد غرض از این همه مراعاتیکه گورنر مذکور نسبت شهزاده در وقت که
بی سروسامان و دور از پدر و خانمان خود بود کرد تخمی بود که عنقریب سرسبز شده بار آورد تفصیل
این اجمال طولانی است مگر خلاصه آن اینست که مقارن اینحال خبر رسید که احمد شاه پادشاه از مکر
وفریب غازی الدینخان و زیر کشته شد و صاحبان انگریز حسب استدعای شهزاده در همان سفر در
موضع کهتولی جناب ایشان را بر تخت سلطنت هندوستان نشانیده نذرها گذرانیدند و چند لک روپیه
پیشکش و نذر از عالیجاه میر قاسم علیخان که او را بعد معزول ساختن میر جعفر علیخان ناظم
بنگاله وغیره ساخته بودند دهانیدند و نیز شاهزاده ملک در سه سال از آمدنی ملک بنگاله و بهار برای
پادشاه جدید مقرر نمودند و علی گوهر یعنی شاه عالم پادشاه از اطراف بهار خوش و خرم نهضت
فرموده در اله آباد رونق افروز شد و قریب دو سال در آنجا اقامت فرمود و بهنگام قیام پادشاه
در اله آباد لارد کلیو از کلکته آمده نقد و هدایای قیمتی ولایت از طرف کمپنی انگریز بهادر بحضور پادشاه
گذرانید و درخواست دیوانی هر سه صوبه یعنی بنگاله و بهار و اوریسه نمود پادشاه موجب وعده
که سابق بوقت تشریف داشتن در اطراف پتنه با افسران فوج انگریزی کرده بودند دیوانی
صوبه های مذکوره بنام کمپنی نوشته داد گویند اگر شاه عالم در اله آباد تشریف میداشت بغدر
غلام قادرخان روهیله مبتلا نمیشد مگر پادشاه بموجب ترغیب ارکان دولت و هم بمقتضای حب
وطن بشاهجهان آباد که پای تخت سلاطین تیموریه از آبا و اجداد کرام او بود تشریف برد و در آن
ایام تمامی علاقجات اطراف ملک در خاص شهر هم سوای قلعه مبارک در تصرف و عمل جاتان
بهرت پور بود چونکه شرف الدوله مذکور از حین ملازمت همرکاب پادشاه بوده بهر کاری خدمتیکه
مامور میشد بجا می آورد و عمل جاتان و حکومت این قوم که ناگوار طبع اقدس پادشاه بود برای دفع و اخراج
شان شرف الدوله را فرمود چنانچه سردار مذکور جمع سواران همراهی خود که اکثر از برادران و اقربا و
عزیزان او بودند جنگیده عاملان جاتان از اکثر علاقجات و اطراف دهلی گریزانید و اخراج کرد تا که
راجه بهرت پور بدریافت این حال در خشم شده بقصد استیصال تورانیان با پنجاه هزار سوار جات

سوار شد و این نائب درین مهم قسم خورده بود که تا تورانیان را استیصال نکنم و هزیمت ندهم
طعام خوردن بر من حرام ست و سواران شرف الدوله از ثلث فوج جاتان هم کم بودند مگر تورانیان
بمقتضای کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً غالب آمده جاتان را شکست فاحش
دادند گویند نائب راجهٔ مذکور که مردی جری و جسیم و زورآور بود از صفوف فوج خود تیز اسب
را دوانید و خطاب بلشکر تورانیان کرده نعره بزد و گفت هر کسی که از شما سردار باشد بمقابله
من بیاید تا قوت و زور او را بیازمایم شرف الدوله بمجرد شنیدن این کلام اسب را مانند
برق در مصاف جولان داده بمقابلهٔ حریف درآمد و گفت منم آنکس که تو او را می طلبی
سردار مذکور را از وجاهت ظاهری و آراستگی ساز و یراق شرف الدوله ثابت شد که در حقیقت
همین کس سردار لشکر تورانیان ست اسپ را با اسپ شرف الدوله قریب آورده شمشیری
بر شرف الدوله انداخت شرف الدوله که در فن سپاهگری و شهسواری ماهر و کامل بود از خانهٔ
زین جدا شده حملهٔ حریف را خالی داد فقط بر پنجهٔ دست چپ او که بر قاش زین داشت شمشیر
رسیده مجروح ساخت و بعد خالی دادن حملهٔ حریف فوراً در خانهٔ زین آمده و تیغ از غلاف
کشیده چنان بر کتفش زد که تا کمر دو پاره شد و بر زمین افتاد محمد بخش خان اکبر اولادش برود
سر پر غرور سردار جات را بریده و بر سر نیزه کرده بلند ساخت فوج جاتان با وجود کثرت سردار
خود را بر سنان نیزه دیده هراسان گشت و بگریخت جمیع نقد و اسباب که در لشکر غنیم بود بدست
تورانیان درآمد و هر افسری از ایشان صاحب الوف و [illegible] ان و خیمه و خرگاه شد شرف الدوله
که مرد دانا بود فهمید که تورانیان اکنون صاحب دولت و ثروت شده اند حکم من بجا نخواهند آورد
و بدین سبب در فوج همیشه خلل و فتور خواهد ماند بهتر آنست که یکی از شهزادگان در لشکر باید داشت
تا از حکم او احدی را مجال سرتابی نباشد بدین اراده بحضور پادشاه رفت و بعد گذرانیدن
نذر فتح عرض کرد که در فوج بودن کدام شهزاده مناسب پادشاه گفت کدام از شهزادگان
لیاقت این امر دارد شرف الدوله عرض کرد که اگر شهزاده نباشد یکی از معتمدان درگاه ولیعهد

بعده بخشیگری سرفراز فرموده معین سازند از حکم بخشی هم کسی سرکشی نخواهد کرد پادشاه فرمود
نزد من از شما معتمدی تر دیگر نیست شما را خلعت بخشیگری میدهم شرف الدوله اندیشید که اگر من
خلعت بخشیگری بپوشم افسران فوج خواهند گفت که برای همین کار بحضور پادشاه رفته و بدرخواست
خود خلعت بخشیگری پوشیده آمده است اولی آنست که شخصی دیگر را برین خدمت مقرر کنانیده
همراه خود باید برد شرف الدوله بعد بجا آوردن آداب عرض کرد که از فدوی انجام این
خدمت نخواهد شد زیرا که از خبرگیری فوج فرصت ندارم صلاح دولت آنست که مرزا نجف خان را
که از خاندان جلیل القدر و از چندی با سیه پرورش و پرداخت بردر دولت جا ضرست طلبیده
خلعت این خدمت مرحمت شود لائق این کار همین شخص است زیرا که شجاعت و شعور هر دو دارد
پادشاه این رای را پسند کرده فرمود که همین وقت ایشان را بیارند شرف الدوله نزد نجف خان بهادر
رفته گفت که من تا این وقت از خدمتگذاری جناب قاصر و نادم بودم اکنون قابو یافته از پادشاه
خدمت بخشیگری را برای آن صاحب مقرر کنانیده ام بسم الله برخیزید و همراه من شوید
الغرض پادشاه مرزا نجف خان بهادر را بخشی فوج مقرر کرده روانه لشکر ساخت
شجاعت و بهادری مرزا نجف خان که در شاهجهان آباد کرده بود از بس شهرت دارد
مستغنی از بیان است و مرزا موصوف بهمین سبب بسیار محبت و اخلاص نسبت بشرف الدوله
میداشت و بر قرآن شریف مهر کرده بود که اگر ملک ایشان هم میسر خواهد شد نصف آن را تواضع
شرف الدوله و عنایت خواهم ساخت و باظهار معین الدین حسین خان بهادر
که یکی از مبرکان شرف الدوله اند چنان دریافت شد که شرف الدوله مرزا قاسم جان
بهادر بذات خود از بخارا اول در سمرقند آمده رفیق حاکم آنجا شد و در مزاج حاکم چندان
دخلت بهم رسانید که مدار المهام کل ریاست او گردیده مدتی دراز در آنجا بخوبی سالمی
گذرانید و چون حاکم سمرقند در شکارگاهی که برای صید رفته بود یک ناگاه بمرگ
مفاجات شکار اجل گردید شرف الدوله بسبب ناموافقت پسر حاکم که همیشه در عرض

اخراج و استیصال او می ماند ماندن در سمرقند مناسب وقت ندانسته از میدان بخارا

روانه بطرف هندوستان شد در آنوقت نزد او قریب سیزده هزار اشرفی نقد سوای اسباب

وسامان دیگر بود و چون بلاهور رسید میر منو صوبه دار آنجا که جوانمرد و قدردان اشراف بود

بوقت ملاقات باکمال شفقت و عنایت پیش آمده شرف الدوله را رفیق خود ساخت تا اینکه

بواسطه کتخدائی شان با صبیه مظفر بیگ خان هزاره که از سرداران جلیل القدر آنجا بود دشت

و ملک سندره را در جاگیر شرف الدوله داد چنانچه محمد بخش خان ولد فتح الله بیگ خان

که تا تحریر این تاریخ در دهلی زنده اند در سندره پیدا شد و پسر دومی شان قدرة الله بیگ خان

مخاطب به اشرف الدوله والد معین الدین حسین خان مذکور هستند و شرف الدوله را دو

برادر بودند یکی عالم خان و دیگر عارف خان والد نواب احمد بخش خان مرحوم با جمله

شرف الدوله قریب ده سال در لاهور باکمال خوشی و مرفه حالی بسر کرد و چون میر منو صوبه دار

لاهور فوت شد بسبب برهمی و درهمی امور صوبه لاهور برخاسته خاطر شده با پانصد

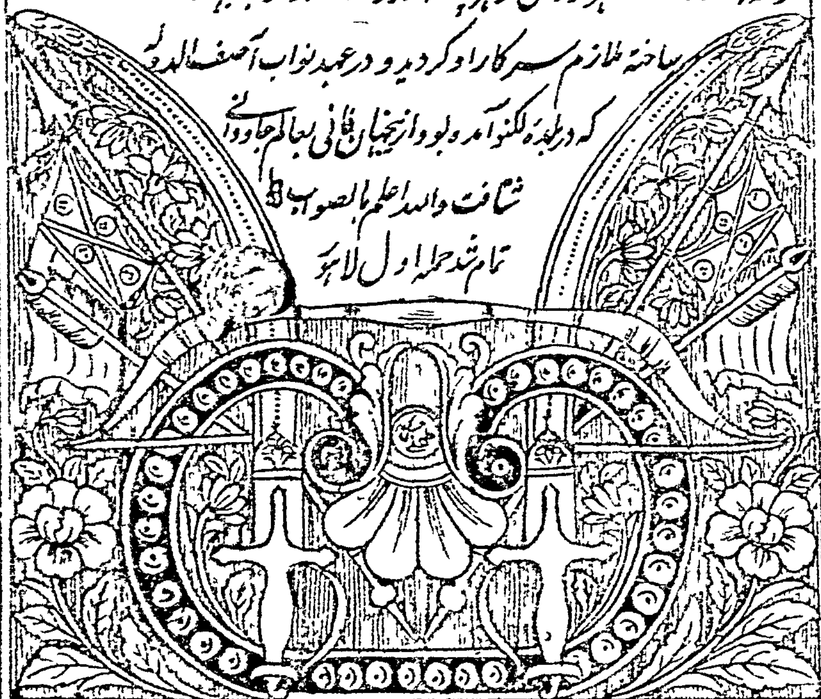
سوار بقصد رفاقت شهزاده علی گوهر چنانکه مذکور شد در صوبه بهار رفت و ملازمت حاصل

ساخته ملازم سرکار او گردید و در عهد نواب آصف الدوله

که در بلده لکنو آمده بود از ینجهان فانی بعالم جاودانی

شتافت والله اعلم بالصواب

تمام شد حصه اول لاهور



بسم الله الرحمن الرحیم

تتمهٔ تاریخ لاهور که در سنه ۱۸۴۸ عیسوی سکهان لاهور باز سر بفساد و شورش
در سرکار انگریزی برداشته بودند قبل ازین نوکر یز خامه وقائع نگار
شده بود که رانی چنده والده مهاراجه دلیپ سنگه والی لاهور را از قلعهٔ خاص آنجا بسبب
فساد و هنگامه پردازی شیخ امام الدین صوبه‌دار معزول کشمیر که از یافتن خطوط سردار لال سنگه
وزیر مهاراجه صاحب که باصلاح و مشوره رانی صاحبه نوشته بود هر دم راجه گلاب سنگه را
در کشمیر دخل نداده باعث خونریزی و مفسدهٔ عظیم در آنجا شده بود در قلعهٔ شیخوپوره که
بفاصلهٔ سه منزل از لاهور واقع است بردند و سردار لال سنگه را بعد از معزولی خلعت
از عهدهٔ وزارت در مقام آگره مقیم ساختند و اکنون که رانی صاحبه را از قلعهٔ شیخوپوره
نیز اخراج کرده در شهر بنارس برده اند بسببی دیگر که عنقریب می آید بیان میکنند مخفی مباد
که سابق ازین تا مدت دراز بعد مصالحه و تصفیه امور سرکار لاهور تمامی نظم و نسق دربار
آنجا از سر هنری لارنس تعلق داشت زیرا که صاحب موصوف ورای داشتن عهدهٔ جلیله
رزیدنتی دربار مذکور از طرف سرکار انگریزی بعد معزولی سردار لال سنگه خدمت وزارت
سرکار مهاراجه صاحب سابق الذکر را نیز انجام میداد و چونکه این صاحب از امور ریاست
آنجا کما ینبغی اطلاع داشت بنابران درستی همگی امور از کل و جزو آن دربار
چنانکه باید و شاید می نمود و سرداران آن ریاست را که از وقت مهاراجه رنجیت سنگه
دخیل کار بودند با خود متفق و همواره ساخته چنان قرار داده بود که هر مقدمه ریاست که
در پیش شود آنها دران فکر و غور کرده بجای خود تجویز نمایند اگر تجویز ایشان در رای صاحب
موصوف درست می افتاد حکم باجرای آن میفرمود پس آن سرداران بمنزلهٔ ارباب
کونسل آن دربار بودند و خود رزیدنت قائم مقام گورنر جنرل در صورت همگی امور آن ریاست

در قبضهٔ اختیار خود ممهد داشت و با هر یکی از رئیسان و سرداران آنجا برفق و ملایمت پیش می آمد بدین سبب هیچ یک از امرا و رعایای آنجا از مداخلت سرکار انگریزی در ریاست لاهور ناراض نبود و چون سر لارنس صاحب مذکور از عهدهٔ رزیدنتی آنجا مستعفی شده بولایت تشریف برده بجای او جناب مستر کاری صاحب بهادر مقرر گشت زیراکه این صاحب سابق در وقت وقوع محاربات فیما بین سکهان و سرکار انگریزی سکرتر خاص نواب گورنر جنرل لارد هاردنگ بهادر بوده و نیز از جمیع امورات سرکار لاهور بخوبی وقوف داشت بلکه در انعقاد مصالحه فیما بین هر دو سرکار و تحریر عهدنامها و شروط آن صاحب موصوف و سر هنری لارنس مذکور واسطه شده بودند لحاظ این همه مراتب صاحبان کونسل کلکته کاری صاحب موصوف را که داخل کونسل آنجا شده بود بر عهدهٔ رزیدنتی و وزارت دربار لاهور مقرر نموده فرمودند و این صاحب نیز مثل رزیدنت سابق همه امور آنجا را با کمال هوشیاری و بیدار مغزی حسن انجام و انصرام مینمود ولیکن چون بعد از فوت مهاراجه رنجیت سنگه بسبب شامت اعمال نکوهیدهٔ سکهان که ادبار دامنگیر ایشان بود و بقول آنکه بیت چو تیره شود مرد را روزگار * همان آن کند کش نباید بکار * امری عجیب و غریب در لاهور از مردم آنجا سر زد که موجب بردن رانی صاحبه از قلعهٔ شیخوپوره در شهر بنارس گردید و تفصیل این اجمال برین منوال است که بعض سرداران بدنفس و وخیم العاقبه برای افنا و اعدام تمامی صاحبان انگریز از حکام و افسران فوج که در لاهور بودند خانسامان و شاگرد پیشهٔ [illegible] کوت کهر را که اهتمام و تیاری طعام صاحبان در آنخانه از ایشان تعلق میدارد بطمع دادن نقد و جاگیرها با خود متفق ساخته چنان قرار دادند که شما همه مردم عملهٔ این خانه شرکت در روزیکه تمامی افسران فوج و حکام انگریزی که در لاهور اند برای خوردن طعام در آنخانه قصد کنند یکروز پیشتر ما مردم را اطلاع دهید تا شما را زهر هلاهل دهیم و شما آنرا در طعام و شراب ایشان داخل کنید و بعد از اینکه از تاثیر زهر آن همه جماعت انگریزان یکبارگی رهگرای کشور عدم و فنا

دغا شوند در آن زمان هر یکی را از شما بخلاع فاخره و انعامات وافره و جاگیرهای دائمی نسلاً
بعد نسل داده بپایهٔ دولتهم شما را مستغنی خواهیم ساخت شاید بیشکی یعنی قبل از بجا آوردن
این خدمت چند هزار روپیه نیز داده باشند تا این گروه بدل مصروف درین کار شود
باید دانست هر جا که صاحبان فوج انگریزی بکثرت میباشند برای تخفیف اخراجات و هم برای
اینکه شب بوقت خوردن طعام همه یکجا شده بملاقات یکدیگر و هم بتماشای رقص و سماع
مزامیر بهره در حظ و سروری بپردازند در میان کمپ یک خانه وسیع ساخته همگی اسباب
و سامان طعام و غیره اشربه از صرف زر همین صاحبان که درین خانه شریک می باشند در آن
خانه مهیا و موجود میدارند و برای پختن هر گونه طعام انگریزی در آنخانه باورچیان و خدمتگاران
و غیره عمله و فعله ملازم میباشند و یک کس را برین عمله سردار و حاکم بر کل میکنند تا ازین
مردم کار و خدمت گرفته مصارف هر روزه را می نویسانیده باشد چنانچه همین شخص سردار
را خانساماں و این خانه را مسکوت کهر گویند بوقت معین بعد از شام هر روزه صاحبان
در انجا رفته بعد تناول طعام شغل مینوشی می کنند و در بعض اوقات که محفل رقص و سرود در آنخانه
قرار میابد در آنروز تمامی فوج بلکه حکام نیز شریک طعام این خانه میگردند بالجمله عمله مسکوت کهر
که اکثر رذیل قوم و کمینه میباشند با سرداران بطمع زر موافق گشته از راه کورنمکی و سفاهت برین
امر قبیح مستعد و آماده شدند و زر را از آنها گرفته برحسب عهده و خدمت خود ها تقسیم کرده
گرفتند گویند در پختگی این [illegible] قسم برحسب عقیده هر یک و نوشتن سرداران اقرارنامه
را برای دادن انعام و جاگیرها بعوض این خدمت یکدو هفته بگذشت و بعد درستی
همه امور حسب دلخواه طرفین و اطمینان خاطر فریقین عزم بالجزم و اراده مصمم آن همه
کوته اندیشان بر آن قرار یافته هر یکی در کمین و جویای وقت نشسته تا اینکه بحسب الاتفاق
صاحب مهتمم مسکوت کهر خانساماں آنخانه حکم داد که فردا بتقریب رقص و سرود محفلی در
خانه مذکور منعقد خواهد شد و تمامی صاحبان فوج و حاکمان لاهور دران خانه مجتمع خواهند گردید

باید که برای هفتاد و هشتاد صاحبان فلان فلان قسم طعام و اقسام حلویات انواع
شراب برحسب معمول تیار بامید کنانید خانسامان مجرد یافتن این حکم با دیگر خواجه ناشنان
خویش جهت اطلاع این امور رسانید تا این مژده بخانه بعضی از سرداران که شریک
درین راز و مشورا بود به مخفی بوقت شب رفت و خواست که زهر را برای داخل کردن
در طعام مسکوت که از ایشان بگیرد و هم زر را که خاص برای ذات خود دستعمل آوری این امر
وعده کرده بودند بستانند که ناگهان شخصی از شاگرد پیشه یکی از صاحبان فوج با وجود
شریک نبودن در آن صلاح و مشوره از تمامی حالات آن آگاه بود پیش آقای خود
همان ساعت رفته از ان حال آگاه کرد و نیز ظاهر ساخت که فلان فلان کس از خانسامان
وغیره در خانه فلان سردار برای اطلاع دهی از روز ضیافت صاحبان که حکم تیاری
طعام آن روز یافته اند در ینوقت رفته اند و فردای آن که مجمع کل صاحبان در مسکوت اکبر
خواهد شد زهر در طعام شان داخل خواهند کرد بنده بدریافت اینحال بپاس نمک
حضور را ازین ماجرا خبر کرد اگر بر صداقت کلام من اعتماد نشود همین وقت مردم سرکار را
فرستاده بسته کاغذات و صندوقچه را مع عمله مسکوت که در خانه آن سردار مجتمع اند گرفتار
کرده طلب فرمایند تا از مضمون نوشتهای ایشان اینحال بخوبی منکشف گردد آنصاحب
مع ملازم مذکور خود بمکان مستر کاربی صاحب رزیدنت دربار لاهور رفته ازین حال اطلاع
نمود صاحب موصوف بفور شنیدن این ماجرای [illegible] در ورطه حیرت فرو رفت
و باز بخود آمده زود مردم معتبر را برای گرفتار کرده آوردن آن همه مردم و ضبطی اسباب
خانه سردار مذکور فرمان داد گویند دو سه پهره سپاهیان گوره ولایتی بسرکردگی یک کپتان
در آنجا رفته اول آنمکان را محاصره نمودند من بعد یکان یکان را کتف بسته مع کاغذات
که در انخانه یافتند بحضور رزیدنت حاضر آوردند میگویند از روی بعض کاغذات که
ملازم نوشته بودند حال سازش و اتفاق عمله ضیافت خانه مذکور با سرداران سکه

با سرداران سکه و مستعد و آماده شدن آنها بران کار رزیدنت صاف و صریح معلوم گردید
نیز از سند و چند اقرارنامههای نوشته ایشان بدست آمدند و بعضی ازان مردم بخوف رهائی هم
اقرار شرکت خود دران کار نمودند و حال شمول یکدیگر را ظاهر ساختند گویند روزی که جرم
شاکر و پیشه مسکوت کهر و بعض سرداران سکه نزد صاحب رزیدنت بثبوت رسید صباح
آن روز یکشنبه بود و در آن روز عیسوی مذهبان هیچ کار از امور دنیوی نمیکنند
و اکثر اوقات در عبادت مشغول میباشند مگر صاحب رزیدنت بسبب استیلای غیظ و غضب
حکم کرد که آنهمه مجرمان را برابر استاده کرده از حلق بکشند و قتل نمایند چند بعض از صاحبان فوج
رزیدنت را گفتند امروز قتل کردن این گروه را که روز عبادت ما مردم است موقوف
بر فردا دارند صاحب رزیدنت جواب داد مجرمان را خصوصا چنین جرم سنگین که بسبب خونریزی
حکام و دیگر عموم ایشان بوجه از راه مکر و فریب شده باشد بسزا و سیاست رسانیدن
عین عبادت و حکم خداست و هم موافق قول حکما بیت سنگ در دست و مار سر بر سنگ
سست رائی بود فسوس و درنگ * الغرض همان روز یکشنبه آن همه را رسن در گلو
بسته از حلق بکشیدند تا موجب عبرت و خوف دیگران شود گویند منجمله آن اجل رسیدگان
شخصی باشنده کشمیر بود چون نوبت قتل او رسید عرض کرد اگر جرم من معاف گردد
دیگر راز و نام کسانی را که درین امر شریک بودند نشان دهم صاحب رزیدنت مصلحة جرم
او را معاف فرموده از [illegible]ن پرسید او نام دیگر کسان را از سرداران لاهور از آنجمله
نام رانی جنداں را نیز گرفت و گفت رانی صاحبه قریب دو لک روپیه را بشاکر و پیشه مسکوت کهر
بشرط تقدیم این خدمت دادن قبول کرده بودند چنانچه چند هزار روپیه هم از سرکار
ایشان بمردم مذکور رسید نیز مگر عند التحقیق هیچ خط و نوشته رانی صاحبه درین مقدمه یافته نشد
لهذا صاحب رزیدنت خواست که رانی صاحبه را از قلعه شیخوپوره در بار لاهور طلبیده
استکشاف این امر نماید بنابران خط طلب بنام رانی صاحبه فرستادند و چون او بموجب طلب

روانه لاهور گردید در اثنای راه بمقامی رسید که یک راه از آن بطرف فیروزپور میرفت
و راه دیگر بجانب لاهور چند کمپنی سپاهی سرکردگی یکی از افسران فوج انگریزی در آنجا
رسیده رانی صاحبه را بطرف قلعه فیروزپور برد و بعد از قیام چند روز در انجا او را در
لدهیانه آوردند من بعد حکم رسید که رانی صاحبه را از ملک پنجاب خارج کرده در عمل
سرکار انگریزی بمقام بنارس که جای تیرته کلان هنود است برده مقیم سازند چنانچه رانی صاحبه
طوعاً و کرهاً در شهر مذکور رفته تا تحریر حال که اوایل ماه اکتوبر سنه ۱۸۴۹ عیسوی مطابق شروع
ذیقعده سنه ۱۲۶۵ هجری بود در انجا زنده و صحیح و سالم تشریف می دارند و در همان ایام
خبر فوت شدن ایشان که شایع شده بود غلط محض است و سرکار رانی صاحبه در فیروزپور
و یا در لدهیانه متحقق شد که مرا از عمل لاهور و ملک پنجاب خارج کرده در عمل سرکار انگریزی
هندوستان خواهند برد درخواست نمودند که زر نقد و جواهرات و غیره اسباب
من قریب دوازده لک روپیه در قلعه شیخوپورست آنهمه را طلبیده حواله ام نمایند چنانچه زر
و جواهر و غیره اثاثه ذاتی رانی صاحبه را از قلعه مذکور طلبیده تفویض شان نمودند چون
با اینهمه احمال و اثقال و اجناس و اموال خود در حفاظت فوج سرکاری بمقام بنارس
رسیدند اهالیان سرکار انگریزی بودن این همه نقد و جنس بسیار نزد رانی صاحبه مصلحت
ندانستند بعد تخمین قیمت هر یک رقم جواهر از جوهریان بنارس مع زر نقد بطریق امانت
در خزانه سرکاری نگهداشتند بدین خیال و اندیشه که ... سبب داشتن قدرت بر صرف
زر و جواهر باز بقصد فتنه و فساد نشوند و مشهورست که رانی صاحبه بوقت سوار کردن ایشان
را بقصد بردن در بنارس بفراق ترک وطن مالوف و مفارقت فرزند ارجمند یعنی مهاراجه
دلیپ سنگه بسیار گریه و زاری و قلق و بیقراری نموده از بس تاسف و حسرت هر دو دست
خود را چنان بزور بر زمین زدند که دستهای شان متورم و مجروح گردیدند و سردار
لال سنگه وزیر معزول در آگره با جمعیت صد دو صد کس از خدم و حشم و سوار و پیاده ذاتی

والی خود مقیم ست چوکی و پهره سرکاری هم بر مکان او میباشد و هرگاه برای کتاب
هوا و یا برای ملاقات صاحبان آنجا سوار میشود چند تا سواران سرکاری برای حفاظتش
همراه میروند و سردار رنجور سنگه و سردار دیانا ته و دیگر سرداران باشتباه شمول و
شریک بودن آنها در مفسده و فتنه پردازی عمله مسکوت کهر نیز نظر بند کردیدند و بحضور
مهاراجه صاحب رفتن نمیابند و بعد ازین معامله که مذکور رشد اکنون اعتماد حکام افسران
فوج انگریزی بر هیچیک از سرداران و سپاه دربار لاهور باقی نمانده چوکی و پهره سپاهیان
گوره ولایتی در محل دیوانخانه خاص و عام مهاراجه صاحب میماند و این سرداران
که از راه نادانی و حمق این چنین فکر برای صاحبان کرده بودند محض عبث و بلا سود
بود چه غرض ایشان ازین تدبیر همین خواهد بود که عمل انگریزی از لاهور برخیزد و بار
اختیار کلی مثل سابق حاصل گردد و این امر بوقوع تدبیر ایشان نیز متصور نبود چه از نبودن
شصت و هفتاد صاحبان مطلب ایشان حاصل نمیشد بلکه هزارها مردم از متعلقان ایشان
در قصاص صاحبان کشته میشدند و عجب نبود که در آن صورت در لاهور قتل عام
میشد و فتنه عظیم بر میخاست فقط در عوض خون دو صاحبان که در ملتان کشته شده بودند
چه قیامت در انجا برپا شد شهر و قلعه برهم و از گلولهای هم سوخته و ویران گردیدند اهل قلعه
مقتول و یا اسیر گشتند در بیان سبب نزاع و جنگ کردن افواج
انگریزی با دیوان مولراج صوبه دار ملتان پسر ساونول سنگه
بدانکه ساونول سنگه نامی پدر دیوان مولراج از عهد مهاراجه رنجیت سنگه بصوبه داری
ملتان منصوب و مامور بود و سال بسال زر مالگذاری صوبه ملتان را تمام و کمال
در سرکار لاهور میرسانید و فارغخطی بیباقی سال تمام از اهلکاران سرکاری گرفته
پیش خود میداشت و هم ملک از حسن تردد و انتظام او آباد و سرسبز و رعایا از عدل
و انصاف او خوش و خورسند بوده و خود نیز در همه امور تابع و فرمان بردار دربار بوده

میماند بدین سبب اهالیان سرکار بر حال او مهربان بودند و بعد فوت او صوبه ملتان بمولراج
پسرش که دخیل در امور ریاست پدر خود بود و عهده دیوانی آنجا تعلق بدو داشت تقرر
یافت و او هم مثل پدر خود در ارسال خراج توقف نمی‌نمود و مدام در انتظام ملک مصروف
بوده بحزم و هوشیاری از آشوب و فتنه و فساد سرداران لاهور محفوظ میماند و معلوم
همگنان هست که همین سرداران و سپاه ملک پنجاب بعد از مهاراجه رنجیت سنگه بسیاری
سرداران با نام و نشان قوم خود را قتل و بسا خاندانها را تباه و برباد کرده اند و
باقیماندگان ایشان گو بالفعل قدرت و طاقت آن ندارند که خود کسی را قتل و غارت
کنند مگر تاهم بفریب و حیله خواهان بربادی یکدیگر میباشند چنانچه سرداران دربار لاهور که
در امور ریاست و هم در مزاج رزیدنت آنجا فی الجمله مداخلتی داشتند در پی تخریب
مولراج افتاده خواستند که او را ببهانه گرفتن محاسبه بدربار لاهور طلبیده قید و ذلیل
و خوار سازند لهذا او را باجازت رزیدنت از ملتان در لاهور طلبیدند مولراج حال
مافی الضمیر ایشان دریافته در رفتن بلاهور تامل نمود و چون اهلکاران در طلب و اصرار
و مبالغه نمودند او گفته فرستاد که من بدون ذمه داری صاحب رزیدنت در لاهور حاضر
شدن نمیتوانم اگر صاحب ممدوح مرا بعد از اطمینان طلب فرماید بالراس و العین حاضر شده
و حساب را فهمانیده زر ذمه خود را که خواهد برآمد ادا خواهم ساخت چنانچه درخواست او
بحضور رزیدنت منظور گردید و دو صاحب را از [illegible] انگریزی در ملتان فرستاده
مولراج را در لاهور طلب فرمود و دیوان مذکور همراه افسران بدربار آنجا حاضر شده
محاسبه را از ابتدای صوبه داری خود لغایت حال با اهل دفتر فهمانید و آنچه از قلیل و
کثیر ذمه او برآمده بود همانجا ادا ساخته فیصلنامه و فارغخطی مهری اهلکاران حاصل نمود
و بعد از رخصت شدن از رزیدنت بهادر و مهاراجه دلیپ سنگه وغیره کارپردازان
آنجا بملتان معاودت کرد و چون سرداران لاهور زر را نیافتند دیوان مذکور از

از طلب خود شان بدون ذمه داری صاحب رزیدنت ناگوار گردید لهذا خواستند که او را
باز بکدام حیله در لاهور طلب داشته در مخمصه اندازند چنانکه بعد از صلاح و مشوره او را طلب
داشتند تا آمده حساب ایام صوبه داری پدر خود ساون سنگه را از عهد مهاراجه رنجیت سنگه لغایت
روز وفاتش بفهماند او در جواب نوشت پدرم ساون مل سنگه حساب هر ساله مع زر مالگذاری
در سرکار میفرستاد و رسید آن گرفته نزد خود موجود و رسید داشت چنانچه نقول آنرا ارسال
میدارم و اگر با وجود همه شما را در حساب پدرم شکی و شبهتی باشد آنرا از دفتر سرکاری دریافت
نمائید و علاوه فهمیدن حساب پدرم از من نمی باید حساب وقت صوبه داریش تعلق
بخودش داشت نه از من بهر کیف اکنون آمدن من در آنجا ضرورت ندارد اهلکاران دربار
لاهور اینچنین تحریر او را محمول بر تمرد و سرکشی او نموده از صاحب رزیدنت اجازت عزل
او از صوبه داری ملتان و تقرر دیگری بجای او خواستند و حسب اجازت صاحب موصوف
فرمان معزولی بنام دیوان مولراج از صوبه داری ملتان نوشته سردار کهان سنگه را حاکم
آنجا مقرر کردند و او را همراه دو کس از افسران فوج انگریزی کرده روانه ملتان ساختند
تا صاحبان موصوف در ملتان رفته کلیدهای قلعه و خزانه آنجا را از حاکم معزول بحاکم
منصوب دهانیده و بندوبست عمل و دخل در صوبه مذکور بنشانند و چون سردار کهان سنگه
آن هر دو افسر بملتان رسیده در خیمهای خود که بیرون قلعه نصب کرده بودند فرود آمدند
دیوان مولراج از سر[illegible] نها زپیش آمده رسم احوال پرسی و دعوت بحسب شان و
رتبه بعمل آورد و بعد از دو سه روز افسران مذکور به دیوان مولراج گفته فرستادند که
مابین فرودگاه ما و قلعه جائی قرار دهند تا فردا ما و شما هر دو در آنجا رفته بعد از ملاقات
باید که احکام سرکار را بشما تبلیغ نمائیم مولراج گفته فرستاد که بموجب ایمای آن صاحبان
فلان مقام را که در وسط واقع است برای ملاقات قرار دادم فردا فلان وقت در آنجا
حاضر خواهم شد باید که شما صاحبان نیز در آنجا قدم رنجه فرمایند القصه فردا بر وقت معینه

دیوان مولراج با دو سردار خود از سکهان در مقام مذکور رفته با افسران که چند لمحه پیشتر
در آنجا رفته بودند ملاقات نموده بنشست صاحبان بعد از استفسار خیر و عافیت از طرفین
و ذوق و شوق رسمیه بمولراج فرمودند که ما هردو صاحبان صرف برای همین همراه سردار کهان سنگه
صوبه‌دار حال ملتان آمده‌ایم تا فرمان معزولی بشما داده کلیدهای قلعه و خزانه سرکار را از شما
بسردار مذکور رسانیده دهیم پس شما را لازم است که زود دیگر تعمیل این حکم نمایید مولراج گفت
کلیدها موجود و حاضرند مرا در دادن آن بسردار کهان سنگه هیچ عذر و تامل نیست مگر از
قدیم الایام از سلاطین و حکام پیشین در صوبه چنان دستور است که هرگاه کدام صوبه‌دار جدید
از طرف سرکار مقرر شده می‌آید صوبه‌دار معزول و منصوب هردو به درگاه شیخ بهاء الدین زکریا
ملتانی رفته کلید را بصوبه‌دار جدید تفویض می‌نمایند درین صورت سردار کهان سنگه را باید که
همراه من به درگاه مذکور رود من کلیدها را بلا تامل تفویض او نمایم که ظهور اینچنین موجب میمنت
طرفین متصور است صاحبان انگریز که معتقد درگاهها و اینچنین رسوم نیستند متبسم شده بمولراج
گفتند که این چه سخن بیهوده و حماقت را پیش صاحبان میگویی درگاه فلان درویش
رفتن و کلیدها را در آنجا سپردن چه معنی دارد امور ریاست را با درگاه چه علاقه است معلوم
میشود که در دادن کلید عذر و حیله میکنی در حق تو بهتر است که کلیدها را همین ساعت روبروی
ما هردو صاحبان بکهان سنگه حواله نمایی و بدون دادن کلید از اینجا رفتن نخواهی یافت
مولراج که مرد تحمل و تامل اندیش بود کلام افسران را شنیده برافروخته نشده بملایمت
جواب بصاحبان داد و گفت من دستور این ملک را بحضور شما صاحبان ظاهر کردم
نه برای دادن کلیدها حیله نموده‌ام بهر کیف هرچه مرضی شما صاحبان خواهد بود بران عمل خواهم
نمود مگر سرداران سکه که همراه او بودند گفت و گوی صاحبان را شنیده بسیار افروخته و برهم
شده مولراج را ملامت کردند و گفتند که تو سخت بی غیرت هستی این چنین کلام سخت
و درشت انگریزان را شنیده هیچ نمیگویی بلکه کلام خوشامد و مدارا میکنی از زندگی که

که داری مروت بهتر است ما را زیاده ازین تحمل کلام ایشان نیست که ترا بیوقوف و احمق قرار
دادند صاحبان که بخوبی کلام سرداران را نفهمیده بودند از مولراج پرسیدند که همراه این
شما باشما چه گفتند مولراج خلاصه گفتگوی آنها را بصاحبان فهمانید که مرا ملامت و سرزنش
کردند که توچرا بصاحبان که ترا به بی وقوفی و حماقت منسوب کردند جواب سخت نمیدهی
و برای چه خوشامد شان میکنی صاحبان متوجه بسرداران شده گفتند که بجز این نیست که شما گر
و تابع هستید این پیشه دارید که در گفتگوی با صاحبان دخل کنید و زبان بلاف و گزاف
کشائید خیر آنچه گفتند گفتید آینده خاموش باشید سرداران که از سکهان وحوش مزاج و
مغلوب الغضب بودند متحمل کلام سخت صاحبان نشده بی آنکه از طرف مولراج ایما و اشارتی
شده باشد جواب صاحبان را بشمشیر دادند یعنی بمجرد شنیدن سخن آنها در حق خود شمشیرها را
از نیام کشیده و یک صاحب را که موسوم مستر اندرسین بود بضربهای متواتر از جان
کشتند و صاحب دیگر را مجروح ساخته قید نمودند و بعد چنین سفاکی و جرأت بی محل از
آنجا برخاسته و مولراج را همراه خود گرفته بقلعه آمدند مولراج مشاهده حال کشته شدن
صاحبی و مجروح شدن دیگری غرق بحر تردد و تشویش گردیده بخود فهمید که این امر بدون
رضا و ایمای من واقع شده ولیکن اهالیان سرکار انگریزی این خونریزی در نامه اعمال
من نوشته منسوب بمن خواهند نمود و درعوض این جرم بر من قیامتی برپا خواهند ساخت
بهتر این است که در لاهور حضور صاحب رزیدنت بهادر حاضر شده بحلف و شهود حقیقت حال
را ظاهر نمایم و بعد شنیدن این حال صاحبان را اختیار است خواه مرا مجرم قرار داده بعوض
خون صاحب مقتول بکشند و یا دائم الحبس سازند و یا مرا معذور و بی قصور انگاشته بگذارند
زیرا که اگر درینصورت از سرکار انگریزی باغی و منحرف گشته در ملتان بنشینم حفظ جان و مال و صیانت
اهل و عیال محال بنظر می آید و مرا چه یارا و کدام زور و طاقت که بمقابله افواج انگریزی کمر
او درین فکر و اندیشه بود که آن هر دو سردار که باعث آن خونریزی شده بودند و هم دیگر

سرداران و افسران افواج او که اکثر سکهان و افغانان بودند فراهم شده و بیانی آمیر مولراج اطلاع یافته او را گفتند که تو چرا مثل زنان و نامردان از جنگ می ترسی و اینقدر چرا اسپ و پیش و اضطراب میکنی اگر تو از مقابلهٔ انگریزان میترسی برو و در گوشهٔ قلعه بنشین ما دانیم و جنگ دانند تا که ما زنده ایم و جان در تن داریم بتو آسیبی نخواهد رسید اول مردن آخر مردن پس بهتر این که خود را در دست انگریزان بسپاری و بذلت و خواری از دست ایشان کشته شوی بهتر آنست که مردانه وار باشد و در خود بجنگی اگر در صف جنگ و میدان کشته شوی در میان مردان سرخرو گردی و آنچه در تقدیر بود شد اکنون در حق تو صلاح آنست که خزانه را بکشا تا ما مردم سپاه جرار از افغان و سکه ملازم داشته و آلات حرب و پیکار بهم رسانیده با فوج اعدا که بر ما یورش کند بجنگیم و داد شجاعت و مردانگی دهیم و چون مولراج اندرون محلسرای رفته و اینحال را با مادر خود ظاهر کرده در این امر صلاح و مشوره از وی نمود مادرش نیز آنچه سرداران گفته بودند او را بفهمانید که اگر اکنون در لاهور تردد صاحب رزیدنت خواهی رفت یا ترا بعوض خون افسر خود قتل خواهند کرد و یا دائم الحبس خواهند داشت پس ازین هر دو امر در حق تو اولی آنست که در قلعه نشسته هر که بر تو یورش کند با او جنگ بکن و از طرف زر فکر مکن برای این مهم نزد من زر اندوختهٔ پدر تو بسیار است و ترا بجز این صلاح امری دیگر نیست جان و مال خود را بر عزت و حرمت خود تصدق کن و دست و پا بجنبان اگرچه میدانم که تو آنچنان نادان سبک سر نبودی که باشارهٔ [illegible] صاحب انگریز را بموجب کرده باشی این سکهان خانه خراب که اکنون اقبال از ایشان رو بر تافته و ادبار دامنگیر ایشان گشته است در هر جا و هر مقام همچنین مفسد ها بر پا میکنند و آخر وبال آن خود هم را فشا می پیمایند علاوه برین اهلکاران لاهور که با تو موافق نیستند ملک تشنهٔ خون تو اند اکنون قصد در این جرم کو از ذات تو سر بر نزده است بتو منسوب کرده چه عداوت و بدبهیا در حق تو روا نخواهند داشت الغرض با در پسر خود را مبتلا ببلیهٔ عظیم دیده بسیار گریست و کلید

و کلید خزانه پدرش را حواله او نمود و حال طرف دیگر برین منوال ست که صاحب زخمیده
دربار لاهور حال گشته و مجروح شدن دو افسر خود در ملتان شنیده مستر اڈورڈ را با فوج
انگریزی و سپاه رئیس بهاولپور برای تنبیه و استیصال دیوان مولراج بطرف ملتان تعیین
نمود و از ابتدای این جنگ تا شروع ماه اکتوبر ۱۸۴۸ عیسوی از طرفین زد و خورد و بسیار واقع
شد گاهی فوج انگریزی بر ملتانیان حمله می کرد و زمانی ایشان بر لشکر انگریزی تاخت می نمودند
و تا آن وقت غالب از مغلوب متمیز نمی گردید و تا حال فقط فوج انگریزی را مقابله با دیوان
مولراج صوبه دار معزول ملتان بود که درین اثنا سردار چتر سنگه پدر شام سنگه اٹاری واله
صوبه دار پشاور نیز از سرکار انگریزی منحرف گشته بر مستر ایبٹ حمله کرد صاحب مذکور بسبب
قلت فوج و عدم سامان جنگ تاب مقاومت حمله او در خود ندیده و پناه بقلعه اٹک برده
محافظت خود نمود و هرگاه مستر اڈورڈ را که در مقابله مولراج گرم رزم و پیکار بود حال بغاوت
چتر سنگه مذکور معلوم شد از راه حزم و احتیاط سردار شیر سنگه پسر چتر سنگه مزبور را که با سپاه متعینه
خود همراه صاحب موصوف در مقابله دیوان مولراج بود فرمود که شما بر فاصله پنج کروه
از لشکر انگریزی دیره کرده باشید و سبب بغاوت چتر سنگه را از سرکار انگریزی چنان بیان
می کنند که یکی از عزیزان او بعلت سازش با عمله مسکوت کهر بشمول دیگر مجرمان در لاهور
مقتول یا محبوس گردیده بود و بعضی گویند سبب آن اخراج رانی جنده صاحبه از ملک
پنجاب ست و با این [illegible] مرقوم بوده باشند بالجمله چون شیر سنگه را معلوم شد که بسبب انحراف
پدرم افسران فوج انگریزی را بر من اعتماد نمانده مبادا که مرا قید کنند. بدین خوف و
هراس از کمپ انگریزی برخاسته مع سپاه همراهی خود در ملتان رفته شریک دیوان مولراج
گردید طرفه اینکه مولراج نیز بتوهم اینکه مبادا شیر سنگه از راه مکر و فریب نزد اینجانب آمده باشد
تا قابو یافته مرا قتل کند و یا گرفتار کرده نزد اڈورڈ صاحب برد اعتماد بر وی نکرده در
فوج خود راه نداد و همیشه از وی مجتنب و متوهم میماند و چون شیر سنگه ازین سو رانده و ازان سو

درآمد و شد از ملتان برخاسته بطرف رام نگر رفت و برای مدد پدر خود سردار چتر سنگه مذکور فوج
را بهم رسانید و قصد مقابله فوج انگریزی نمود و چون تا آن زمان موسم گرما و بارش بود اهالیان
سرکار انگریزی فقط مهم ملتان را تصور نموده چندان توجه و اهتمام بدانطرف نمی‌نمودند لیکن
الحال که چتر سنگه در پشاور و بطرف دیگر شیر سنگه پسرش علم بغاوت برافراخته مهیا و آماده برای
مقابله سرکار انگریزی شدند و موسم سرما هم قریب رسید نواب گورنر جنرل لارڈ دلهوزی بهادر
برای انتظام ممالک مغربی و بنابر رفع هنگامه و فساد واقعه ملک پنجاب از دار الاماره کلکته
قصد هندوستان فرمودند چنانچه در ماه نومبر ۱۸۴۸ عیسوی از دار الاماره مذکور بسواری
سفینه دخانی متوجه آنطرف شدند و از بنارس بر سبیل ڈاک براه کنپ کانپور نهضت فرمای
پیشتر گردیدند و بتاریخ هفدهم نومبر سنه مذکور روز جمعه در شهر آگره نزول اجلال فرمودند و کمندرانچیف
یعنی سپه سالار کل افواج انگریزی احاطه بنگال گف صاحب بهادر مع جنرل گلبرٹ و بریگد
پنجم برای خبرگیری این مهم بتاریخ دهم ماه مذکور داخل قصبه قصور که قریب بلاهور است گردید
و لشکر کیوش صاحب هشتم دسمبر از مقام کچران واله کوچ کرده در قلعه دیدار سنگه مقیم گشت و صاحب
مذکور قصد حمله بر غول سپاه سکهان که بر ریگستان دریای چناب افتاده بود نمود مگر بسبب رسیدن
حکم سپه سالار موصوف که تا آمدن من در آنجا تامل باید کرد توقف نمود و سردار چتر سنگه
یورش بر فوج مستر ایبٹ در اٹک نمود و لیکن سردار مذکور با وجود داشتن هفت ضرب
توپ و فوج کثیر از سپاه انگریزی شکست یافت نود کس از سپاه[illegible] مقتول ع و دو صد مجروح
گردیدند و راجه گلاب سنگه برای ایبٹ صاحب خزانه و توپها فرستاده مدد نمود و بعض
ملتانیان که در لشکر مستر کورٹ لنڈ ملازم بودند برخاسته رفتند و با مولراج پیوستند مگر مسلمانان
و باشندگان اضلاع شرقی که در فوج صاحب مذکور بودند وفاداری نمودند و در جنگ هفتم
دسمبر که در ملتان شد افواج انگریزی بر مورچال حریف متصرف گشت و هری سنگه کمیدان
گوله انداز ملازم مولراج را که در جنگ مجروح بجراحات کاری شده بود در دار الشفای

در دار الشفای انگریزی آوردند و آخر میان زخمها مرد گویند سردار برمی سنگه مذکور بسیار قوی هیکل
دراز قد و جسیم بود برای دیدن لاش وی بسیار مردم جمع شدند لباس و سلاح او را مردم همراهی
فوج او برده بودند او را عریان در بیمارستان آوردند و همین کس نزد دغا با اگنیو صاحب
باخته توپهای لشکر او را برده بود الغرض بعد گرفتن مورچال ملتانیان و گریزانیدن آنها
مولراج فوج جدید را آراسته برای مقابله افواج سرکاری آورد و در میان درختان
انبوه کهجور برای گرفتن پیاده استاده کرد و هر گاه باریدن گلولهای توپ و تفنگ بر آنها
شد از اینجا هم پس پا شدند و آن مامن ایشان هم بدست فوج انگریزی در آمد و فوج مذکور
مورچال جو مامن گاه حریف را آتش داده در خیمه گاه خود برگشته آمد و درین جنگ مولراج
بذات خود در میان یک غول سپاه خویش بود بعد شکست فرار کرد و بر توپی منجمله توپهای
کلان حریف که درین جنگ بدست فوج انگریزی آمده بود این عبارت کنده بود احمد یار
فرزند فتح محمد لاهوری این توپ را بحکم خالصه شیر سنگه در سنه ۱۱۸۸ هجری تیار کرد و در جنگ سکهان
از فوج گورنر لنس صاحب گریخته در قلعه ملتان رفته بودند سپاه آنجا خندیدند و از راه
طعن میگفتند که شما برای دادن فریب نزد ما آمده اید مولراج هم متوجه حال ایشان نشد
از این جنگ و دیگر چند سردار که درین جنگ فرار کردند و در مقام نبود و پشاور رفتند و درین جنگ
دو صد سپاهی از لشکر ادورد صاحب کشته و خسته گردیدند کلارم جمعدار بود و از طرفین
جنگ خبر برداشتند و از [illegible] ملکه فقط دو گوره بوقت گرفتن مورچال کشته شدند و
در دفعه ثانی که باز با حریف مقابله کردند دو گوره زخمها برداشتند و دو سپاهی پلتن و دوان
مجروح بزخمهای خفیف شدند دیوان مولراج از سپاه گریخته بسیار ناراض است آنها را در
قلعه آمدن نمیدهد و بسیار کس از نزد او برخاسته رفتند و آن همه توپهای که مولراج در جنگهای
سابق از فوج اگنیو صاحب گرفته برده بود درین جنگ باز بدست سپاه انگریزی در آمد
و مشهور است که مولراج در عین گرمی این جنگ رخ اسپ خود را برای حمله کردن گردانیده بود

نادرشن که دران مقام موجود بود لگام اسپ او را گرفته مانع آمد و در بهار دزا و از ستیز و آویز
بر روزه بتنگ آمد و بصاحبان پیغام فرستاد که قلعه حاضر است سرکار آنرا بگیرد و چونکه چند
شرط کرده بود صاحبان منظور نفرمودند و پانزدهم نومبر سنه حال شیر سنگه بتمام سکهان لاهور
وغیره نوشته بود که شما همه سکهان با خودها متفق شده و از سرکار انگریزی برگشته سرداران
خود را که انگریزیا باشند قتل کنند و بر خزانها متصرف و در لشکر من آمده ملحق گردید و جنرل ویل
صاحب که بالفعل بجای جنرل کیوش افسر کمان فوج شده اند بتاریخ هفدهم نومبر از قلعه
دیدار سنگه بر آمده بجانب علی پور که از رام نگر بر فاصله هشت میل واقع است کوچ نمود
و بتاریخ شانزدهم ماه مذکور اسباب و آلات حرب از فیروز پور در لاهور که انتظار آن بود
رسید همراه اسباب مذکور رساله سوم و نهم هندوستانی و پانزدهم و شصت و نهم پلتن
پیاده هندوستانی با دو توپ بیست و چهار پنی و هشت توپ هیجده پنی و دو توپ آسمانی
و دیگر چند توپ نه شش پنی و دیگر توپهای آسمانی و تخمینا هشتصد چکره محمول گلوله و بارود
بسیار زائد از حاجت بود و درین مهم صرف خوراک یک فیل بقدر یکصد و هشتاد روپیه
ماهانه بود و خرچ خوراک یک شتر بیست روپیه و صرف کاو قدری کم ازان و صرف
یک اسپ سی روپیه و بتاریخ پانزدهم نومبر کمندر نچیت گف صاحب از لاهور پیشتر رفتند
و شانزدهم آن دریای راوی را عبور کرده بر کوت گوبند داس رسیدند و از روی
اخبار صحیح معلوم شد که همراه چتر سنگه در پشاور نوزده پلتن [illegible] پلتن ششصد سپاهی کم
بدین حساب یازده هزار و چهارصد سپاه شد و هشتاد توپ است و همراه جنرل کوئیشن
که برای مقابله او مامور شده است کل پنجهزار فوج از سوار و پیاده است و سی توپ
همراه دارد و صاحب مذکور آنطرف راوی عبور کرده در امین آباد مع فوج خود رسیده
است و بحکم نواب گورنر جنرل سردار چتر سنگه اطلاع کرده شد که اگر بصاحبانی که در پشاور
و هزاره و اتک بلا فوج و آلات حرب بند از طرف شما ضرر ها نخواهد رسید گلاب سنگه

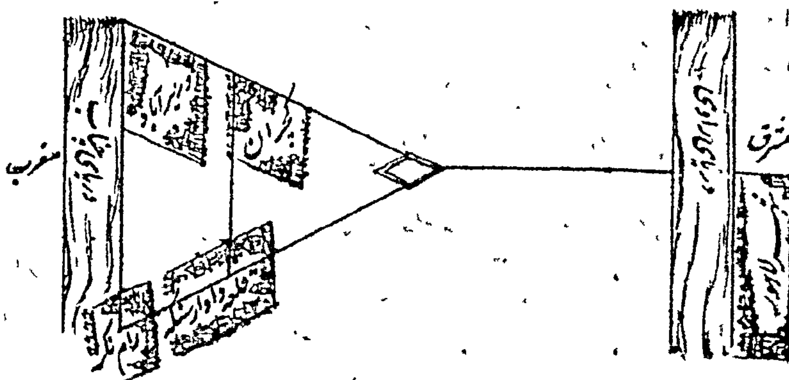
گلاب سنگه پسر شما را که در لاهور در دست ماست قتل نموده خواهد شد و حکم ضبطی اسباب
و خانهای سکهان لاهور که ملازم سرکار بوده بغاوت کرده اند از سرکار انگریزی صادر گردید
و مردم ملتان خبر شکست شیر سنگه در جنگ رام نگر که بتاریخ سوم[۳] دسمبر حال شده بود و ذکر آن
عنقریب می آید شنیده بسیار شکسته خاطر گردیدند و نیز توپهای کلان قلعه شکن که انتظار آن
در لشکر اڈورڈ صاحب که مقابل سپاه مولراج ست بیستم[۲۰] نومبر رسیدند و از آمدن جنرل
ٹھکیول صاحب در لشکر انگریزی سکهان بسیار مضطرب گردیدند و لال سنگه که با هشت ضرب
توپ و افواج بنوا از طرف مولراج برای مقابله با سپاه انگریزی آمده بود سکهان از خوف
و هراس بوقت شب از لشکرش گریخته رفتند اکنون راه دریای چناب برای آمد و رفت
افواج انگریزی کشاده است **کیفیت جنگ رام نگر که بتاریخ سوم دسمبر واقع**
شد بموجب رپورٹ کمانڈر انچیف بهادر بحضور نواب گورنر جنرل
لارڈ ڈلهوزی بهادر در خلاصه رپورٹ یعنی خبر کمانڈر انچیف اینست که بفضله تعالی
بسعی و کوشش افواج انگلشی راه دریا برای عبور کردن لشکر با دست آمد و بتاریخ
سوم دسمبر حال بر سکهان همراهی شیر سنگه و دیگر سرداران که از سرکار بغاوت کرده
بمقابله درآمده بودند شکست افتاد در فوج سکهان سی چهل هزار سپاه و بیست و هشت[۲۸]
توپ بود و بر گذرهای پایاب دریا بسیار استحکام کرده افتاده بودند و آن مقام از
رام نگر فاصله دو کروه [illegible] دمن برای فریب دادن و مشغول کردن اعدا را
بطرف خود در انجا دمدمها بسته حکم سر کردن توپها دادم چون فوج دشمن بدینطرف
مصروف شد بتاریخ سی ام نومبر از مقام پایاب هشت هزار پیاده و چهار هزار سوار و بیست و شش
ضرب توپ را بسر کردگی میجر ٹھکیول آنطرف دریا روانه کردم و در آن مقام باهتمام لفٹنٹ
نکلسن صاحب شانزده[۱۶] کشتی نیز دستیاب شدند و هرگاه شنیدم که فوج مذکور بخوبی
عبور دریا کرد و فوج حریف هم بقدر دو میل پیشتر رفت پس هم فوج خود را پیشتر روانه کردم

بر فوج پیاده تا شش میل مسافت طی کرده و بعبور پل بیه پل بسته عبور از دریا نموده
توپها را بدستور برای آن گرم آواز داشتم تا حریف از عبور افواج انگریزی مانع و مزاحم
نشد و حریف با مصروف ماند تا اینکه بتاریخ سیوم دسمبر بوقت نواخت دو ساعت بر وحصه
کلان حریف بر فوج میجر جنرل تهکیول صاحب حمله کرده توپها را سرکشانید و چنین تا یک ساعت
توپها زدند ولیکن فوج انگریزی یک توجه هم سر نشنید لیکن ایشان دلیر شده قدم پیشتر گذاشتند
و چون نزدیک بنواب رسیدند از فوج انگریزی آنقدر توپها زدند که بسیار مردم ایشان
کشته شدند و انتظام فوج آنها گسیخت تهکیول صاحب منتظر ماندکی مردم و سپ حمله آنروز
موقوف کرده بر فردا گذاشت مردم فوج جهلم سلاح خانه و اسباب جو و دا آتش زده فقط
با دو توپ از انجا بگریختند اینگاه دو رساله سواران را برای تعاقب ایشان شتافت و شنیده
شد مردمانیکه سوای فوج خالصه شریک ایشان شده بودند برخاسته رفتند از فوج انگریزی
چهل مردم مقتول و ۱۳۰ نفر مجروح کردیده اند و از طرف ثانی بسیار مردم بکار آمدند چه
فیل سواری شیر سنگه هم بدست فوج باقتاد ذاتی عبارت رپورت کماندر انچیف صاحب
و مشهور است که سکهان در جنگ شکست یافته آنطرف دریای جهلم گریخته رفتند اکنون دوآبه
چناب و جهلم نیز در قبضه سرکار انگریزی در آمده و رعایای این دوآبه بسبب یافتن امن و
اطمینان از خود اسباب رسد را در لشکر انگریزی می آرند و فوج میجر ... قلعه های بهر دارای
مفسدین سکه وغیره را منهدم ساخته بطرف دوآبه جلندهر ...ت کرده آمد و بهمیم دسمبر
کماندر انچیف صاحب بعد مظفر و منصور شدن در رام نگر معاودت نموده هشتم ماه مذکور بسیار
اسباب رسد برای لشکر تهکیول صاحب که در تعاقب لشکر شیر سنگه است بر کشتیها بار کرده
از دریای چناب فرستاد در آن زمان سه فوج سرکار انگریزی در ۳ جا گرم رزم و پیکار
بوده یکی در پشاور دوم هزاره و اتک بمقابله سردار چتر سنگه که با جمعیت کثیر از سکهان
و افغانان پنجاب که اکثر صاحبان را در محاصره داشته است دوم در ملتان با دیوان مول راج

بادیوان مولراج سوم باشیر سنگه و غالب است که قلعه ملتان زود مفتوح کردد زیراکه
فوج بنگالی نیز رسید و شیر سنگه که کمک قلعه سنگر دنیز شکست یافت اکنون پایداری مولراج
غیر متصور و دریوقت راجه مهپال پوری که قریب جالندهر است و سر سرکشی از سرکار
برداشته بود از فوج لفتنت گارڈن که فقط سه کمپنی داشت هزیمت یافته از قلعه خود
دست بردار شده خود را حواله بارلس صاحب نمود و راجه امید سنگه که بعد از حمله آنها
گریخته رفته بود نیز گرفتار شد این هر دو راجه و یک راجه دیگر در قید اند و در مدت سیزده
روز حمله باغیان پٹهان کوٹ نیز رد کرده شد و فساد کوهستانی نیز موقوف گردید یک افسر
و شش سپاهی درین معرکه از فوج سرکاری زخمی و دو کس کشته شدند گویند راجه
شیر سنگه خطی که در لاهور فرستاده بود دران پانزده وجه بغاوت نوشته است و سوم دسمبر
سردار سلطان محمد خان میجر لارنس و دو صاحبان دیگر را حواله سردار چتر سنگه کرده داد
سردار مذکور برین امر شلک تهنیت در لشکر خود سر کنانید و پانصد روپیه خود و شش هزار روپیه
اهکاران او بطریق ضیافت بخدمت میجر صاحب موصوف فرستادند صاحب مذکور قبول
نکرد رعایای پشاور ازین بدعهدی و بیوفائی که از سردار سلطان محمد خان بعمل آمده
بر قوم بارک زئی ملامت میکنند و ایبٹ صاحب که در مقام هزاره است شش هزار مردم
همراه خود میدارد و اٹک تا حال از دست برد سکهان محفوظ است و اچیت سنگه کلیان والا
کمیدان اکال پلٹن سکهان [illegible] حضور لارڈ صاحب رفته رجوع کرد و جنرل بشیا سنگه نزد نکلسن
صاحب رفته موافق شد و چتر سنگه بار دیگر محاصره قلعه اٹک کرد و نیز می گویند که چتر سنگه
بحضور لارڈ صاحب نوشته است که اگر جان مارا امان شود بحضور حاضر شده غاشیه
اطاعت بر دوش کشم معلوم نشد که ازینجا چه جواب رفت الغرض ظاهر حال سکهان
از حرکات خود بسیار پشیمان شده اند غالب است که باز قصد مقابله نکرده سرداران ایشان
در سرکار انگریزی رجوع کنند و استعفای قصور خود نمایند افسوس که این دم ناعاقبت اندیش از

از بغاوت و سرکشی اعتماد خود را بر باد دادند و کاری نکردند گویند روزی دیوان
مولراج در شواله دربار کرده مذمت سکهان بسیار نمود که ایشان لاف زنها می کنند
و بوقت جنگ میگریزند و سه سوار را که در جنگ ششم دسمبر گریخته بودند تشهیر کرد و یازدهم
دسمبر یک حصه فوج بمبئی در ملتان داخل لشکر دش صاحب کردید بدین تفصیل دو پلتن پیاده
و یک توپخانه و پانصد سوار سندهی رساله جیکب صاحب و یک توپخانه قلعه کشا و یک رساله
ملازم خاص ملکه و چونکه سامان جنگ متواتر نزد ایتث صاحب میرسد لهذا هنوز بر قلعه
اتک دست سکهان نرسیده و تا آخر دسمبر مذکور نزد مولراج بیست هزار فوج در قلعه
ملتان موجود ست و بعضی نوشته اند بخبر ار تطبیق این هر دو خبر میتواند شد که از رسیدن
افواج بمبئی و توپخانها در انجا سه حصه فوج او از خوف و هراس برخاسته رفته باشد و
اکنون فوج انگریزی حائل ست درمیان فوج شیرسنگه و ملتان لهذا امداد مولراج در
قلعه ملتان رسیدن نمیتواند و اکثری بیان صاحبان انگریز که در ملک پنجاب بودند در
اگره آمده استقامت ورزیدند و درین سال دریای جمن بسبب قلت بارش بسیار
خشک گردیده مردم در هر گذر و مقام پایاب آمد و رفت میکنند و آمد و رفت سفائن کلان تجارت وغیره
مسدود ست کشتیهای غله و آلات حرب که از اگره بطرف دیار مغربی میرفتند بدقت
و دشواری ازین دریا تا بدهلی رسیدند و از انجا آنرا بر اشتران و عرابها بار کرده
براه خشکی روانه ساختند و سیوم ماه دسمبر مذکور بخبر جنگ [illegible] سوم ماه مزبور که با شیرسنگه
شده بود و ذکرش بالا گذشته جنگی دیگر نه با وی و نه با چترسنگه بوقوع آمده و چترسنگه
قلعه اتک را محاصره کرده که توپها میزند بدان ضرر باهل قلعه نمیرسد مستر هربرث بنهایت
هوشیاری قلعه را تا حال از دست غنیم محفوظ داشته آنچنان گلع له باری بر لشکر حریف
از اندرون قلعه میکند که بر دم فوج چترسنگه نمیرسد و نواب گورنر جنرل لارد دلهوزی
از لدهیانه در سواد ملتان رونق فزا گردیدند و فوج بمبئی مع توپخانه بالکل تا بیست و دوم

تا بیست و دو ماه مذکور در ملتان رسید و مشهور ست که تا قلعه ملتان بدست افواج
انگریزی نخواهد آمد کمانڈر نچیف بهادر تعاقب شیر سنگه نخواهند کرد و بالفعل شیر سنگه در همچو جای
قلب ست که گذر فوج انگریزی در آنجا بدشواری خواهد شد و نقشه راه از لاهور
تا دریای چناب بدین صورت ست نقشه راه از لاهور تا دریای چناب



و سر کرنیل لارنس از ولایت بمقام بمبئی بر سبیل ڈاک و از انجا در بهاولپور داخل شده در
معسکر نواب گورنر جنرل بهادر حاضر خواهند کرد دیا اکنون انتظام ملک پنجاب از دست ایشان
خوب خواهد شد و بتاریخ هشت و هشتم دسمبر بوقت یازده ساعت روز بر آمده چند پلٹن
انگریز را حکم جنگ با اهل قلعه ملتان شد منجمله آن در غول راست پلٹن بیست دوم هندوستانی
و پنج کمپنی گوره از پلٹن ملکه بسر کردگی کرنیل فرینکس در غول چپ پلٹن هشتاد و دوم هندوستانی
و پنج کمپنی از پلٹن سی و دوم ملکه زیر حکم برگڈیر مارکهم صاحب و هشتم پلٹن گوره ملکه و پلٹن
سوم بمبئی هندوستانی واڈ ورڈ صاحب بر پلی که قریب شیش محل ست حمله نمود در آن
حین فوج سکه متوجه سپاه صاحب موصوف کردید و فوج بمبئی بر دیگر مقام هاد غول
چپ بر مقام رام تیرته و شوالهٔ حمله آور شد و با وجود توپ زنی سکهان غول اول پیشتر
رفته مورچال ایشان را که همان وقت تیار کرده بودند انتزاع نمود و از انجا در گڑهی مستحکم
که در آنجا قبر سانول سنگه پدر مولراج ست بلا مزاحمت در رسیدند و چون فوج قلیل کار

قریب مسجد که در قرب آن قبر شمس تبریز و دیگر بسیار قبور و عمارات خوش ساخت است
شناخت. در آنجا بسیار فقرا و مردم پیر و زنان که برای گرفتن پناه مجتمع شده بودند دیده
بایشان تعرض نمودند و در پس این مسجد گروهی از سکهان که مسلح استاده بودند از دیدن
فوج انگریزی بگریخت ولیکن گروهی دیگر از ایشان مقامی را که در ان مقدمة الجیش فوج
سرکار که قریب سی و چهل از سپاهیان زیر درختان انبوه بودند حمله کرده بگرفتند و از آنجا
عبور قصد گرفتن مقام مقبرهٔ شمس تبریز نیز نمودند در انجا جنگ شمشیر و تفنگ خوب شد مگر بسبب
حمله کردن گورهای ولایتی با سنگینها بر آنها فرار کرد و آن باغچه هم پاس شب رفته باز بدست
سپاه انگریزی درآمد و فوج بنگاله یک دمدمه بسته و پنج توپ بالای آن برده بطرف قلعه
سر کردند چنانچه در سلاح خانهٔ غنیم از افتادن گلولهای توپ دو بار آتش درگرفت و وقت
صبح از طرف قلعه گلولهای توپ که می آمدند از گل پخته بودند معلوم شد که اکنون نزد مولراج
گلولها هم نماندند و تعداد مقتولین و مجروحین آنکه از افواج انگریزی میجر گاردن از ششم پلٹن
ملکه و انسین گلس صاحب از پلٹن هفتاد و دوم هندوستانی و لفٹننٹ نیک سیند صاحب
از پلٹن نهم بمبئی هندوستانی درین جنگ مقتول شدند و از مجروحین لفٹننٹ بلی فر صاحب
از پلٹن پنجاه و دوم هندوستانی و میجر کیس صاحب از پلٹن هفتاد و دوم ملکه و لفٹننٹ
کرنیل بنس صاحب از پلٹن سی و دوم هندوستانی و انسین مکڈوکل صاحب از پلٹن
هفتاد و دوم هندوستانی و لفٹننٹ هل صاحب انجنیر و [illegible] از پلٹن دهم ملکه مقتول
و پنج شش مجروح شدند و برای حمله کردن بر رام تیرته که در انجا دمدمه بسته لفٹننٹ
تامسن صاحب با دوازده سپاهی رفته بود از انجمله یک مقتول و هفت مجروح شدند و
صباح بیست و نهم دسمبر مذکور از هر دو طرف شلک بندوقها بر یکدیگر خالی میکردند سکهان
می خواستند که فوج انگریزی بر شهر متصرف نگردد و از مقام محاصرهٔ افواج انگریزی توپها
را بر فاصلهٔ هشتاد گز میبردند و از ضرب گلولها دیوار قلعه را رخنها می نمودند و ازین طرف

بود ازین طرف توپها را زود زود سر میکردند و از طرف حریف بدیر زیرا که در قلعه
گلوله اندازان کم بودند یک کس کار ده کس میکرد و از گلولهای اینطرف اندرون
قلعه بسیار نقصان میشد و فوجیکه در تعاقب شیرسنگه بود در پنج حصه منقسم ست یک[۱] لشکر
زیر حکم میجر تهیوگل صاحب در مقام کاهیله دوم[۲] بسرکردگی جنرل کیمل صاحب از کاهیله
براندک فاصله سوم[۳] لشکر کمند رنجیت بهادر در موضع چتولیه چهارم[۴] تابع برگدیر پی صاحب
که فوج رامنگر ست پنجم[۵] لشکر برگدیر پوپ صاحب در وزیرآباد و پلهای مستحکم بر دریای چناب
جهت عبور عسکر انگریزی بدین استواری بسته شدند که ارابهای اسباب از بالای
آن رفتن توانند گویند دوست محمد[۴] خان رئیس کابل بسردار چترسنگه نوشت که میجر لارنس
را که برادرم سردار یار محمد[۵] خان حواله شما کرده است باز تفویض بوی نمائید زیرا که
در خاندان ما ازین حرکت بسیار بدنامی خواهد شد و از اخبار صحیحه معلوم شد که در رمضان
سنه ۱۲۶۴ هجری محمد[۵] شاه پادشاه ایران فوت کرد و بجای وی پسرش نصیرالدین شاه پادشاه
ایران گردید و آنچه مشهور شده بود که عمل پادشاه روس در ایران خواهد شد غلط
محض ست گویند در سلح خانه کلان قلعه ملتان از گلوله توپ بم آتش افتاد و وقت پریدن
مکان آوازی مهیب مثل رعد شد و گرد و غبار بسیار کرده رفته جنرل وش دا اشرفی
گلوله اندازی که او شست بسته گلوله بم را در ان سلح خانه زده بود انعام داد و مردم
اشرفی افسر او بر و بخشید مشهور ست که بسیار سردار و مردم مع مال و اسباب همراه سلح خانه
پریدند و سوای آن بسیصد مردم که بر سقف آن بودند هلاک گردیدند درین سلح خانه هزار
من باروت و دیگر ساز و سامان و آلات حرب بسیار بود همه نقصان و ضایع شد و سوای
آن بروز دیگر در گوشه غله نیز از گلوله بم آتش افتاد و روشنی آن در لشکر انگریزی همه تمام شب
ماند و چون روغن گاو و روغن چراغ در ان گدام بسیار بود لهذا روشنی آن تا دور دور رفت و دیده
معلوم میشد بالجمله دوم جنوری سنه ۱۸۴۹ عیسوی شهر ملتان در قبضه افواج انگریزی درآمد

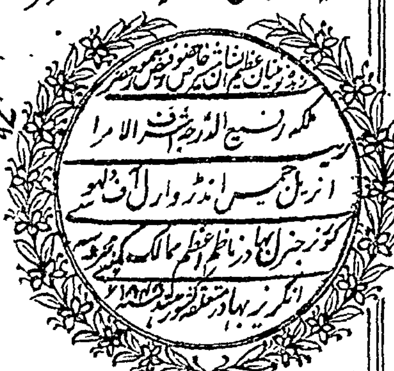
و با مردم شهر جنگ عظیم شد و بند و سنگه سردار که اگنیو صاحب را از دست خود کشته بود قتل کرد
و سوای او شام سنگه و دیگر سرداران و بسیار مردم سپاه مولراج بقتل رسیدند و بوقت
شام چون اسباب غارت شهر جمع شد از انجمله بیست و پنج فیل و بسیار اسپ و گاو و اقسام
اجناس بود و قریب پنج لک روپیه را غله که در شهر بود بسوخت و مهاجنان شهر پانزده
لک روپیه دادن قبول کردند بشرطیکه این شهر از غارت و تاراج محفوظ باشد مگر تا آنوقت
منظور نشده بود و هرگاه شهر در قبضهٔ افواج انگریزی در آمد بسیار مردم سپاه از قلعه فرار کرده
رفتند و مشهور شده بود که دوست محمد خان تا مقام علی مسجد رسید و پسران و عزیزان خود
را پیشتر روانه کرده حکم داد که تا سردار چتر سنگه میجر لارنس را حواله شما نکند او را نظربند دارند
تا در قلعه اتک رفته پناه نگیرد و چتر سنگه در جواب آن بدوست محمد خان گفته فرستاد که بودن
صاحب موصوف نزد من و شما برابر است گویند غرض طلب کردن خان مذکور میجر لارنس را
آن بود که از وی قصاص محمد اکبر خان پسر خود که او را صاحب مذکور زهر داده کشته بود
بگیرد و اینهم شهرت یافته بود که چتر سنگه افغانان درانی را در پشاور مسلط ساخته بود
ایشان از سکهان بخوف و خطر شده در پشاور بی تکلف گاوکشی کردند و یکمقام در باب
دوست محمد خان روایات مختلف اند نزد بعضی آنست که سکهان صوبهٔ پشاور و قلعه اتک را بدو
دادند بدین شرط که او مدد ایشان کند و سر هنری لارنس دوم جنوری انگلیسی در سند
و از سند در بهاولپور رسیده دو مقام کرده بتاریخ ششم در فیروزپور رسید و از آمدنش اطلاع
نواب گورنر جنرل بهادر نمود و بعد توقف چند ساعت روانه لاهور گردید و بتاریخ نهم
آن داخل آنجا شد و هرگاه دیا بخش وکیل که از وقت سانول سنگه رفیق مولراج بود برای
عرض کردن عذر تقصیرات او بخدمت وی صاحب حاضر شد و صاحب موصوف پرسید
که نزد تو وکالت نامه مولراج هست گفت ندارم صاحب فرمود جواب با صواب معروضات
شما این است که دیوانجیو خود را تفویض سرکار انگریزی کرده و بند و بست نامبرده دیوان

نشان سفید بود معلوم گشت که دارنده او ایلچی دوست محمد خان است بسبب سازش افغانان
قلعه اتک بر آن متصرف گردید و بتاریخ دهم جنوری کرنیل لارنس در لاهور رسید با مهاراجه
دلیپ سنگه ملاقات کردند و بموجب اشتهار نواب گورنر بهادر که مورخه بیست و هم جنوری سنه
مذکور بود معلوم شد که بتاریخ سیزدهم ماه مذکور فوج انگریزی شیر سنگه را که قریب دریای جهلم
بود شکست فاحش داد و فوج او را گریزانید باید که در چهاونیها برای تهنیت این فتح
شلک شود پانزده ضرب توپ سکهان و دیگر اسباب ایشان بدست افواج انگریزی افتاده
و منجمله غنیمت شهر ملتان هشت هزار روپیه قیمت دواب و بعد فروخت خیمه و خرگاه و چیزه
قریب بیست هزار روپیه خواهد بود و بیشتر از شهر در قلعه از لشکر انگریزی آنچنان نزدیکتر بوده
بودند که مردم قلعه نقب زده دیده بروی تلنگ سرکریه مذکور محفوظ ماندند و افغانان همراهی دوست محمد خان
بر قلعه اتک بسبب سازش افغانان متعینه قلعه متصرف شدند و بر ننگ و ناموس سکنه قلعه
دست اندازی کردند هر چند چتر سنگه مانع آمد مگر نشنیدند ازینجا ثابت شد که درمیان
افغانان و سکهان صفا و اتحاد نیست گویند در جنگ تاریخ سیزدهم جنوری که با شیر سنگه
شده بود فوج انگریزی بروی فتحیاب گردید بسیار کس از فوج مذکور خسته و کشته شدند
سیزده افسر مقتول و سی و سه مجروح شدند و سر کرنیل لارنس یازدهم جنوری در لشکر
کمانڈر انچیف بهادر داخل شد و از شروع فبروری سال مذکور بجای مستر کریری صاحب
باز بر زیدنشی لاهور بدستور سابق بحال و مامور گردید و در جنگ سیزدهم که مشهور بجنگ
چلیان است بسبب کثرت بارش مهلکه عظیم در لشکر انگریزی واقع شد که بدان سبب
بیست و دو افسر انگریزی جان بحق تسلیم کردند و یکهزار و ششصد سپاهی مجروح و
یانصد و شصت مقتول گردیدند لیکن سپاهیان انگریزی بر توپخانه حریف رفته سی و چهار
توپ بهار امیخ زده بیکار کردند چند هزار از سکهان کشتند و هشت کس سکه زخمی را در دارالشفای
سرکاری آوردند و سپاه انگریزی آمده در قریب تر قلعه ملتان شده اند که سنگی و یا خشتی که

از فصیل قلعه میریزد بر پای سپاهیان می افتد و پنجاه کس سپاهی مولراج بخوف جان خود
را حواله میجر اڈورڈ صاحب نمودند و زبانی ایشان معلوم شد که همگی هزار کس سپاهی
نزد مولراج باقی مانده اند و سبب قتل شدن گوله اندازان سرکاری در جنگ چلیان
این شد که بسبب نفهمیدن کلام افسر خود دران معرکه رزم یک رساله انگریزی پشت
بطرف توپخانه خود کرده باستاد لهذا توپ شان بند شد فوج حریف از طرف دیگر آمده
گوله اندازان را قتل کرد و لیکن درین جنگ بسیار برادران و برادرزادهای شیر سنگه
نیز کشته شدند و بتاریخ بیست و دوم جنوری سنه حال دیوان مولراج بلا قید
شرائط جان بخشی خود را حواله دش صاحب نمود و همه مردم که در قلعه همراه او بودند
آمده سلاح را نگشودند و حواله سرکار نمودند و بوقت رسیدن این خبر نواب گورنر جنرل
بهادر چنان اشتهار مرقومه بیست و پنجم ماه مذکور از مقام کهوجاری فرمودند که برای
آگاهی کونسل و تمامی خواص و عوام این اشتهار داده میشود که هرگاه از گلولهای توپ
چندان رخنه در دیوار قلعه ملتان افتاد که قابل یورش سپاه گردید و سپاه انگریزی
عزم بالجزم برای حمله و یورش کردن اندرون قلعه نمود دیوان مولراج بمشاهده
این حال مع مردم همراهی خود خویشتن را سپرد سرکار انگریزی کرد لهذا حکم شد که در
کلیهای کلان بیست و یک صدای توپ بطریق شلک تهنیت سر شوند و صورت
سپرد کردن دیوان جیو خود را در سرکار بدین طریق شد که بیست و یکم جنوری یک وکیل
مرد پیر که چند بار در لشکر انگریزی آمده بود مع یک کس دیگر که نسبیه مولراج و لعمر
پنج سال بود حاضر شده بحضور دش صاحب عرض کرد که فردا دیوان مولراج نیز
زنهار خواه در سرکار عالی خواهد شد و فردای آن بیست و دوم جنوری دو دو و
چهار چهار کس سپاهی از محصورین قلعه آمده سلاح خود را در کمپ سرکار نهاده پناه
جویان خواستند بوقت شمار معلوم شد که سه چهار ده هزار سپاهی بودند و قریب دو هزار

و قریب دو هزار مردم هیرو هلاک و بعد مولراج بسواری اسپ برفاقت چند سوار از
سرکاری از قلعه بیرون آمد و همان ساعت یک پلتن گوره با دو پلتن هندوستانی در قلعه
رفته تسلط نمود و بهر چهار طرف پهره سپاهیان معتبر و مامور گردیدند تا مردم فوج و غیره
اسباب قلعه را تاراج نکنند تا هم بسیار کس اسباب را در خندق قلعه انداختند و رفیقان
شان برداشته بردند قلعه ملتان بسیار مستحکم بود و فصیلهای آن بلند و خندقش تا سی فٹ
عمیق ست مگر از صدمات گلولها جا بجا شکسته شد و مثل خرابه و ویرانه نمود و درین
شک نیست که اهل قلعه تا بقدور از توپها با افواج انگریزی خوب جنگیدند و بهر کاه فصیلهای
قلعه بضرب گلولها شکسته مثل غربال شد و قریب بود که افواج در قلعه از راه رخنها داخل
شوند مولراج و همراهیانش مجبور شده خود را حواله سرکار نمودند و تمامی مردم قلعه را
اسیر کرده در کمپ اڈورڈ صاحب فرستادند الا مولراج را قریب دش صاحب در خیمه
فرود کردانیدند و عیال و اطفال او در قلعه بحفاظت سپاهیان سرکاری مقیم شدند
تاکید ست که کسی سپاهی پهره واله در زنانه او رفتن نیابد و در مقام خزانه پهره گورهای
ولایتی مامور گردید و چهل توپ از قلعه بدست آمد و بر میگزین و سلاح خانه پهره سپاهیان
هندوستانی مقرر شد و باشندگان آنجا خصوصا قوم کهتری بسبب تعدی و غارتگری
افغانان جلای وطن اختیار نمودند قوم افغان سخت ظالم و سنگدل بدتر از سکهان است
که برای تسلط چند روزه [illegible] با انواع [illegible] نموده ملک را ویران کردند و لاش اگنیو
صاحب و اندرسن صاحب که در ملتان مقتول شده بود نبش کرده بجای دیگر در قلعه
با عزت و احترام مدفون ساختند و تاریخ قلعه ملتان از مستر طامسن ولیم بیل صاحب مؤلف
کتاب مفتاح التواریخ اینست تاریخ تعمیه بسال عیسوی نظم مولراج چو شد منهزم و بی دلی برید
منصوری و اقبال با انگریز میسر شد تاریخ ز هاتف پی این فتح چو پرسیدم او با دل
این گفت که ملتان مسخر شد تاریخ تخرجه بسال هجری ایضا از صاحب مذکور نظم

چو شد مفتوح قلعه سخت ملتان + واندر قید شد ملراج نادان + زبهر گوهر تاریخ هجری
دل من شد به بحر فکر غلطان + شکستم فرق و با دیوان ملراج + بدل گفتم مبارک فتح
ملتان + و دیوان مولراج از ملتان اسیر شده بطرف لاهور رفت و گلاب سنگه خواست
که مدد فوج انگریزی کند منظور شد و کننگم صاحب انجینیر سپه سالار فوج گلاب سنگه شد مذکور بند
گلاب سنگه بعد فتح ملتان ترسیده اراده مدد افواج سرکاری نمود و لفتنت بوئی صاحب را
که همراه میجر لارنس در قید چتر سنگه درآمده بود شیر سنگه نزد خود داشت و صاحب مذکور
باجازت شیر سنگه در کمپ کمانڈر انچیف بهادر برای بیست و چهار ساعت آمده باز مراجعت در
لشکر سکهان نمود زبانی صاحب موصوف است که همراه شیر سنگه مردم بسیارند ولیکن هیجده
هزار سپاهی جنگی ست و هفتاد توپ دارد و خود سکهان میگفتند که در جنگ چلیان که بتاریخ
سیزدهم جنوری شده بود از طرف ما یکهزار و دو صد سپاهی کشته و دو چندان آن مجروح
شد و بعد این شکست بسیار مردم فوج او نوکری گذاشته میرفتند و آنچه باقیند خواهان صلحند
زیرا که بشنیدن حال شکست ملتان دل ایشان شکسته گشت پوئی صاحب مذکور میگفت که مارا
حریف ضرری نرساند **نقشه مهر** نواب گورنر جنرل بنگاله تا مردم در نوشتن خطاب غلطی نکنند



[illegible]

پلٹن و رساله که در جنگ چلیان بسیار نقصان و صدمه عظیم برداشته است برای درستی
سامان و هم بجهت آرام کردن در لاهور رفت و بجای آن فوجی دیگر در جنگگاه مامور گردید
و نواب گورنر جنرل از راه مزید قدردانی حکم نافذ فرمودند که تمامی مال و اسباب نقد که

که از قلعهٔ ملتان بدست سرکار آمده است برابر تدریج سپاهیان که شریک جنگ بوده‌اند
حسب مدارج قسمت نموده شود و مال و اسباب اهل شهر که در سرکار ضبط است بدون دادن
سیزده لک روپیه واپس نخواهد شد و بالتحقیق معلوم شد که لاش مستر اگنیو و مستر اندرسن
که بی ترتیب مدفون بودند از قبور برآورده دیدند که سرهای ایشان با ابدان شان بدستور
بودند و آنچه مردم میگفتند که سرهای ایشان را بر دروازهٔ قلعه آویزان کرده اند غلط محض است
و نیز مسموع میشود که خطوط نوشته این هر دو صاحبان که بعد مجروح شدن و قبل از
قضا کردن بدین مضمون نوشته بودند که در قتل مایان قصور مولراج اصلا نیست در دست
نامبرده اند اگر این امر راست است مولراج در قصاص صاحبان مذکور قتل نخواهد شد و نیز
مردم میگویند که نزد دیوان مولراج خطی دیگر مهری دربار مهاراجه دلیپ سنگه بدین مضمون
موجود است که شما با سرکار انگریزی بجنگید و مستعد حرب و پیکار باشید دیوان جیو میگویند
که بوقت روبکاری بحضور گورنر صاحب در پیش خواهم کرد و هرگاه میجر ادور صاحب در قلعه
ملتان رفته تلاش خزانه و اسباب نمود در بعض جا انبار پارچهٔ ریشمی را یافتند و در بعض مقام
غله و روغن گاو از وقت ساونول سنگه فراهم بود و در جائی نیل و افیون بسیار بدست آمد
و قریب سه چهار لک روپیه مال و اسباب بسبب پریدن سلاح خانه و غیره مکانات ضائع شد و سوای
اسباب مذکور در دار الضرب اشرفی و روپیه بسیار بود و شمشیرهای ولایتی قیمتی و دیگر اسلحه و آلات
حرب را حسابی نبود [illegible] قلعه از لاشهای مردم و دواب و اقسام اسباب معمور و هنوز
سه چهار کرور روپیه را اسباب دران قلعه مخفی است و حال آن بجز مولراج کسی را معلوم
نیست و مولراج اگنیو صاحب و اندرسن صاحب را کفن از دوشالهای نفیس داده
بود اکالیان آن کفن را از قبور بدزدیدند و چون او را حال نباشی شان معلوم شد از کفن
پارچهٔ سفید داد و یک جسد و قدری مروارید قیمتی سه لک روپیه نیز برآمده و دست صاحب هر دو
اجازت نواب گورنر ملاقات با مولراج نکرده حکم شد که تا اخراج کل بارود از قلعه هر دو برادر

وعیال مولراج را از قلعه بیرون نبردند و بسیار مردم زر و جواهر و اسباب قیمتی را جا بجا بیرون
قلعه مدفون ساختند اکنون از قلعه رانی می برآید و از نزد یک کس که از قلعه بیرون میرفت تقدّ
هفت هزار روپیه طلا برآمده و با وجود چوکی و پهره بسیار مال را مردم قلعه و فوج تصرّف
نمودند روزی اڈورڈ صاحب از دیوان مولراج استفسار کردند که منجمله اسباب شما
که ضبط شده است خواهش هر چیز که داشته باشید ظاهر کنید دش صاحب آنرا بشما مقرر
خواهند داد مولراج هیچ جواب نداد هرگاه مکرر پرسیدند گفت سه چیز البته درکار دارم
۱ یکی پوتهی مذهب خود ۲ دوم چند تصویر فرانسیسی ۳ سوم کتاب طب که دران نسخه جهت دفع هر قسم
تپ هستند حلیه مولراج صاحبان بدینصورت نوشته اند عمرش سی و سه سال قدمی آمد
قد دراز بقدر پنج فت و هفت انچ دست و پا کوتاه رنگ سانولی یعنی گندمی چهره متوسط بلند
پیشانی فیل چشم سنجیده وضع مگر زحمت و عبوس صاحب غیرت و حیا وقت برآمدن
از قلعه در لشکر انگریزی بر یابوی خوبصورت سوار و بر زین یابو پارچه سرخ ابریشمی مفروش
بود و لباده ریشمی نارنجی در بر و دستار رنگین بر سر داشت و در عقب او یک افسر او
بود و بهر دو طرف او یک یک گوره سپاهی بود و میجر ایڈورڈ صاحب بر دست راست او
بودند و بظاهر هیچ نمودی نداشت نه با کسی سخن کرد و نه صاحب سلامت نمود و
بهر دو طرف افواج انگریز را بنظر خشم می دید ولیکن شکنی بر جبین نمی آورد و از مضمون
خط لاهور معلوم شد که فوج شیر سنگه از دریای چناب عبـ[illegible] در مقام وزیرآباد مقیم
ست ظاهرا قصد لاهور دارد لهذا بهر طرف شهر لاهور دمدمها بسته اند و آلات حرب از هر
جانب جمع کردند و بیبیان صاحبان عالیشان و سپاهیان گوره مع اطفال از چهاونی
انارکلی در قلعه لاهور رفتند در چهاونی مذکور فقط سپاه جنگی مجرده ماند و این هم میگفتند که شیر سنگه
اول برامرت سر و جلندهر تاخت خواهد کرد و کمند رچیف در تعاقب او سرگرمند و جنرل
دش برای کمک کمندر چیف مامور شدند و بتاریخ پانزدهم فبروری فوج کمندر چیف

فوج کمانڈر انچیف از چلیان واله روانه شده قریب به بسو گری رسید و برای حفاظت شهر لاهور
نصف پلتن گوره و چهار پلتن هندوستانی و یک رساله سواران و یک تپ گوله انداز ان
اسپی و یک توپخانه موجود است و رساله چهاردهم بر کناره راوی افتاده است و این رساله
محافظت راهی میکند که از معبر گنگر تا شادره که از وزیرآباد تا امرتسر رفته است دیوان
مولراج را بعد بردن در لاهور در گوبندگره فرود کنانیده اند و از لشکر شیر سنگه خبر رسید
که در لشکر او قریب یک لک مردم از سپاهی و بازاری فراهم است روزی شیر سنگه از راه
لاف و گزاف در میان لشکر خود بدروغ ظاهر کرد که ما کمانڈر انچیف را شکست داده ایم و غالب
آمده ایم لهذا فوج ملتان محاصره آن گذاشته برای کمک کمانڈر انچیف آمده است و چون
شصت هفتاد مردم ملتانی که در لشکر شیر سنگه رفته بودند بیان حال فتح شدن قلعه
ملتان در سرکار انگریزی نمودند واویلا در لشکرش افتاد و دو پلتن تقاضای تنخواه
همان ساعت کردند و چون نیافتند بطرف مونک برخاسته رفتند و بتاریخ شانزدهم
فروری میجر لارنس که نزد شیر سنگه نظربند بود نزد جارج لارنس اول در لاهور آمده پس بعد
بحضور نواب گورنر جنرل رفتند بعضی گویند برای سوال و جواب مصالحه شیر سنگه آمده اند
و نزد بعضی اوشان از ایلچی گری شیر سنگه انکار کردند و بعد هم فروری کوچ افواج انگریزی
از سعدالله پور تا شش میل پیشتر شده در مقام کنجه مقیم شد و کمانڈر انچیف بهادر در آنجا حکم
داد که مردم فوج احمال و اثقال کم کنند چنانچه برای ذات خود خیمه مختصر و چند شاگرد پیشه
بقدر ضرورت همراه گرفتند و نیز فرمود که در یک خیمه دو دو صاحب بوده اسباب و مردم
خدمتگار را کم کنند چنانچه بدین تدبیر تخفیف هشت هزار شتر گردید و نیز حکم شد که هر سپاهی از
روز کوچ آذوقه پنج روز همراه گیرد و بتاریخ هفدهم فروری لشکر بلدوی صاحب داخل
کمپ کمانڈر انچیف بهادر شد و نیز درین تاریخ مارکهم صاحب چیل کشتی را بقبض خود درآورد
و بتاریخ هیجدهم ۱۸ ماه مذکور لشکر کمانڈر انچیف بقدر چهار و نیم میل پیشتر رفت و فرق در میان آن

فوج شیر سنگه بقدر شش میل مانده و فوج شیر سنگه از گجرات بفاصله یک و نیم میل افتاده بود
و دارکهم صاحب نیز عبور از چناب کرده قریب کمپ کمندر انچیف شد الغرض بتاریخ هجدهم ۱۸
ماه مذکور در لشکر کمندر انچیف پانزده هزار سپاه و هشتاد توپ بود و میجر لارنس را دیگر
رخصت گرفته در لشکر کمندر انچیف آمدند و خریطه خطوط ڈاک را که مردم او غارت کرده بودند
نیز همراه لارنس صاحب فرستاده داد و تفصیل اسباب که از تکیه کلان مولراج برآمده بود
امیست طلا ۲۰ انار کنگن مرصع یکزوج شمشیر بیش قیمت یک قبضه مالای مروارید سه سلک
کنار قیمتی میکنند و در شهر ملتان نه هزار و دوصد عمارت عالیشان بشمار آمده و برای
واگذاشت شهر زری مقرر گردیده است و جنرل کورٹ لیند صاحب ناظم ملتان مقرر
شدند و بهجدهم فروری قبائل مولراج را در مکان امیرجان فرستادند و از خزانه بیشمار
بسیار مال و اسباب برآمد و بحکم چند کارندهٔ مولراج نیز گرفتار شد و قلعه چرن نیز در قبضه
سرکار درآمد و حال جنگ گجرات را که جنگ اخیر سکهان است و در آن شکست فاحش بشیر سنگه
و دیگر سرداران سکه افتاده بدین صورت بیان کرده اند که از نه ساعت روز برآمده
جنگ فیما بین شروع شد و تا سه ساعت از هر دو طرف برابر توپهای افواج یکدیگر
زده میزدند و خورد قیامت آشوب و دو افسر توپخانه انگریزی و یک افسر رساله
چهاردهم ۱۴ و یک افسر پلتن دوم پیاده کشته شدند و سه افسر و چهارم کاک صاحب
بحکم اجنت زخم برداشتند و قریب دو نیم صد سپاهی مقتول و مجروح گردیدند
و بست و هشت ۲۸ توپ مخالف بدست فوج سرکاری افتاد و افواج انگریزی از
سوار و پیاده و توپخانه درین رزم و پیکار جانفشانی نمودند که قابل تحسین و آفرین است
و نیز در بعض چهل توپ غنیم بدست آمدند و شیر سنگه مع سپاه خود تمامی اسباب خورد و نوش
را گذاشته خود در گجرات پناه گرفت و مردم او هر طرف که راه یافتند بگریختند
و کمندر انچیف با رساله های سواران تعاقب ایشان نمودند و شیر سنگه را از گجرات نیز گریزانیدند

نیز گریزانیدند و افغانان همراهی او چهار بار بر دمدمه های کمند رنجیت حمله کردند و هر بار
شکست یافته منهزم گردیدند مضمون اشتهار که نواب گورنر جنرل بهادر
مورخه ۲۴ فروری سنه ۱۸۴۹ عیسوی از کمپ فیروزپور داده اند
از روی چتهی کمند رنجیت بهادر معلوم شد که بتاریخ بیست و یکم فروری سنه مذکور غلبه و
فتح نمایان بر سکهان آنچنان شد که کمتر شده باشد و انجام این ظفرمندی در سرکار انگریزی
منتج بفوائد کثیر شد کمند رنجیت می نویسند که دیروز لشکر مارکهم صاحب و دنداس صاحب
که از ملتان آمده بود ملحق معسکر اینجانب شد و با همه را همراه گرفته از ترکور بطرف شاه دوله
کوچ کردم و بوقت هفت ساعت روز برای حمله کردن بر مخالفین روانه شدم و بعد
دو ساعت ایشان را شکست فاحش داده بر تمامی خیام و اسباب و جمله آلات حرب
و توپهای ایشان متصرف شدیم و هنوز شمار توپها و اسباب خوب معلوم نشده زیرا که
تا دوازده کروه اسباب ایشان بوقت گریز میماند یعنی در جای توپها را گذاشتند و در
مقامی گولی و بارود را از حالت اضطرار انداختند و نقصان فوج ما بسیار کم شد فقط سه صد
کس از فوج انگریزی کشته و خسته شده باشند چه با شصت هزار مسلح که نزد ایشان شصت
توپ بود مقابله کردن و از مقام استوار ایشان مضمحل ساختن و گریزانیدن دلیل است
بر قلت نقصان فوج سرکاری بخلاف مخالفین که ایشان را از جان و مال بسیار نقصان شد
تفصیل آن متعاقب [illegible] وقت تمام شد مضمون چتهی کمند رنجیت و از خطوط انگریزی
معلوم شد که جنرل گلبرت برای تعاقب مخالفین مامور گردیدند و قریب شش هزار از سکهان
مقتول و مجروح گردیدند و از فوج سرکاری بجز دو صد و شصت مردم مقتول و مجروح
نشده باشند و افسران نیز بهمان قدر که بالا مرقوم گردید زیاده بکار نیامدند و هر گاه کمند رنجیت
صاحب بر اعدا مظفر و منصور شده در کمپ خود تشریف آوردند بر حسن انتظام و خوش تدبیری
ایشان مردم لشکر از صغیر و کبیر به ثنا و صفت جناب سپه سالار ممدوح رطب اللسان گشتند

مردم دیرینه سال در لشکر انگریزی میگویند که با وجود کثرت فوج غنیم و داشتن توپها
و دیگر آلات حرب بودن در مقام مستحکم و استوار این چنین فتح سرکار انگریزی که بروی شده
شاید در کدام مهم هندوستان نشده باشد و درین جنگ که مشهور بجنگ گجرات شد اکرم خان
پسر دوست محمد خان که سرکردگی درانیان شریک شیر سنگه بود کشته شد و بسیاری توپهای غنیم
از صدمه گلولهای توپخانه انگریزی از عرابها افتاده بر زمین ریخته بودند و میدان صف جنگ
از لاشهای کشتگان و زخمیان معمور و گلگون بنظر می آمد و بقدر چهل و سه توپ با عرابه بدست آمدند
و امید بدست آمدن دیگر توپها نیز هست و منجمله این توپها دو توپ پلتن دو بودند که سابق بدست
غنیم افتاده بودند و ده گوره ولایتی مقتول و یکصد و چهل کس از ایشان مجروح گردیدند
و فوج غنیم منتشر گشته بسه جانب گریخت یک گروه بطرف بمبر و دیگر بجانب جهلم رفت
و لشکر جنرل گلبرت بطرف دینگی و کنپویل صاحب بطرف بمبر نهضت نمود و سردار چتر سنگه
که درین معرکه بود زخمی شد

نقشه جنگ و صفوف بندی و

وضع توپخانه و رساله

بد نصیبوت بود

پنج توپ سه بلتن دو توپ یک بلتن سه توپ بلتن شش توپ کلان یک بلتن سه توپ دو بلتن هشت توپ کلان دو بلتن چهار توپ سه بلتن چهار توپ سه بلتن پنج توپ

سه بلتن

سه بلتن

یک بلتن

پنج توپ

یک بلتن

پنج رساله سواران

رساله

سه بلتن

شش توپ

شش توپ

رساله سواران

یک بلتن

ومیجر سکوت صاحب انجنیر مبنی قلعه ملتان را باز آراسته می کنند که جنگی کردد و مکانات اندرا از سرنکها می اندازند
وانبار خاک را بر داشته شهر و قلعه را صاف و رخنهای دیوار را که بضربات کلولهای توپ کلان شده بودند
بند میسازند و توپها بالای فصیلهای قلعه نصب میکنند و دو پلتن هندستانی هم دران قلعه خواهند شام سنگه
رام سنگه برادران مولراج حفاظت عیال او میکنند گویند دربای گنده نخیف بیاد زخمی خفیف شد اخبار نویسان
چلیان نوشته که دوست محمد خان بسردار یوسف زئیان پشاور نوشته بود که فوج را
جلد تیار کرده نفرستد و سردار چتر سنگه هشت هزار روپیه بجانب مذکور فرستاده است و این سنگه
سپه سالار سابق مولراج را که از مدت باغی بود گرفتار کرده در لاهور بردند و پا بجولان
کردند و اکنون که نزد سکهان توپ باقی نمانده است بر دریای جهلم اجتماع کرده باز قصد
جنگ میدارند و می گویند که نزد ما توپ نیست با شمشیر خواهیم جنگید مضمون اشتهار سر لارنس
رزیدنت لاهور حسب الحکم نواب گورنر جنرل که برای جمیع سرکشان و همراهیان لشکر سکهان
نوشته اند اینست که همه مردم همراهیان لشکر سکهان سوای سلطان محمد خان باید که رفاقت
سکهها را گذاشته بیایند و هر که در سرکار انگریزی درینوقت رجوع نخواهد کرد مجرم سرکار
خواهد شد و کسانیکه سلاح خود را سپرد سرکار خواهند کرد ایشان اجازت رفتن جاهای خود در عمل
سرکار انگریزی خواهند یافت و جاگیرداران از جاگیر خود خارج نخواهند شد و حاجت روایی
ایشان خواهد کرد بدین شرط که بمجرد شنیدن این اشتهار خود را در افواج سرکاری رسانند
و بیستم فروری دیوان مولراج را بسبیل ڈاک در لاهور آ[illegible] در شهر بر فیل سوار کرده
در مکان بی بی چند کنور فرود کنانیدند و از پیشتر در آن مکان بندوبست و پهره گورهای قرابینی
بود و بعد از روز کرنیل لارنس و میجر لارنس هر دو نزد مولراج رفته و چیزی گفت و شنود کرده
برای دیدن گلاب سنگه پسر چتر سنگه که در لاهور مقیدیست رفتند و شیخ امام الدین را خطاب بهادری
عطا شد و سوای هفت هزار روپیه جاگیر سابق پنجهزار روپیه را جاگیر دیگر یافت و بتاریخ هشتم
مارچ سردار چتر سنگه و شیر سنگه و دیگر سرداران باغی سکهان خود را حواله میجر منکشن صاحب بهادر حسب

گورنر جنرل بهادر در مقام راول پنڈی نموده اطاعت سرکار را قبول کردند و دوست محمد خان
از پشاور بطرف جمرود گریخته رفت و جنرل گلبرٹ صاحب که در تعاقب سرداران سکهان
گریختگان رفته بود محنت شان ثمره خوب داد که سرداران مذکور بتنگ شده خود را
حواله سرکار نمودند اگرچه افواه شده بود که راجه گلاب سنگه بسبب دادن زهر قضا
کرده است بعد از چند روز معلوم شد که این خبر غلط محض است هنوز او زنده و با
سرکار انگریزی بدستور موافقت دارد و سرداران مذکور بیست و دو توپ را که داشتند
حواله سرکار نمودند و نیز چتر سنگه و شیر سنگه میجر لارنس و میم ایشان را و لفٹنٹ بوی صاحب
و لفٹنٹ هربرٹ و مستر طامسین و بی بی ایشان را که در نظربند رها کرده در لشکر انگریزی بحفاظت
تمام رسانیده دادند پس اکنون جنگ با سکهان تمام شد و جنرل گلبرٹ تعاقب دوست محمد خان
که چند روز در آن اطراف توقف کرده بود نمود اگر افغانان دره خیبر که طامع زر هستند
بطمع یافتن زر از سرکار انگریزی او را گرفتار کرده حواله سرکار انگریزی نمایند عجب نیست
و اکنون که مهم سکهان تمام شد زود لام افواج انگریزی خواهد شکست و صاحبان کرنیل
کپتان برای تجویز چهاونیهای افواج انگریزی بجانب یسار دریای جهلم زمین را پیمایش
میکنند و نواب گورنر جنرل بعد نوشتن مبارکباد این جنگ بکمانڈر انچیف ایما فرمودند که هنوز
جنگ قائم است و فساد برپا تا فتح تمام پنجاب آنوقت خواهد شد که هرگاه دوست محمد خان و افغانان
کابل که برای مدد سکهان آمده بودند از اتک پشاور خارج شوند و یا مغلوب و مستاصل گردند
بمجرد رسیدن این نوشته فوج انگریزی بجانب اتک و پشاور برای خارج کردن افغانان
روانه شد گویند دوست محمد خان با مردم همراهی خود و سلطان محمد خان برادر بمجرد داخل
شدن لشکر جنرل گلبرٹ از پشاور بگریخت و بسیار زر بخیبریان داده صحیح و سالم بدر رفت
و نیز بموجب حکم نواب گورنر جنرل بهادر بتقریب رجوع کردن سرداران سرکش سکهان
در چهاونیهای کلان شکستهای نفیت سر شدند و اکنون منظور عالیان سرکار انگریزی آنست

آنست که برحسب مضمون عهدنامه سابق که در عهد گورنری لارد هاردنگ گورنر جنرل [illegible]
که فیما بین سکهان و سرکار انگریزی شده بود که اگر ثانیاً سکهان باز با سرکار قصد جنگ خواهند کرد
ملک پنجاب را از دست ایشان انتزاع نموده خواهد شد عمل دخل سرکار در تمامی ملک پنجاب
گردد لهذا به لفتنت گورنر آگره حکم رسیده که چهار کمشنر که در ماهه هر کمشنر دو هزار و
هفتصد و پنجاه روپیه مقرر خواهد شد تجویز نموده زود در ملک پنجاب بفرستند و همچنین چهار
کس مددکار ایشان نیز مقرر شده خواهند رفت و نیز عمله های ایشان ملازم خواهد گردید
گویند سپاه سکهان که قریب بیست هزار خواهد بود از کناره جهلم آمده سلاح خود ها را سپرد
سرکار نموده‌اند و سر اسم یک روپیه یافتند و خبرست که سرداران مذکورین را اول در فیروزپور
خواهند برد و از آنجا بهندوستان و پانصد قیدی ملتان را که در آن اکثر کابلی و هندوستانی
و فقرا اند در فیروزپور آورده‌اند حساب خراج اضلاع پنجاب بموجب [illegible]
دیوان دینا ناته در دربار لاهور

۱	۲	۳	۴	۵
ملتان	دوابه باری	دوابه رچنا	دوابه جچ	دوابه سند ساگر
۲۶ لک	۲۳ لک	۱۴ لک	۹ لک	۱۴ لک
۶	۷	۸	۹	۱۰
پشاور	هزاره	[illegible]	دیره اسمعیل خان	جاگیرها وغیره
[illegible] لک	۲۰ لک	۱۴ لک	[illegible] لک	۵۶ لک

میزان کل یک کرور [illegible] لک [illegible] یعنی یک کرور و هفتاد لک و پنجاه هزار روپیه
سوای خراج صوبه کشمیر و دیگر اضلاع که نزد گلاب سنگه ست و هر باشندگان شهر
ملتان برای داخل کردن عوض غنیمت تاکید ست و برای [illegible] تاکید رسیده و کسانیکه
از ملتان برخاسته بجائی دیگر آباد شده اند ایشان را آورده بدستور آباد سازند

در بیان فوج سرکار انگریزی از ابتدای عملداری تا زمان حال نوشته اند که
در ۱۷۴۶ عیسوی بوقت محاصره مدراس صرف سپاهی هندوستانی را که قواعد
نمیدانستند ملازم داشته بودند و بتدریج گورهای ولایتی از قسم خلاصیان جهاز و نوکر
طلبیده و مردم تلنگان را نوکر داشته قواعد تعلیم کردند و بعد از هشت سال از جنگ پلاسی

که دران بر نواب سراج الدوله غالب آمدند و حاجت فوج شد اینقدر گوره هندوستانی
ملازم سرکار کمپنی بود گوره سوار ۹۱ گوره سپاهی پیاده ۱۰۶۹ گوره گوله انداز ۱۰۲ هندوستانی
ترکسوار ۲۶۰ ۱۲ هندوستانی سپاهی ۱۳۰۳۸ جمیع کل ۱۵۷۳۵ و در سنه ۱۸۰۳ عیسوی
بوقت جنگ با مرهته گوره ولایتی از سوار و پیاده ۱۲۲۰۹ بودند و در جنگ ها یازده
پلتن گوره و بوقت محاصره قلعه بهرتپور دفعه اول همراه جنرل لارد لیک بهادر
سه رساله دراگون و یک پلتن گوره زیاده از یازده هزار فوج نبود و در سنه ۱۸۴۵
و سنه ۱۸۴۶ عیسوی بوقت جنگ اول با سکهان نه پلتن گوره و هیجده پلتن هندوستانی
بودند و بالفعل در سنه ۱۸۴۹ عیسوی نیز نه پلتن گوره و هیجده پلتن هندوستانی برای جنگ با
سکهان در دفعه ثانی رفته بودند الغرض بالفعل کل فوج ملازم کمپنی و پادشاهی در کل هندوستان
سی هزار گوره ولایتی و دو لک سپاهی هندوستانی ملازم هستند پس کیست در هندوستان
که با چنین افواج قیامت آشوب مقابله کند و بر وی غالب آید و سوای شمار افواج
مذکوره هزارها صاحبان از لفتنت تا کرنل و جنرل هستند که بالقصد سیر و پیاده پا میکنند
میجنگند و گویند رعایای پشاور خصوصاً مسلمانان از رفتن عمل سکهان ظالم و افغانان
بی رحم و بد خلقت سرکار انگریزی بسیار مطمئن و خوشنود گردیدند و زنان شهر مذکور از بام
خود بوقت داخل شدن افواج انگریزی در آنجا از فرط سرور و شادمانی بر صفوف سپاه
گل افشانی کردند و بتصور آنکه در عمل انگریزی از غارتگری و ظلم و بدعت هر دو قوم مذکوره
محفوظ خواهیم ماند و گفتن اذان بآواز بلند و اظهار دیگر شعار اسلام ما را میسر خواهد شد
در حق صاحبان دعای خیر کردند و چتر سنگه و دیگر سرداران را بالقصد بدون جنگ فیروزپور
تا از دریای چناب در محاصره فوج انگریزی مجبور گردانیدند و بالفعل که در کل پنجاب عمل انگریزی
خواهد شد لهذا ایک کونسل از طرف نواب گورنر بنگال در لاهور مقرر خواهد گردید و سه دفتر
کونسلیان سر هنری لارنس بهادر ریذیدنت سابق ... و دو صاحب یکی ...

هر ماهه چهار هزار روپیه معین خواهند شد و بالفعل یک مجلس کلان از صاحبان انگریز و مهاراجه
دلیپ سنگه با دیگر سرداران لاهور که شریک با سرکشان نبودند در لاهور منعقد شد و اشتهار
گورنر جنرل که نقلش عنقریب نوشته میشود دران مجلس خوانده شد مهاراجه مذکور و دیگر
سرداران آنرا شنیده بران دستخط کردند و چهار لک روپیه سال برای مهاراجه موصوف
از سرکاری انگریزی مقرر شد و هم مقام بود و باش ایشان در هندوستان غالبکه در بنارس
قرار خواهد یافت و جاگیر راجه تیج سنگه و دیوان دینا ناته و شیخ امام الدین و حکیم نور الدین
بحال خواهد ماند و جاگیرهای دیگر سرداران سکه که با سرکار بغاوت کرده جنگ نموده بودند
بالکل ضبط خواهند شد و جواهر کوه نور برای نذر ملکه معظمه لندن بولایت خواهد رفت
و مشهور شده است که دیوان مولراج در قصاص مستر اگنو از حلق کشیده مقتول خواهد گردید
زیراکه او قاتل صاحب مذکور را فیل در انعام این کار داده بود و باقی مراتب که در انتظام
ملک پنجاب قرار یافته اند بر وقت معلوم شدن نوشته خواهند شد و هرگاه جنرل گلبرٹ با افواج
قاهره انگریزی برای مقابله افغانان کابل در پشاور داخل شد چهاونی انگریزی خصوصا
بنگله و مکانات میجر لارنس را که افغانان مذکور آتش در داده بودند مشتعل و سوزان یافت
و همانروز دوست محمد خان مع برادر خود سلطان محمد خان که بسبب گرفتار کرده دادن
میجر مذکور مغضوب و مجرم سرکار انگریزی بود بطرف کابل راهی گردید و همچنین افغانان
همراهی او بعد یکدیگر و مقابله با فوج انگریزی از پشاور بدر رفـ[illegible] نقل خلاصه اشتهار

نواب گورنر جنرل بهادر لارڈ دلهوسی بهادر مرقومه ۲۹ مارچ سنه ۱۸۴۹ع

از کنپ فیروزپور چون بعد فوت مهاراجه رنجیت سنگه والی لاهور متوفا که دوست
سرکار انگریزی بود و عهدنامه با سرکار موصوف داشت سپاه خالصه و اکالیان از
سکهان ملازم دربار لاهور بر ملک سرکار انگریزی که این طرف دریای ستلج بود یورش

کرد و در مقابلهٔ افواج سرکار مذکور شکستهای متواتر یافته بسیاری ازان مقتول گردیدند و افواج سرکاری بعد از گریزانیدن ایشان از جنگ اخیر آن طرف ستلج عبور نموده قصد لاهور کرد مهاراجه دلیپ سنگه مع سرداران لاهور عذر تقصیرات نموده اطاعت سرکار را قبول کرد گورنر جنرل فرمان فرمای هندوستان از راه کرم و نوازش قصور افواج خالصه را معاف فرموده دست از ملک لاهور باز داشت و عهدنامهای جدید فیمابین سرکار لاهور و سرکار انگریزی نوشته شد چنانچه اهالیان سرکار انگریزی بر ان همه قول و قرار مندرجه عهدنامها تعمیل نمودند مگر سکهان و سرداران ایشان عهدشکنی کرده شرائط عهدنامها را بجا نیاوردند حتی که سالانه نعلبندی که دران مندرج بود ادا نکردند و دیگر قرضی که گورنمنٹ هندوستان ایشان را داده بود نداوند و علاوه سکهان و سرداران ایشان اطاعت و فرمان برداری سرکار را که بذمهٔ خود اختیار کرده بودند بعمل نیاوردند برای قتال و جدال برخاستند و بعض صاحبان را که برای انتظام امور دربار لاهور مقرر شده بودند بیوجه قتل نمودند و بعض را بفریب قید کردند و بعض سرداران آنجا را که بر عهدنامه دستخط کرده بودند شریک خود در فساد ساختند بلکه یکی از ارباب کونسل لاهور در فساد و بغاوت رهبری ایشان کرد و تمامی سکهان بدین اراده که سلطنت انگریزان را تباه و برباد کنند بغاوت و سرکشی نمودند و گورنر فرمان فرمای هندوستان سابق در اشتهار خود نوشته بود که سرکار انگریزی را گرفتن و تسخیر نمودن ملک خیر ملا ... هرگز منظور خاطر نیست چنانچه دلیل صداقت کلام شان دست برداشتن سرکار مذکور از ملک پنجاب ظاهر و هویداست و لیکن اکنون برای حفظ ملک و رعایا ضرور افتاد که تدبیری باید کرد تا بدان سرکشان آنجا را که از سرداران خود نمیترسند مطیع و منقاد خود سازند بنابران نواب گورنر جنرل لارڈ دلهوسی بهادر ارشاد میکنند که اکنون حکومت سکهان از ملک پنجاب ختم شد و تمامی ملک مهاراجه دلیپ سنگه داخل و شامل ملک هندوستان

هندوستان کردید و سرکار انگریزی مدام نسبت بمهاراجه موصوف تعزت و تعظیم
پیش خواهند آمد و مال و جاگیر معدودی از سرداران سکهان که با سرکار نجنگیدند
برقرار خواهد ماند و واضح باد که سرکار انگریزی با مذهب رعایای ملک پنجاب خواه
مسلمانان باشند خواه هندو و سکه هرگز علاقه و سروکاری نخواهد داشت ولیکن احدی
را اجازت نخواهد شد که یکی از مذهب دیگری و یا در امری که در مذهب او فرض باشد
تعرض و مزاحمت رساند و سردارانی که با سرکار انگریزی جنگیده اند جاگیر و مال و اسباب
ایشان بالکل ضبط خواهد کردید و تمامی قلعها و قلعچها که در ملک پنجاب اند مسمار و منهدم
کرده خواهند شد بلکه آنچنان تدبیری بعمل خواهد آمد که باز مردم ملک پنجاب را قدرت
بر جنگ و فساد با سرکار انگریزی نباشد و گورنر جنرل هر دم رعایای پنجاب اطلاع میدهند
که بلا حجت و تکرار اطاعت سرکار انگریزی را قبول کنند و کسانیکه مطیع و منقاد سرکار مذکور
خواهند ماند بر ایشان با مهربانی و ملایمت حکمرانی خواهد شد و احیاناً اگر احدی از رعایای
این ملک باز فتنه و فساد و یا مقابله با افسر سرکاری خواهد کرد درین صورت باز توقع رحم
و مهربانی این سرکار درباره خود ندارد و بل بسزای سنگین خواهد رسید و این اشتهار
حسب الحکم نواب گورنر جنرل لارڈ دلهوزی از دستخط ایچ ایم الیٹ صاحب
بهادر سکرتری گورنمنٹ آف انڈیا جاری کردید تعداد رعایا و آمدنی سالانه

ممالک هندوستان وغیره و شمار افواج هر یک مقام

نام ملک	تعداد رعایا	آمدنی سالانه هر ملک	شمار فوج هرجا
آمدنی ملک هندوستان که از سابق نزد سرکار انگریز است	عـــ کرور	لعـــ کرور	قریب دو لک سپاه
آمدنی ملک پنجاب و رعایا وغیره	صـــ لک	دو کرور	صـــ هزار
ملک ها که آنرا اوانیز گویند	[illegible] لک	یک کرور و هشتاد لک	یک لک و پنجاه هزار

ملک نیپال	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] هزار
ملک سند و [illegible]	[illegible] لک	[illegible] لک	[illegible] هزار
افغانستان	[illegible] لک	یک کرور و هشتاد هزار	[illegible] هزار
ملک ایران	[illegible] لک	دو کرور	[illegible] هزار
حیدرآباد دکن	[illegible] لک	سه کرور	+
گوالیر ملک سیندهیه	[illegible] لک	یک کرور و چهار لک	[illegible] هزار سپاه بود و بالفعل [illegible]
ناگپور	[illegible] لک	[illegible]	+
	میزان کل ۱۴۰۵۰۰۰۰ یعنی چهارده کرور و پنج لک مردم	میزان کل ۳۳۳۶۲۵۶۷۹ یعنی سی سه کرور و سی و شش لک و بیست و دو هزار و ششصد و هفتاد و نه	

دربیان شمه از حال مهاراجه رنجبیت سنگه والی لاهور سابق متوفا و گرفتن او ملکهای اطراف خود را گویند رنجبیت سنگه مذکور در سنه ۱۸۰۴ع بر اضلاع افغانستان که بر کناره جانب شرقی دریای سنده واقعند متوجه شده بسبب کم زوری افاغنه آنجا متصرف گشت و سرداران ملک دیگر را که زیر حکم سلطنت کابل بودند بتخویف و تطمیع مطیع حکومت لاهور ساخت من بعد بر اضلاع شرقی و جنوبی دریای ستلج یورش کرده بتدریج شامل ملک پنجاب نمود و در سنه ۱۸۰۸ع سر چارلس مٹکاف بعهده سفارت مقرر گشته برای نویسانیدن عهدنامه از طرف سرکار انگریزی در لاهور رفت در ابتدای حال رنجبیت سنگه بر عهدنامه دستخط نمیکرد و آخر مدریافت این که سرکار مذکور را بجز روابط محبت و اتحاد فیما بین دو سرکار غرضی از ملک او نیست در سنه ۱۸۰۹ع بر عهدنامه دستخط نمود و پس ازان زمان تا آخر عمر خود باوجود اغوای همراهیان و سرداران خود از طرف سرکار انگریزی او مدام بر جاده مستقیم دوستی و اتحاد نسبت باین سرکار ماند و سپاه او کل هفتاد و پنج هزار بود منجمله این بیست و پنج هزار فوج خود را نسبت دیگر سپاه زاید تنخواه داده آنها را قواعد بطریق سپاه انگلش تعلیم میکنانید

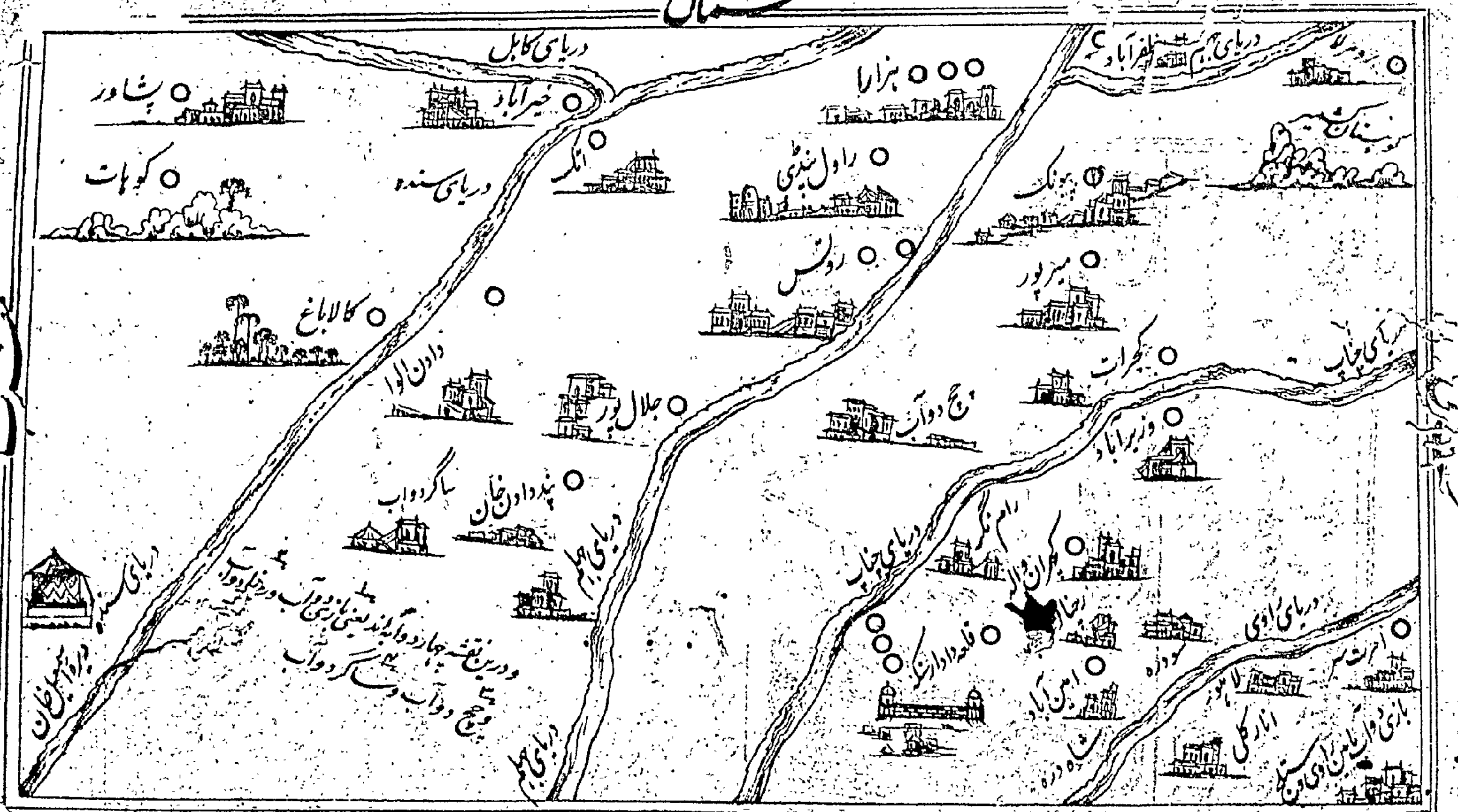
سکنانید ومنجمله این بیست و پنجهزار سوار وگوله انداز بودند وکار توپ می آموختند و چند
فرانسیس را برای تعلیم سپاه خود در سرکار خویش ملازم داشت یکصد و پنجاه توپ
خوب کار آمد نزد او بودند و پنجاه هزار سوار و پیاده را که سرداریشان کورکهی بودند بجای
تنخواه نقد زمین داده بود و در ۱۸۱۸ء صوبه ملتان و پشاور و در ۱۸۱۹ء کشمیر را در قبضه
خود درآورد و در ۱۸۳۸ء با لارد ولیم بنتنک گورنر سابق هندوستان باکمال شان
وشوکت ملاقات کرد و در سنه مذکور اتحاد فیما بین این هر دو سرکار بسیار افزود حتی که
بروقت بردن شاه شجاع الملک درانی را برای نشانیدن بر تخت سلطنت افغانستان
مدد افواج انگریزی نمود و در ۱۸۳۹ء بعمر پنجاه و هفت سال شد بسبب کثرت عیاشی
قضا کرد و بر روی او داغ چیچک عمیق بسیار بودند و با وجود داشتن یک چشم قوت
فطانت و دانشمندی و سلیقه ملک گیری و رعایا پروری و شجاعت خداداد بمرتبه
اورا حاصل بود که از امثال و اقران خود گوی سبقت ربوده بود در خصائل و صاحبان
انگریز نوشته اند که او قصد در امور مهلکه میکرد و اگر او را مهمی پیش می آمد بدون انجام
و انصرام آن بر حسب دلخواه خود دست از آن نمی برداشت و هر کار را اول خوب
فهمیده و بمیزان خرد سنجیده میکرد و از قوت و شجاعت دلی و ذکاوت طبیعی اهل غرور
و گردن کشان ملک خود را مطیع و منقاد خود ساخته داشت احدی را یارا نبود که در زندگی
با وی سرکشی میکرد گو قادر بر نوشت و خواند نبود مگر آنچنان صاحب تدبیر صائب بود
که کار و بار سلطنت خود را بی صلاح و مشوره دیگری بخوبی مینمود اگرچه رحم و افسوس
در دلش نبود ولیکن ظلم بر رعایای خود هم روا نمیداشت و زور و طاقت خود را در
امور خطرناک و ناممکن صرف و برباد نمی کرد و اگر در مهمی از وی خطا هم واقع میشد بسبب
آن خلل و رخنه در امور سلطنت و یا در اسباب حکومت او راه نمییافت و دلیل بر دانشمندی
او همین بس است که اهالیان سرکار انگلشیه همیشه از وی راضی و خوشنود ماندند و بحسب سلیقه

بعوض خون کسی قصاص از قاتل نمیگرفت مگر مجرم را بعقوبت شدید از کمال بیرحمی قطع اعضا ومثله کردن او بیرحمانه کشت و یا او را بکوهستان جلای وطن مینمود و عمل اگرچه مثل انگریزی نداشت مگر به نسبت ریاستهای دیگر هندوستانیان بمراتب بهتر و منضبط بود و در وقت او آمدنی ملک لاهور بقدر دو و نیم کرور روپیه بود و با وجودیکه در سرکارش قریب دوازده کرور روپیه زر نقد و اسباب بود تاهم تنخواه فوج او تا هیجده ماه بذمهٔ او باقی میماند و بسبب زیاده طلبی محصول از تاجران کاروبار تجارت در ملک او بسیار کم میشد و اهلکاران او بسیار رشوت خور بودند بدین سبب اکثر امور حسب خواهش او نمیشدند و حدود ملک لاهور در وقت او بدینصورت بودند حد شمالی ملک او ملصق بکوهستان همالا و غربی آن تا دریای سنده و جنوبی و شرقی تا دریای ستلج و شکل ملک او بوضع مثلث بود که قاعدهٔ آن مثلث در طول بقدر چهار صد میل بادامن کوه همالا پیوسته است و دو ساق شرقی و غربی آن باندازهٔ هشتصد میل بنظر



قاعدهٔ این مثلث که از جانب شمال بکوهستان همالا پیوسته است بقدر چهار صد میل باشد

و آبادی ملک او در زمین برابر و همواره به نسبت کوهستان بسیار است و زمین اطراف این پنج دریا که مشهور به ستلج و بیاه و راوی و چناب و جهلم اند بسیار سیر حاصل و زرخیز و چهار دوآبه اند یکی را دوآبه باری گویند و دوم را دوآبه رچنا و سوم را دوآبه چج و چهارم را دوآبه [illegible]


دریای کابل
پشاور
خیرآباد
کوهات
دریای سنده
اتک
هزارا
راول پنڈی
روهتاس
کالاباغ
جلال پور
پند دادن خان
ساگر دوآب
دریای جهلم
میرپور
گجرات
دریای چناب
وزیرآباد
رام نگر
امن آباد
دریای راوی
لاهور
انارکلی
امرتسر

نثر خامهٔ مترشحهٔ کامل ماهر ملک شاه اقلیم سخن وری اختر برج معنی پروری
قلعه کشای کشور شعر و سخن ناصب اعلام این گرامی فن مقبول بارگاه
لم یزلی جناب افادت مآب مولوی محمد هادی علی مدظله العالی

به نستعین نیزه بازی قلم در میدان دشت بیاض صفحهٔ توحید مالک الملکی ست که بسیاط
قهرمانیش از ازلی تا ابدی سر بر خط فرمان نهاده و علم اندازی خامه در بیدای ناپیداکنار تحمید
جهان آفرینی که از سطوت سلطانیش هر که و مه تن برضا و تسلیم درداده حکم اندازان فهم و فراست
در معرکهٔ ادراک کنه ذاتش هیچو تیر بتاریکی زدن و ناوک زنان عقل و کیاست از دعوی محال
حصر صفاتش در خانهٔ کمان گوشه گزیدن تا علم صبح برافراخته سپر سرخ شفق در امن آن
ساخته مارهٔ نوبت ازلی بیگانه ایش تیغ هلالی ز سلح خانه ایش امضای جریدهٔ قضا
بدست مختاری نهاده که بمشت خاکی گرد از نهاد اعدای دین برآورد و تبلیغ احکام
واجب الادا بزبان شارهٔ گویندگانی سپرده که بی زبانان را حکم ناطقش گویا کرد توقیع رسالتش
بطغرای و ما ارسلناک الا کافة للناس مسجل و منشور نبوتش بخاتم المتنای و لکن رسول الله
و خاتم النبیین مکمل چو منکر تیغ او شد از جهالت سپر افکند بر آب ندامت سلیمانی
بود کمترین گزارشش اندر جاه برآینه دارش جانشینان مسند مملکتش تیغ انتقام
بخون دشمنان اسلام خوابانده و ناتبان مسادهٔ خلافتش ترکین در سینهٔ کافران بدین
نشانده صد تحیات باد بر جانش بر همه آل و صحب ذی شانش بعد ازین سواد تحریر
سرمهٔ چشم اعتبار برای نظارهٔ بندگان فاعتبروا یا اولی الابصار باد که سنان جوشن گزار حوادث
زبان همیشه بخون عزیزان خضاب ست و شمشیر لنگر دار سفاک دهر ران مدام دست و گریبان
اهل کمال از ناکامی بخت یکی مقام دیگر ست و نوبتی دهیم صاحب افسری سریر

تا آسمان تیغ سحر و ترنج زر لمبان آورده چهار انگشت حیرت ارباب دسترس که قطع نکرده
یکی را از شاهی بسر تاج داد همه ملک دیگر بتاراج داد آمادهٔ کارزار
که نام آوران را کند کارزار که تلون جهان بیکند آشکار که شد از دورنگی لیل و نهار یکی چیره دست
دگر زیر دست یکی را ظفر دیگری را شکست نظیر این حال و مصداق این مقال تلاقی دو فوج فراوان لشکر
و مقابلهٔ دو قشون بجد و جهد و محاربهٔ سکهان لاهور و ملتان با کارکنان سرکار انگلستان است که مگر تا محلی
جولانگاه معانی قصب السبق ربایی محاضر نکته دانی فارس مضمار لذت شهسوار عرصهٔ فطانت
مقدمة الجیش نثاران لشکر جادو نگاران هدف تیر خطای کلکش عقدهای علم و هنر و واشگافی دقائق
فنون تیغ کوششش را جوهر سزاوار مناصب جسیم منشی مولوی عبد الکریم ادامه الله
بالمرادات و بلّغه اقصی الغایات بتحقیق وافی و تنقیح واقعی از زبان انگریزان و اخبار اردو بتازگی
نگاشت و خالی بود لیکن از زاد و نارسائی نصب العین همت داشت بملاحظه صدق بیانش
بر زبانهاست که خبرش از احتمال کذب مبراست هر فقره‌اش فصاحت قرین و هر نکته بلاغت آفرین از
سطورش فوج معنی صف آرا و تار سطر تیر بیست کاکل ربا دبیر تیر اگر لفرس و تقدیر شاخ طوبی قلم کند
بمقابلهٔ تیزی این تحریر تیغش نخواهد برید فوق ورق خورشید اگر خدنگ موج کوثر را کاغذ هدف گرداند
و دود براقت و رقش نتواند رسید نسبکه قصص و حکایات طبائع انسانی را قبول و شهرت بسید
وقائع و محاربات مجبول است خصوصاً گوشها بر آواز کوس این پیکار و هر سامعه مشتاق صدای
طبل این تازه کارزار بود لهذا طرفدار قلمرو اهبت سپهسالار حاجی حرمین شریفین
مولوی محمد حسین که کلید فتح الباب گنجینه هر گونه مقصودش بدست و علی حالی استانش
بر تا دولت بهبود در دست باد برای عبرت ناظران از قالب طبع بر کشید و متفحصان آثار طوارق
روزگار را کامیاب گردانید و تنگ اتمام هادی برای نام این چند سطر پریشان نگاشت
و تاریخ لفظی و معنوی یادگار گذاشت قطعه تاریخ شد این نامه مرکز تالیف و جمیع
پسندین طبع هر نکته سنج رقم کرد از بهر تاریخ شک که سال هزار و دو صد شصت و پنج

خاتمه طبع از جان بخش قالب سخن شیخ محمد عبدالرحمن متخلص بآزر

...رات افرازی خامهٔ محمدت نگار بر... صفحهٔ قرطاس بتحریر حمد شاهنشاهیست که بحکم محکمش تیغ آسمان
...پاس این قلعهٔ فیروزه گون بیستون مرباست و عارض امرش از جنود کواکب بر ساحت فلک
...صف کهکشان آراسته و صفوف آرائی افواج حروف در عرصهٔ کاغذ بترقیم نعت کشورگیر
...دین متینش ناسخ جمله ادیان ست و رواج سکه کلمه اش از زمین تا آسمان اما بعد این
...شاهیست عبرت افزای ناظران محتوی بر اخبار صحیحهٔ لاهور و ملتان بیان واقع بر لاجواب
...لقب بتاریخ پنجاب تصنیف لطیف مقدمة الجیش بلیغان روزگار و ترصیف نظیف
...سردفتر فصیحان ذی اعتبار نثار عدیم النظیر ناظم نظم دلپذیر مجموعهٔ فضائل جزمله حاوی
...فنون جلیله جناب فیض انتساب شعر بر سر طور معانی کلیم مولوی منشی عبد الکریم عم فیضه
...ظله که نثرش را با نثره نسبت دادن گردن عدل زدن و خون انصاف ریختن است
...شهرت انشای دلکشایش در بلادی تیغ و ترنج برای دبیر فلک انگیختن همانا کوس سخن
...بنام نامیش نواخته اند و علم این گرامی فن باسم سامیش برافراخته سحبان وائل اگر زنده
...بود زانوی ادب پیشش ته می نمود و امرء القیس جبین ارادت بر آستان فهم نشانش
...شود نقطه که از قلمش چکد برای اعدام عدا کار تیر تفنگ کناد و مدی که از خامه اش سر کشد
...نا سینهٔ مخالفان نه آهنگ باد و بالجمله این شاهد مستغنی عن الصفات در مطبع محمدی غازه طبع
...زر و مالید و پنجم رمضان المبارک ۱۲۶۵ هجری هر سعت شده نظارگیان را محو تماشای
...نمود گردانید عندلیب خامهٔ راقم الحروف محمد عبد الرحمن بدو قطعه تاریخ فتح این مهم
...ترنم استماع دنیست قطعه چون درین وقت ز تقدیر خدا چشمها دیده شکست لاهور بهر تاریخ
...خرد با احسن گفت گردیده شکست لاهور ایضاً چو شد پنجاب یکسر زیر سر و پا
۱۲۶۵
...برای کمپنی شد فتح ابواب مرتب شد کتاب افعالش لقب شد بهر آن تاریخ پنجاب
همان بی پا و سر پنجاب برگیر که باشد این لقب تاریخ نایاب

۳	۳	جیفہ	خیمہ	۵۲	۱۰	سمسر	سمسم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۶	۱	تودہ	خودرا	//	۱۲	گذرانیدن	وگذرانیدن	[illegible]	۱۱	[illegible]	[illegible]
۷	۳	بہرشتہ	بہرفت	//	۳۰	بابامردم	بامردم	[illegible]	۲۰	روشن	[illegible]
ایضا	۶	جنگ	بجنگ	۵۴	۱۳	بود بر	بوزند	۸۶	۱۱	[illegible]	[illegible]
۸	۳	بصلوبیہ	صلوبیہ	۵۸	۱۴	راج ل	راج محل	۸۷	۳	[illegible]	[illegible]
۹	۵	لعب بسیار	لعب	۵۹	۶	[illegible]	[illegible]	۸۸	۹	[illegible]	[illegible]
۱۱	ایضا	وسال	سال	۶۴	۲۰	بیچک	بیچیک	۸۹	۱۱	[illegible]	[illegible]
۱۳	۷	ظہار	اظہار	//	۱۲	بیداری	وبیداری	۹۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ایضا	۱۸	بازی	باری	//	۱۲	وقول	وبقول	۹۱	۱۴	[illegible]	[illegible]
۲۲	درحاشیہ	لاڑانگ	ہارڈنگ	//	۱۵	افنا	افنا	۹۲	۱	[illegible]	[illegible]
۲۷	۶	چکی	تبکی	۶۵	۱۳	ہماسے	نامی افسراں	۹۳	۴	[illegible]	[illegible]
۲۸	۹	کمپنی	کمپنی	۶۸	۱۷	شوند	نشوند	۹۴	۳	[illegible]	[illegible]
۳۹	۷	گاڑی بان	کاربانان	۷۳	۱۳	بدون	گوبدون	//	۸	[illegible]	[illegible]
۴۲	۱۸	عیدگا	عیدگاہ	۷۵	۷	صوبہ دار	صوبیدار	۹۸	۱	[illegible]	[illegible]
۴۳	۱	رر	//	//	۱۵	بنفشی	بنفشی	۱۰۱	۱۲	[illegible]	[illegible]
	۳	راکوب سنگہ	دانوب سنگہ	۷۷	۱	ہرمی سنگہ	ہری سنگہ	[illegible]	۲۱	سبزی	[illegible]
	۵	مصرجنگ	نصرت جنگ	//	۴	بانہ	باختہ	۱۰۶	۱	[illegible]	[illegible]
	۱۷	دوورباں	رودرباں	//	۴	مورجال	مورچال				
	۱۳	تا	یا	//	۵	سرکاری	سرکاری				
	۹	نغمہ	فرشد	۸۰	۲	آواز	آوازہ				
	۲۱	خاطر	بیان خاطر	۸۱	۱	سوم	سوم وپنجم				
				//	//	کہ	کہ اکنون				
۵۱	۱۱	جات	جراءت	//	۱۸	جاں	ازجان				